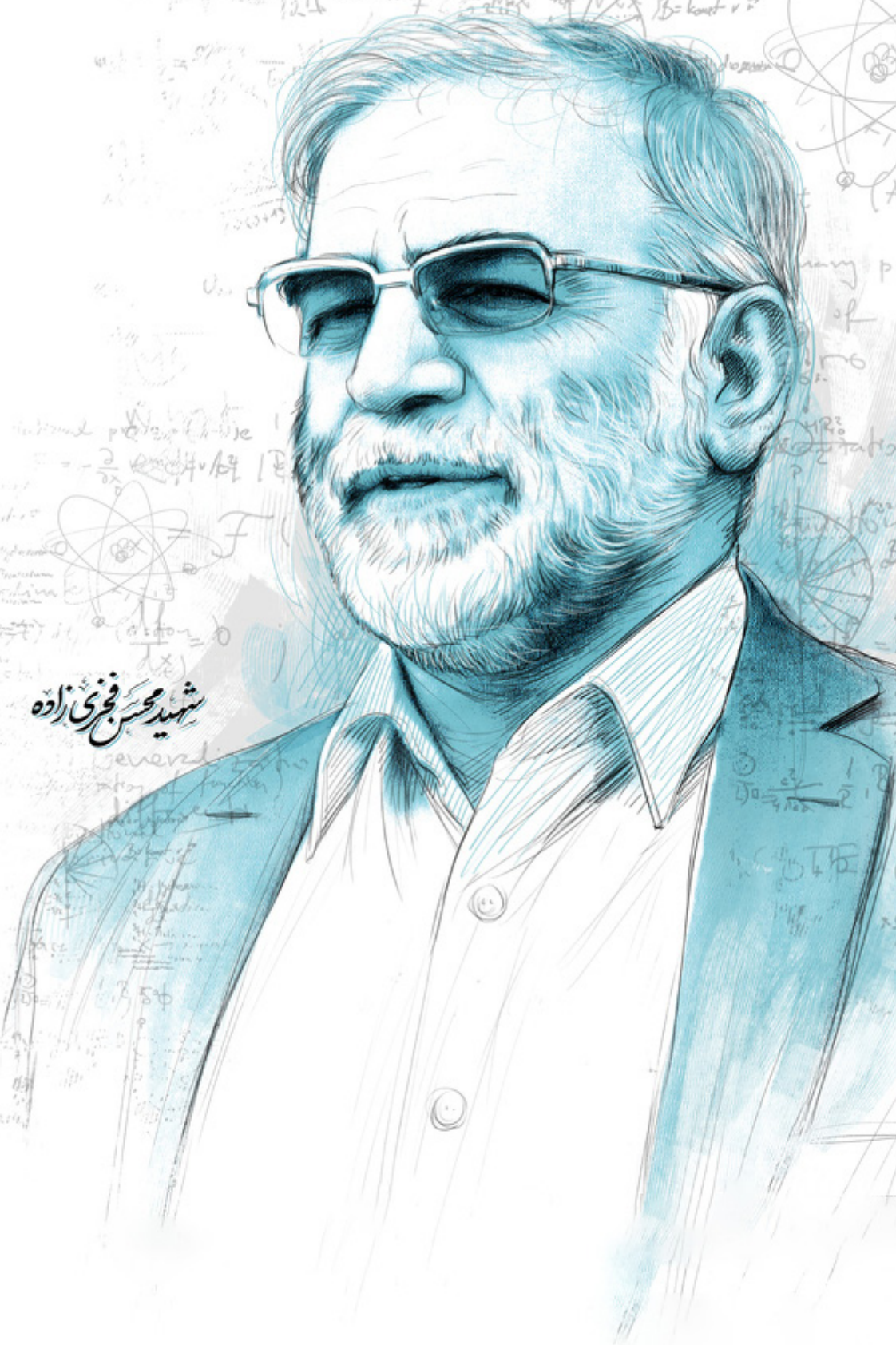


امنیت متقابل منطقه‌ای علیه ایران
یهودیان ترامپ؛ پشت پرده حیرت‌انگیز ماگا و دنیای مخفی کاخ سفید
انقلاب «الکتروتک» چین
لحظه حساسی و رویارویی اروپا با واقعیت فرا رسیده است
معمای برقی سازی ناوگان فرسوده در زمین لرزان انرژی ایران
روایت شهید هیشم طباطبایی از زبان دشمنان مقاومت
سند: سودای توسعه نفتی؛ سخنرانی محمدرضا پهلوی در نشست بازنگری در برنامه عمرانی پنجم کشور در سال ۱۳۵۳

گره کور بنزین با سیاست باز می شود





فهرست

۴	اخبار	۶	گزیده اخبار مالی و اقتصادی ایران و جهان
۸	سرمقاله		
۹	گره کور بنزین با سیاست باز می شود		
۱۰	اصلاح یارانه بنزین		
۱۱	تغییر محرک ها یا حذف مسئولیت ها؟		
۱۲	ساده انگاری و یارانه پنهان		
۱۳	آیا منطقی کردن قیمت کره گور بنزین را باز می کند؟		
۱۴	فقدان استراتژی		
۱۵	نقدی بر رویکردهای موجود در حل ناترازی انرژی		
۱۶	مذاکره با شیخ		
۱۷	سیاست همسایگی چگونه می تواند نتیجه بخش باشد؟		
۱۸	شلخته معماری جنگ را نبندید		
۱۹	در باب اهمیت اهتمام به نظم		
۲۰	مرحمت فرموده ما را مس کنید		
۲۱	آیا تغییر در بازار فلزات چیزی درباره آینده طلا به ما می گوید؟		
۲۲	رصد اندیشکده ای		
۲۳	مقاومت		
۲۴	تسلیم یا نابودی		
۲۵	جنگ سرنوشت لبنان		
۲۶	این بار اسرائیل می خواهد تا انتها بازی کند		
۲۷	مأمور احیای حزب الله		
۲۸	روایت شهید هیثم علی طباطبایی از زبان دشمنان مقاومت		
۲۹	قمار ریاض بر سر بیروت		
۳۰	آیا عربستان به تامین کننده مالی طرح اسرائیل در لبنان بدل خواهد شد؟		
۳۱	امنیت متقابل منطقه ای علیه ایران		
۳۲	معماری امنیتی منطقه ای آمریکا و سیاست داخلی اسرائیل		
۳۳	نبض شریان های حیاتی مقاومت یمن		
۳۴	افزایش تنش در محیط یمن با تلاش همه جانبه برای بستن راه تسلیح انصارالله		
۳۵	هدف گیری ایرانی و شلیک یمنی		
۳۶	گروه های سایبری مرتبط با ایران نقش مهمی در آمادگی اطلاعاتی محور مقاومت داشته اند		
۳۷	آمریکا		
۳۸	استنباط ترامپی		
۳۹	یهودیان ترامپ		
۴۰	قسمت اول: پشت پرده حیرت انگیز ماگا و دنیای مخفی کاخ سفید		
۴۱	اقتصاددان محافظه کار		
۴۲	کوبین هیست، گزینۀ محبوب ترامپ برای ریاست فدرال رزرو، چه کسی است؟		
۴۳	چین		
۴۴	شلیک ژئوپلیتیک به قلب		
۴۵	زنجیره های تولید		
۴۶	پایان عصر قدرت از طریق		
۴۷	مالکیت منابع		
۴۸	درگیری امروز بر سر خاکی های کمیاب، مانند بحران نفتی ۱۹۷۳ نیست		
۴۹	انقلاب «الکتروتک»		
۵۰	فیزیک، اقتصاد و ژئوپلیتیک نیروهای محرک این انقلاب اند و چین اولین الکترو-دولت جهان		
۵۱	سرقت آینده تایوان		
۵۲	نفوذ و سرقت فناوری های کلیدی TSMC توسط آمریکا و ژاپن		
۵۳	اروپا		
۵۴	پایان رؤیای بروکسل		
۵۵	اروپایی شدن تحقیر		
۵۶	احساس رأی دهندگان اروپایی نسبت به اتحادیه اروپا در حال فرانسوی تر شدن است		
۵۷	آستانه صلح		
۵۸	لحظه حساسی و رویارویی اروپا با واقعیت فرا رسیده است		
۵۹	فناوری		
۶۰	رؤیای سبز در زمین سوخته؟		
۶۱	معمای برقی سازی ناوگان فرسوده در زمین لرزان انرژی ایران		
۶۲	چه کسی امپراطور دریاهاست؟		
۶۳	قسمت چهارم: بازگشت ازدها به دریا		
۶۴	برای نتایج بزرگ به نتیجه فکر نکن		
۶۵	چرا سرمایه گذاری روی علوم پایه، برجسته ترین سرمایه گذاری در حوزه فناوری محسوب می شود؟		
۶۶	سند		
۶۷	سودای توسعه نفتی		
۶۸	سخنرانی محمدرضا شاه پهلوی		
۶۹	در نشست بازنگری در برنامه عمرانی پنجم		
۷۰	کشور در سال ۱۳۵۳		
۷۱	به دنبال جهش درآمد های نفتی ایران		
۷۲	کرانه		
۷۳	هفته نامه خبری تحلیلی		
۷۴	سال اول شماره پانزدهم ۱۵ آذر ۱۴۰۴ ۲۳		
۷۵	www.karanehmag.ir		
۷۶	صاحب امتیاز: موسسه علم و سیاست اشراق		
۷۷	مدیر مسئول: علیرضا شفا		
۷۸	مشاوران علمی:		
۷۹	اباصالح تقی زاده طبری، سید علی کشفی		
۸۰	سردبیر: محمدرضا هدایتی		
۸۱	جانشین سردبیر: مبین لطفی زاده		
۸۲	شورای سردبیری:		
۸۳	محمدرضا هدایتی، علی ارجمند، مبین لطفی زاده، امیرمهدی عبدی		
۸۴	تحریریه فناوری:		
۸۵	معصومه ندیری، محمدحسین تسخیری		
۸۶	صفحه آرا و طراح گرافیک: رامین ندیمی		
۸۷	طراح جلد: سروش راستگو		
۸۸	مدیر رسانه: پارسا فتحی		
۸۹	با همکاری خانه اندیشه و زنان علوم انسانی		
۹۰	نشانی: تهران، خیابان شریعتی، بوستان شهید		
۹۱	نیاکی، فرهنگسرای اندیشه		
۹۲	خانه اندیشه و زنان		
۹۳	اشراق		
۹۴	علوم و سیاست		

ایران

• **رمزایش مشترک ضد تروریستی «سهند-۲۰۲۵»** از اول دسامبر (دوشنبه ۱۰ آذرماه) در استان آذربایجان شرقی ایران آغاز شد و برای مدت پنج روز برنامه‌ریزی شده است. این مانور تحت چارچوب سازمان همکاری شانگهای (SCO) برگزار و بخشی از سازوکار امنیتی این سازمان برای مقابله با تهدیدات تروریستی و گروه‌های شبه‌نظامی است. سرلشکر پاکپور، فرمانده کل سپاه، گفت: «آماده‌ایم تجارب خود در مبارزه با تروریسم را بدون هیچ محدودیتی با کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای به اشتراک بگذاریم».



• **عزت‌الله زارعی، سخنگوی وزارت صمت، گفت:** دو منبع بانکی به ارزش هر کدام ۲۰ هزار میلیارد تومان برای حمایت از خودروسازان پیش‌بینی شده است که هفته گذشته سازوکار اجرایی آن ابلاغ شد. وی افزود: طبق این سازوکار، قطعه‌سازان به بانک معرفی می‌شوند و بانک منابع مالی را مستقیماً به حساب قطعه‌ساز واریز می‌کند. این وجوه در حساب خودروساز گردش نخواهد داشت. زارعی گفت: با این روش، منابع مالی بدون واسطه در اختیار قطعه‌ساز قرار می‌گیرد و انتظار می‌رود با سرعت عمل بیشتر، تکالیف محول‌شده در حوزه تولید و تأمین قطعات انجام شود.

• **محمدباقر قالیباف، رئیس مجلس شورای اسلامی، طی نشست خبری گفت:** در حال حاضر

استیضاح چهار وزیر در مجلس از سوی نمایندگان دنبال می‌شود؛ تلاش ما این است که دولت خود در این زمینه تصمیم‌گیری کرده و کاستی‌ها را جبران کند. تغییرات با تصمیم خود دولت حتماً سریع‌تر و مؤثرتر است. مجلس حتماً از سر هیجان یا سیاسی‌کاری وزیری را استیضاح نخواهد کرد و هر چه هست بحث کارآمدی و عمل به وظایف است. دولت هم خود اراده جدی برای بهبود عملکردها دارد و تصمیم درست با همکاری دو قوه اتخاذ خواهد شد. دولت و رئیس‌جمهور محترم حتماً نسبت به وزرا ارزیابی دارند، مجلس هم وظیفه نظارتی خود را با تذکر شفاهی، کتبی و سؤال دنبال می‌کند. استیضاح آخرین اقدامی است که اگر مجلس به جمع‌بندی برسد و دولت تصمیم به اصلاح بگیرد، بر اساس حق قانونی مجلس انجام می‌شود.

• **شورای همکاری خلیج فارس در بیانیه‌ای تازه، بار دیگر ادعای خود درباره جزایر سه‌گانه ایرانی تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی و همچنین ادعای مالکیت عربستان و کویت بر میدان گازی آرش را تکرار کرد.** بیانیه همچنین هرگونه اقدام ایران در این جزایر اعم از فعالیت‌های عمرانی، حضور مقام‌های رسمی و استقرارهای نظامی را باطل و مغایر با قوانین بین‌المللی خوانده است.

مقاومت

• **منابع عبری از هلاکت یاسر ابوشباب، یکی از مهره‌های اصلی رژیم صهیونیستی در نوار غزه خبر دادند.** وی که فرماندهی مزدوران در رفح و نوار غزه را بر عهده داشت، از مدت‌ها قبل تحت تعقیب نیروهای حماس بود و نیروهای امنیت از جمله المجد و رادع از چندین ماه پیش یک برنامه جامع امنیتی را برای مقابله آغاز کرده بودند. با توجه به اینکه سایر گروه‌های

منتقل کند. طبق گزارش‌ها، میری رگو، وزیر حمل و نقل اسرائیل، هفته گذشته مخفیانه در رأس یک هیئت ناشناس به ابوظبی سفر کرده است.

• **مصر تا پایان سال، به عنوان اولین گام در سرمایه‌گذاری در گردشگری مدیترانه، ۳.۵ میلیارد دلار از قطر دریافت خواهد کرد.** شرکت قطری دیار، منطقه‌ای را در سواحل شمالی مصر توسعه خواهد داد و در طول این پروژه هفت ساله تقریباً ۳۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری خواهد کرد. این توافق ممکن است به مصر کمک کند تا راه را برای توافق در سطح کارکنان با صندوق بین‌المللی پول و پرداخت ۲.۵ میلیارد دلار به صورت اقساط اضافی از این صندوق هموار کند.



• **سخنگوی فرمانده کل نیروهای مسلح عراق، صباح النعمان، اعلام کرد که کمیته تحقیق در مورد حمله به میدان گازی «کرومور» روز چهارشنبه فعالیت خود را با نشستی به ریاست فرمانده کل نیروهای مسلح، محمد شیاع السودانی، آغاز کرده است.** وی تأیید کرد که این حمله توسط دو پهپاد انجام شده که از سمت جنوب میدان و از مناطق شرقی قضاء طوزخورتو به پرواز درآمده‌اند؛ یکی به میدان اصابت کرده و دیگری خارج از آن سقوط کرده است. بقایای دو پهپاد برای استخراج اطلاعات از حافظه، توسط ادله جنایی ضبط شده است.

چین

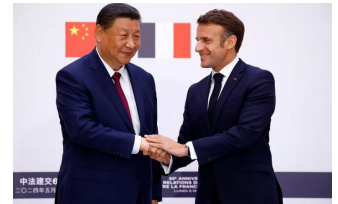
• **به دعوت شی جین پینگ، رئیس‌جمهور چین، امانوئل مکران، رئیس‌جمهور فرانسه، روز**

مزدور نیز به نوعی به تبعیت و بر اساس ابوشباب ایجاد شدند، کشته شدن وی ضربه‌ای به کل مزدوران در نوار است.

• **شبکه ۱۴ رژیم صهیونیستی از تماس تلفنی بنیامین نتانیاها، نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی با دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، خبر داده است.** بر همین اساس، دفتر بنیامین نتانیاها، نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی در خصوص جزئیات این تماس تلفنی اعلام کرد که دو طرف در خصوص خلع سلاح حماس و گسترش صلح تأکید کرده‌اند. ترامپ در این تماس، از نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی برای سفر به واشنگتن در آینده نزدیک جهت دیدار در کاخ سفید دعوت کرده است.

• **بنیامین نتانیاها، نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی، روز یکشنبه در نامه‌ای به اسحاق هرتزوغ، رئیس رژیم صهیونیستی، خواستار عفو خود در اتهاماتش در روند دادگاه شد.** او بیان کرده است که «مصلحت شخصی‌ام آن است که پرونده تا انتها ادامه یابد و بیگناهی‌ام مشخص شود. اما مصلحت ملی و امنیت ما این است که پرونده‌ها بسته شود.» دفتر هرتزوغ در واکنش به این درخواست، آن را «استثنایی» خوانده است؛ زیرا درخواست بخشش و عفو معمولاً بعد از صدور حکم نهایی دادگاه و اعتراف به گناه و اشتباهات درخواست می‌شود.

• **رسانه‌های اسرائیلی در ۲۵ نوامبر فاش کردند که ساخت خط آهن امارات-اسرائیل علی‌رغم نسل‌کشی جاری در غزه، بی‌سروصدا پیش می‌رود و مقامات این کار را در مرحله پیشرفته توصیف می‌کنند.** کانال ۱۵ اسرائیل، پدیعوت آحارانون و ۲۴ گزارش دادند که بخش قابل توجهی از زیرساخت‌های ریلی از قبل تکمیل شده است و ستون فقرات یک کریدور تجاری را تشکیل می‌دهد که قرار است کالاها را از هند به خلیج فارس و از آنجا به حیفا



چهارشنبه برای دیدار رسمی راهی پکن شد و این دیدار تا جمعه ادامه خواهد داشت. این سفر که چهارمین سفر مکرون به چین است، در شرایطی انجام می‌گیرد که اروپا تلاش می‌کند میان تهدیدات اقتصادی و امنیتی پکن علیه اروپا و در عین حال وابستگی این قاره به دومین اقتصاد بزرگ جهان در دوره‌ای از آشفتگی شدید تجارت جهانی و جنگ تعرفه‌ای آمریکا، به توازن برسد.

- سین‌کیانگ چین میزبان مجمع منطقه‌ای برای تقویت ارتباطات و تجارت با آسیای مرکزی است. مجمع تیان‌شان برای همکاری اقتصادی آسیای مرکزی روز سه‌شنبه در ارومچی، منطقه خودمختار سین‌کیانگ اویغور در شمال غربی چین، افتتاح شد و بیش از ۳۰۰ مقام دولتی و نمایندگان از مؤسسات مالی، اندیشکده‌ها و بخش خصوصی را برای بحث در مورد ترویج تجارت و سرمایه‌گذاری در سراسر منطقه گرد هم آورد. این مجمع دو روزه با موضوع «باز کردن قفل اتصال و سرمایه‌گذاری در آسیای مرکزی»، کشورهای عضو همکاری اقتصادی منطقه‌ای آسیای مرکزی (CAREC) را گرد هم آورد. بحث‌ها بر تجارت، حمل و نقل، انرژی و اتصال دیجیتال در منطقه متمرکز بود.

- چین با ارسال دومین نامه به سازمان ملل، نسبت به احیای نظامی‌گری ژاپن هشدار داد. نماینده دائم چین در سازمان ملل متحد، نامه دیگری را به آنتونیو گوترش، دبیرکل سازمان ملل متحد، ارسال کرد و در آن استدلال‌های غیرمنطقی کارپوکی یامازاکی، نماینده دائم ژاپن در سازمان ملل متحد، را که در نامه ۲۴ نوامبر خود به دبیرکل مطرح کرده بود، قاطعانه رد کرد و

موضع دولت چین را طبق وب‌سایت نمایندگی چین توضیح داد. فو در این نامه خاطرنشان کرد که اظهارات تحریک‌آمیز تاکاچی در جریان پرسش و پاسخ مجلس در ۷ نوامبر، آشکارا نتایج پیروزمندانه جنگ جهانی دوم و نظم بین‌المللی پس از جنگ را به چالش می‌کشد و نقض جدی اهداف و اصول منشور سازمان ملل متحد محسوب می‌شود.

- وانگ یی، دیپلمات ارشد و وزیر امور خارجه چین، در دیدار با جان‌اتان پاول، مشاور امنیت ملی نخست‌وزیر بریتانیا، در پکن، موضع اصولی چین در مورد مسائل مربوط به ژاپن را تشریح کرد و ابراز امیدواری کرد که بریتانیا به حفظ اصل چین واحد ادامه دهد و با چین برای حفظ نتایج پیروزمندانه جنگ جهانی دوم همکاری کند.

روسیه

- سودان به روسیه پیشنهاد داده است یک پایگاه دریایی-نظامی در بندر پورت سودان ایجاد کند؛ پایگاهی که اگر ساخته شود، نخستین پایگاه نظامی دریایی روسیه در قاره آفریقا خواهد بود. این پیشنهاد توسط روزنامه وال‌استریت ژورنال افشا شد و بنا بر گزارش، این موضوع نگرانی جدی در میان مقام‌های امنیتی آمریکا ایجاد کرده است؛ چرا که این پایگاه می‌تواند به روسیه اجازه دهد نفوذ خود را در آفریقا تقویت کند. این بخشی از رقابت راهبردی است که چین نیز در آن درگیر است. همچنین این پایگاه امکان خواهد داد ناوهای روسیه با آزادی بیشتری در نزدیکی مسیرهای حیاتی تجارت که از دریای سرخ عبور می‌کنند، فعالیت کنند.

- خبرگزاری رویترز به نقل از یک منبع اطلاعات نظامی اوکراین از حمله به خط لوله جریان نفت از روسیه به مجارستان و اسلواکی خبر داد. این پنجمین حمله اوکراین به خط لوله‌ای است که نفت روسیه را به مجارستان و اسلواکی می‌فرستاد. این خبرگزاری انگلیسی یادآور شده

است که مجارستان و اسلواکی حتی پس از قطع روابط سایر کشورهای عضو اتحادیه اروپا با روسیه به دلیل آغاز جنگ با اوکراین در سال ۲۰۲۲، همچنان به خرید انرژی از مسکو ادامه می‌دهند. رسانه‌های اوکراینی نیز گزارش دادند که در این حمله از مواد منفجره کنترل از راه دور استفاده شده است.

- ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه، گفت دونباس و نووروسیه را با زور یا توافق آزاد می‌کنیم. وی با تأکید بر عزم مسکو برای الحاق کامل دو منطقه، تهدید کرد که در صورت عدم تخلیه توسط اوکراین، مناطق مورد نظر را با قدرت نظامی آزاد خواهد کرد. او همچنین با اشاره به دیدار ۵ ساعته با استیو ویتکاف و جرد کوشنر فرستادگان رئیس‌جمهور آمریکا، این دیدار را بسیار ضروری و مفید خواند و تأکید کرد که پیشنهادهای ارائه‌شده توسط هیئت آمریکایی به مسکو، بر اساس توافقات آن‌ها با ترامپ در آلاسکا بوده است.

آمریکا

- ترامپ با امضای فرمان اجرایی جدیدی موسوم به «مأموریت پیدایش»، بزرگ‌ترین برنامه فدرال برای به‌کارگیری گسترده هوش مصنوعی در تحقیقات علمی را آغاز کرد. طرحی که مقامات کاخ سفید آن را بزرگ‌ترین بسیج منابع علمی از دوران برنامه آپولو می‌دانند و براساس آن داده‌های فدرال و زیرساخت‌های ابررایانه‌ای دولت در اختیار دانشگاه‌ها، شرکت‌های خصوصی و محققان امنیت ملی قرار می‌گیرد تا توسعه دارو، انرژی پایدار، مهندسی پیشرفته و شبیه‌سازی‌های پیچیده علمی سرعت بگیرد.

- روز جمعه افشا شد که در ماه سپتامبر و در جریان حمله نیروهای نظامی آمریکایی به یک قایق در کارائیب، به دستور پیت هگرت، وزیر جنگ ترامپ، حمله به قصد کشتار انجام شده و نیروهای مهاجم ارتش آمریکا، پس از یک

دور حمله به قایق، دستور گرفتند که در حمله دوباره، هر کسی که زنده مانده بود را از میان بردارند. این اقدام، به خودی خود و جدای از غیرقانونی بودن نفس حمله برای کشتار، اعدام افراد مجروح و از نظر قوانین بین‌المللی، مردود است.

- نیکلاس مادورو، رئیس‌جمهور ونزوئلا، روز دوشنبه در سخنرانی خود در کاراکاس اعلام کرد کشورش «صلح بردگان» را نمی‌پذیرد و آمریکا را به آزمایش نظامی ونزوئلا طی ۲۲ هفته اخیر متهم کرد. او به تجمع نیروهای دریایی آمریکا در آب‌های ونزوئلا، بمباران قایق‌های مشکوک و هشدارهای مکرر هوایی اشاره کرد و تأکید کرد که ونزوئلا خواهان صلح است، اما صلحی که بر پایه حاکمیت، برابری و آزادی باشد، نه تحمیل خارجی. مادورو در اظهارات تازه خود از گفت‌وگوی اخیرش با ترامپ گفته و اشاره کرده است که «گفت‌وگوی با ترامپ را می‌توان دوستانه و مبتنی بر احترام متقابل توصیف کرد. ما از گفت‌وگو برای دستیابی به صلح و از دیپلماسی استقبال می‌کنیم».

- در یک حادثه تیراندازی هدفمند، دو عضو گارد ملی ویرجینیای غربی نزدیک کاخ سفید هدف گلوله قرار گرفتند و کشته شدند. دو سرباز مسلح گارد ملی ویرجینیای غربی، در حال گشت‌زنی روزانه در این منطقه بودند. یک فرد مسلح تنها، اسلحه‌اش را بالا برد و به سمت آن‌ها شلیک کرد. هویت مرد افغانستانی مهاجم که به دو مأمور گارد ملی در نزدیکی کاخ سفید حمله برد، اعلام شده است. او رحمن‌الله لکنوال است که ۲۹ سال دارد و در سال ۲۰۲۱ میلادی وارد آمریکا شده است.

- دولت دونالد ترامپ تمام درخواست‌های مهاجرتی شهروندان ۱۹ کشور را در اقدامی گسترده و بدون اعلام قبلی، پس از تیراندازی به دو عضو گارد ملی در نزدیکی کاخ سفید، متوقف کرده است. اداره خدمات شهروندی و مهاجرت آمریکا به کارکنان خود دستور داده است تمام تصمیمات نهایی درباره

گزیده اخبار مالی و اقتصادی ایران و جهان

هفته منتهی به ۱۲ آذر ۱۴۰۴ (3 November 2025)

چشم انداز کلی هفته

ادامه روند نزولی رمزارزها، افزایش فلزات گرانبها و پایه، کاهش عملکرد شاخص های صنعتی و فناوریانه در بازار سهام جهانی، افزایش ۱ دلاری قیمت نفت بعد از مدتها و مواضع اخیر فدرال رزرو برای کاهش مجدد نرخ بهره که به بازار اروپا امیدهای جدیدی داد، اهم روند بازارهای جهانی در هفته منتهی به ۱۲ آذر بودند. برای هفته آتی باید منتظر ماند و دید تصمیمات اوپک پلاس و فدرال رزرو چه تغییراتی را در بازارهای جهانی به وجود می آورند. هفته آتی زمان انتشار برخی آمارها و شاخص های مهم اقتصادی نیز هست که ممکن است بر بازارها اثرگذار باشند.

اخبار بانک های مرکزی

- عمده ترین اخبار هفته منتهی به ۱۲ آذر در بانک مرکزی ایران، به ابلاغ یا تصحیح دستورالعمل های نظارتی اختصاص داشت. این بانک از اواسط تابستان تاکنون اقدامات متعددی در نگارش یا اصلاح آیین نامه ها و دستورالعمل ها داشته است که بخش مهمی از آن به نظارت ها و بخش دیگر به سیاست های پولی، ارزی و مالی تعلق داشتند.
- مقامات فدرال رزرو بعد از موضع گیری شدید ترامپ در هفته پیش و داده های ضعیف بازار کار، اعلام کردند که احتمال کاهش نرخ بهره در نشست چند روز آینده این بانک بالاست. ترامپ برای کاهش نرخ بهره چند ماه پیش در یک جریان جنجالی حتی رییس کل فدرال رزرو را تغییر داد. برخی از اقتصاددانان در آمریکا مخالفت های شدیدی با این تصمیمات دارند.
- بانک خلق چین در ۱ دسامبر اعلام کرد که استفاده از استیبل کوین ها همچنان در چین غیرقانونی خواهد ماند.
- بانک مرکزی قزاقستان تخصیص سبد ارزهای دیجیتال را در ذخایر خود آغاز کرد.
- رئیس صندوق بین المللی پول هم موضع گیری هایی بر علیه ارزهای دیجیتال داشت و بر روی عدم نظارت جهانی بر روند پول تأکید کرد.
- بانک مرکزی اتحادیه اروپا برای سومین هفته پیاپی از قوانین جدید و ارائه راهکارهای نوین برای استفاده از استیبل کوین ها خبر داد. همچنین اخبار برای یوروی دیجیتال به سرعت در حال رشد هستند. این بانک در یک موضع گیری سریع اعلام کرد «فومو» باعث افزایش سرمایه گذاری شرکت های فناوریانه در ایالات متحده می شود که به ضرر اتحادیه اروپا خواهد بود.

اخبار مرتبط با بازارهای کالایی و حوزه انرژی

- در بازار فلزات پایه: مس و فولاد در بازگشایی هفته میلادی در دوشنبه (۱۰) آذر با افزایش قیمت شروع کردند.
- در بازار فلزات گرانبها: هفته با ادامه رشد طلا آغاز شد، قدری در میانه هفته ثبات گرفت و باز به رشد ادامه داد. بنابر اظهار برخی

اروپا



• مارک روتنه، دبیرکل ناتو، روز سه شنبه در آستانه نشست وزرای امور خارجه کشورهای عضو ناتو با محوریت جنگ روسیه علیه اوکراین، نگرانی های جدید در مورد تعهد ایالات متحده به این سازمان نظامی را رد کرد. اظهارات روتنه پس از آن مطرح شد که پیشنهاد ۲۸ ماده ای دونالد ترامپ، رئیس جمهور آمریکا، برای پایان دادن به جنگ تقریباً چهار ساله در اوکراین، متحدان اروپایی را به دلیل اینکه به نفع روسیه است، نگران کرد. مارکو روبیو، وزیر امور خارجه ایالات متحده، در جلسه روز چهارشنبه که در جریان مذاکرات مهم در مسکو و سایر نقاط اروپا در مورد آینده اوکراین برگزار می شود، شرکت نخواهد کرد. روتنه پیش از این جلسه در گفت و گو با خبرنگاران تأکید کرد که رویو برنامه فشرده ای دارد.

• امانوئل ماکرون، رئیس جمهوری فرانسه قرار است روز پنجشنبه ۲۷ نوامبر اعلام کرد که این کشور در مواجهه با تهدید فزاینده روسیه و خطر بروز یک درگیری جدید در اروپا، خدمت سربازی را به صورت داوطلبانه از سر می گیرد. «خدمت ملی جدید» یک برنامه کاملاً نظامی و داوطلبانه است. گفته می شود اجرای این برنامه بیش از دو میلیارد یورو هزینه خواهد داشت. به گفته ماکرون این خدمت ملی از تابستان ۲۰۲۶ آغاز می شود و هدف اولیه جذب ۳۰۰۰ داوطلب در مرحله نخست است. ■

پرونده های مربوط به شهروندان کشورهایی را که در فرمان ممنوعیت سفر ماه ژوئن قرار گرفته اند، متوقف کنند. فهرست کشورهای که مشمول محدودیت شده اند شامل افغانستان، میانمار، چاد، جمهوری کنگو، گینه استوایی، اریتره، هائیتی، ایران، لیبی، سومالی، سودان و یمن است و محدودیت های جزئی نیز برای شهروندان بوروندی، کوبا، لائوس، سیرالئون، توگو، ترکمنستان و ونزوئلا اعمال شده است.

• دو مشاور نزدیک دونالد ترامپ، استیو ویتکاف و جرد کوشنر، روز دوشنبه با ولادیمیر پوتین، رئیس جمهور روسیه، در کاخ کرملین دیدار کردند تا او را به حمایت از طرح صلح به روز شده آمریکا برای پایان جنگ در اوکراین متقاعد کنند. طبق گزارش ها، ویتکاف و کوشنر طرح صلح جدیدی را به پوتین ارائه دادند که از ۲۸ بند اولیه به ۱۹ بند کاهش یافته است. این طرح بر ترسیم یک مرز عملی بین روسیه و اوکراین تمرکز دارد و شامل واگذاری بخش هایی از منطقه دونباس به روسیه می شود؛ منطقه ای که مسکو بر کنترل کامل آن اصرار دارد. مذاکرات همچنین به مراحل اجرای احتمالی آتش بس در خط مقدم جبهه پرداختند.



• رئیس جمهور آمریکا دونالد ترامپ اعلام کرد که آفریقای جنوبی دعوت نامه ای برای شرکت در اجلاس گروه ۲۰ (جی ۲۰) سال ۲۰۲۶ که در میامی برگزار می شود، دریافت نخواهد کرد. ترامپ گفت این تصمیم را به دلیل رفتار آفریقای جنوبی با نماینده های ایالات متحده در اجلاس امسال گروه ۲۰ اتخاذ کرده است. وی همچنین گفت تمام کمک های مالی و یارانه هایی که آمریکا به آفریقای جنوبی می دهد، از همین لحظه قطع می شود.



به سمت دارایی‌های با نوسانات بالاتر مانند بیت‌کوین و طلا حرکت کرده و این اقدام می‌تواند تاثیر مهمی بر روند بازار ارزهای دیجیتال داشته باشد.

• بازار کریپتو در انتظار نشست آتی فدرال رزرو باقی مانده است. اگر فدرال رزرو در دسامبر نرخ بهره را کاهش ندهد، احتمال دارد بیت‌کوین تا پایان سال در محدوده ۶۰ تا ۸۰ هزار دلار گرفتار بماند.

اخبار ائتلاف‌های اقتصادی و همکاری‌های متقابل

- در حاشیه اجلاس اولویت‌های مالی آسیا، عربستان سعودی و ژاپن توافقات اولیه‌ای را برای سرمایه‌گذاری‌های متقابل و همکاری در بخش‌های فناوریانه اعلام داشتند.
- امارات متحده عربی و قزاقستان این هفته خبر از همکاری‌ها و سرمایه‌گذاری‌های مشترک در حوزه هوش مصنوعی هوافضا و انرژی دادند. تجارت غیرنفتی بین دو کشور در سال ۲۰۲۴ به ۵٫۶ میلیارد دلار رسید که نشان‌دهنده قدرت روابط اقتصادی و گسترش دامنه سرمایه‌گذاری‌های متقابل بود.
- نشست اکو (سازمان همکاری‌های اقتصادی) روز ۲۸ نوامبر (۷ آذر) در تهران برگزار شد. در این نشست بر توسعه همکاری‌ها به خصوص همکاری‌های فناوریانه بین اعضا تأکید شد. گردشگری، تجارت متقابل و قوانین ضدفساد از دیگر موارد مورد تأکید بین اعضا بودند.
- سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) روزهای ۱ و ۲ دسامبر نشست سالانه خود را برگزار کرد و در آن علاوه بر ارائه آمارهای فراوان به‌طور چشمگیری بر چند مورد برای سرمایه‌گذاری متقابل در جهان تأکید کرد: هشدار درباره روند سالمندی جهانی و فشار قریب به انفجار بیمه‌های بازنشستگی. توجه به استعدادهای آفریقا برای توسعه، همکاری در زمینه انرژی و فناوری‌های مرتبط.

اخبار تعرفه و تحریم

- The Times Of Central Asia در یک خبر تحلیلی از احتمال آزادشدن بندر چابهار از تحریم‌ها خبر داد. گفتنی است این بندر از سال ۲۰۱۳ توسط کنگره به سبب قوانین ضدمعاملات سلاح تحریم شده بود. این آزادسازی بی سروصدا می‌تواند به بهبود شرکای آمریکا در منطقه آسیای مرکزی و تقویت ارتباطشان با اروپا کمک نماید. بندر چابهار نقش حیاتی در این ارتباط دارد.
- اروپا و آمریکا مذاکرات بر سر تعرفه دارو را دوباره از سر گرفتند. طبق گزارش یاهو فاینانس تحریم دارو و مواد اولیه آن از اروپا و ژاپن اختلال زیادی در چرخه تأمین و سود این مناطق از فروش داروها را ایجاد کرده بود.
- صربستان در قبال تحریم نفت و تحریم‌های معاملاتی روسیه به اروپا هشدار داد که این می‌تواند آغاز یک بحران در ثبات بازارها باشد. ■

تحلیل‌گران گرچه چشم‌انداز طولانی‌مدت رشد طلا باز هم ادامه خواهد یافت اما به زودی - اگر عوامل سیاسی خاصی اثرگذار نشوند- اصلاح قیمت‌های چشمگیر و شاید حتی یک سال آرام‌تر را در پیش داشته باشد. از سوی دیگر اگر نشست آتی فدرال رزرو به کاهش نرخ بهره منجر شود، باز هم طلا در هفته بعد افزایش خواهد داشت. کلین وونگ، تحلیلگر ارشد بازار در OANDA می‌گوید هم‌زمانی افت ۰.۸ درصدی قراردادهای آتی S&P و ریزش قابل توجه رمزارزها، فضای ریسک‌گریزی در بازار ایجاد کرده و همین موضوع سرمایه را دوباره به سمت دارایی‌های امن مانند طلا سوق داده است.

• در بازار انرژی: هفته میلادی با افزایش صعودی نفت آغاز شد. بهای نفت خام سبک آمریکا و برنت دریای شمال با یک دلار افزایش به ترتیب به ۵۹.۵۵ دلار و ۶۳.۳۹ دلار در هر بشکه رسید. تصمیم گروه اوپک پلاس برای تعلیق برنامه افزایش عرضه در سه ماه نخست سال آینده، علت اصلی افزایش قیمت نفت خام به شمار می‌رود. زغال‌سنگ و LNG هم این هفته افزایش قیمت داشتند.

اخبار بازار سرمایه، سهام، کریپتو و ارزها

- شاخص‌های صنعتی و فناوریانه، فلزات اساسی و انرژی در بازار سهام جهانی برخلاف هفته پیش، این هفته چندان رونقی نداشتند. در معاملات آغاز هفته میلادی دوشنبه ۱۰ آذر، شاخص DAX آلمان با افت حدود ۰٫۲۶ درصد بازگشایی شد، شاخص کک ۴۰ فرانسه با کاهش ۰٫۶۲ درصدی مواجه شد و شاخص FTSE MIB ایتالیا طبق داده‌های IG حدود ۰٫۵ درصد کاهش را تجربه کرد. شاخص FTSE بریتانیا نیز در محدوده منفی قرار گرفت. S&P۵۰۰ و S&P۱۰۰ نیز مقداری کاهش داشتند.
- در آغاز این هفته در شرق آسیا روند بازارهای سهام به‌گونه دیگری بود. برخی نمادهای صنعتی و خودروسازی مانند کره جنوبی در پی توافقات با ترامپ در خصوص تعرفه‌ها، اندکی مثبت شدند. در چین با کاهش فعالیت کارخانه‌های بزرگ، سیگنال‌های منفی برای بازارهای سهام و سایر بازارها ارسال شد و کاهش‌هایی رخ داد. در حوزه استرالیا و هند، افزایش سهام فناوریانه و صنعتی تا حدودی چشمگیر بود.
- بازده اوراق قرضه دولتی ژاپن به سطوحی رسیده است که طبق نظر برخی تحلیلگران، می‌تواند حرکت جریان سرمایه را در جهان تغییر دهد و فشار جدیدی بر بازار رمزارزها وارد نماید. این قدرتمندی برای این ژاپن در پی سیاست‌های پولی و مالی درازمدت دولت ژاپن به وجود آمده است. سیاستی به‌نام معاملات مبتنی برین با نرخ بهره بانکی ۰ درصد و سرمایه‌گذاری بین در خزانه داری آمریکا باعث این جهش شده است.

• بازار ارزهای دیجیتال شاهد کاهش قابل توجهی در قیمت‌ها بوده است. حدود ۶۰۰ میلیون دلار در بازار ارزهای دیجیتال ریزش رخ داده است. بیت‌کوین، اتریوم، بایننس‌کوین و ریپل به ترتیب با کاهش ۵ تا ۷ درصدی در قیمت مواجه شده‌اند. این افت قیمت عمدتاً به دلیل انحلال‌های اجباری ناشی از استفاده بیش از حد از اهرم در بسیاری از صرافی‌ها بوده است.

• شرکت تتر (Tether)، یکی از بزرگ‌ترین ناشران استیبل‌کوین‌ها، در اقدامی استراتژیک تصمیم به تغییر در ترکیب دارایی‌های خود گرفته و سرمایه‌گذاری‌های خود را در بیت‌کوین و طلا افزایش داده است. این تغییرات به‌ویژه پس از کاهش قابل توجه دارایی‌های خزانه داری ایالات متحده توسط تتر انجام شده است. حالا تتر

سرمقاله

گره کور بنزین با سیاست باز می‌شود

محمدرضا هدایتی

به مردم و پیامدهای امنیتی آن. این وضعیت نه اجازه اجرای سهل‌الوصول اصلاحات پیشنهادی هیچ‌کدام از طرفین را می‌دهد و نه اجازه می‌دهد دولت بتواند آن‌ها را نادیده بگیرد و از کنار آن عبور کند. گویا ماجرای بنزین به گرهی کور تبدیل شده که راه حلی در هیچ‌کدام از طرح‌های کارشناسی پیشنهادشده پیدا نمی‌کند.

در این وضعیت، دولت اعلام کرد که تلاش دارد با استفاده از ظرفیت‌های مدیریتی جدید و تمرکز بر اصلاح ساختار مصرف و قیمت انرژی، کشور را برای عبور از بحران ناترازی بنزین و سایر حامل‌ها آماده کند. با این حال اگر دولت تصور کند که به‌صرف تغییر در قیمت بنزین و اصلاح الگوی پرداخت یارانه انرژی، از مهلکه‌ای که در آن گرفتار شده، رهایی می‌یابد، کافی است به تجربه دولت‌های پیشین در این زمینه رجوع کند. و بررسی کند که: چرا طرح‌ها و برنامه‌هایی که دولت‌های پیشین، با نظر کارشناسان و اقتصاددانان، آغاز کردند، به نتیجه‌ای نرسیده و دوباره ما با همان بحران‌ها روبه‌رو هستیم؟

همه این ناکامی‌ها به این دلیل است که آن‌ها مسئله را صرفاً در حوزه اقتصاد می‌دیدند و گمان می‌کردند حل آن با یک راه‌حل اقتصادی درست ممکن می‌شود؛ در حالی که حل هر مسئله اقتصادی، در واقعیت با شبکه پیچیده‌ای از روابط و موقعیت‌های شکل‌گرفته اقتصادی روبه‌رو می‌شود و لذا تنها در یک برنامه قدرتمند سیاسی قابل پیگیری است؛ از تشکیل ائتلاف‌ها و شرکای تجاری جدید، تا اجرای پروژه‌های بزرگ اقتصادی، تا پژوهش‌های علمی و فعالیت‌های رسانه‌ای. هر برنامه سیاسی نیز در یک تصمیم سیاسی دنبال می‌شود. این تصمیم تنها در صورتی می‌تواند به گامی مؤثر در جهت تحول در مدیریت ناکارآمد انرژی در کشور تبدیل شود که متوجه ابعاد واقعی خود باشد و عزمش را برای هر اقدام و هر اتفاق پیش‌بینی‌ناپذیری جزم کرده باشد. بدون این تصمیم سیاسی و مسئولیتی که سیاستمدار بر عهده می‌گیرد، همه آن راه‌حل‌های سیاسی، در نهایت به انبوهی از مسائل پراکنده تبدیل می‌شوند که کلاف پیچیده مسئله را بیش از پیش به هم می‌پیچانند. ■

با عملیاتی‌شدن طرح جدید دولت برای سهمیه‌بندی بنزین و تغییر در نحوه عرضه سوخت، بحث‌ها بر سر اصلاح قیمت و سهمیه‌بندی که پیش‌تر بیشتر در قالب گمانه‌زنی‌های رسانه‌ای و محافل کارشناسی مطرح بود، رنگ واقعیت به خود گرفته و با شدتی دوچندان به صدر اخبار سیاسی و اقتصادی ایران بازگشته است.

طرفداران اصلاح قیمت انرژی، استدلال می‌کنند که یارانه سنگین انرژی باعث ناترازی شدید مالی دولت، ورشکستگی صندوق‌های عمومی، و کسری بودجه ساختاری می‌شود و ادامه سیاست فعلی را ناممکن می‌دانند. ضمن اینکه قیمت پایین بنزین و سایر انرژی‌ها مصرف را به صورت غیرمنطقی بالا برده، بهره‌وری انرژی را کاهش داده و موجب قاچاق گسترده به کشورهای همسایه شده است. از سوی دیگر، گفته می‌شود قیمت واقعی، بهره‌وری، نوآوری و سرمایه‌گذاری را تحریک می‌کند.

مخالفین اما معتقدند که بدون زیرساخت رفاهی، بیمه‌ای، حمل‌ونقل ارزان و حمایت هدفمند، هرگونه شوک قیمتی، در شرایط تورم مزمن و رکود فعلی، فشار شدیدی را بر طبقات متوسط و پایین‌دست وارد می‌کند و حتی می‌تواند منجر به اعتراضات اجتماعی و نارضایتی‌های گسترده شود.

در این میان، هر دو گروه، کم‌وبیش، یا بر پایه نظریات علمی اقتصادی استدلال می‌کنند یا مستند به تجربه دیگر کشورها و کشور خودمان در مدیریت مصرف انرژی. بنابراین، به نظر نمی‌رسد بتوان با اتکا به نظرات کارشناسی طرفین، یا در انتظار اجماع کارشناسی، به انتخابی قاطع و بی‌نقص دست یافت؛ انتخابی بی‌هزینه که همه بازیگران و ذی‌نفعان ماجرا را راضی نگه دارد. هر مسیر پیشنهادی دشواری‌ها و پیامدهای پیش‌بینی‌ناپذیر خود را دارد که انتخاب و اجرایشان را وابسته به چیزی فراتر از نظرات کارشناسی می‌کند. در یک سو ناتوانی دولت در تداوم پرداخت هزینه مصرف بی‌رویه بنزین و قاچاق کنترل‌ناپذیر سوخت قرار دارد و در سوی دیگر افزایش احتمالی تورم و فشار اقتصادی بیشتر

اصلاح یارانه بنزین

تغییر محرک‌ها یا حذف مسئولیت‌ها؟

معصومه نذیری | پژوهشگر موسسه علم و سیاست اشراق

شدند، مصرف آن به‌شدت افزایش هم یافت. نمودار (۱) نشان‌دهنده افزایش مصرف بنزین بعد از اصلاح قیمتی و سهمیه‌بندی در برخی سال‌ها است. از نمودار (۱) می‌توان نتیجه گرفت که با وجود کاستن از یارانه بنزین و ایجاد تورم متعاقب آن، تضمینی برای کاهش مصرف و کاهش هزینه‌های تخصیص یارانه وجود ندارد. ضمن اینکه در این سال‌ها، تخصیص یارانه بنزین هم به‌مثابه یک سیاست پویا مورد نظر اقتصاددانان مشاور دولت‌ها نبوده است. در غالب کشورهای یارانه بنزین و مشتقات نفتی براساس قیمت نفت جهانی، مرحله توسعه کشور، وضعیت تبدیل حمل‌ونقل جاده‌ای کالا به حمل‌ونقل ریلی و سایر مؤلفه‌های مهم در اقتصاد کشورها تعیین شده است. ولی این قیمت در روسیه، هند، امارات و ایران به‌هیچ‌وجه با قیمت نفت هماهنگ نمی‌شده است و از مؤلفه‌های دیگر - احتمالاً توان دولت‌ها در پرداخت پول بیشتر برای خرید رضایت عمومی - تبعیت کرده است.

در ایران به‌سبب فشار کسری بودجه و غلبه گفتارهای اقتصادگرایانه قدیمی، مبنی بر مفاسد یارانه‌ها و الزام بازار بر آزادسازی و واقعی کردن قیمت‌ها، این گروه بر حذف یارانه‌ها تأکید دارند. به‌عنوان مثال گاز ارزان و تقریباً نزدیک به صفری که به گلخانه‌ها داده می‌شود، کشاورزی گلخانه‌ای را که از الزامات کشور به‌سبب بحران تغییرات اقلیمی است، غیربهرینه کرده است. گلخانه در ایران با ساده‌ترین امکانات که باعث هدررفت انرژی می‌شود، قابل تأسیس است چون با گاز بسیار ارزان گرم می‌شود و محصولات آن استراتژیک نیستند یا حتی به سبب همین توزیع انرژی یارانه‌ای نامناسب در اقلیم‌هایی قرار گرفته‌اند که هزینه‌های حمل‌ونقل به مراکز

فروش بسیار بالایی ایجاد می‌کنند. در حالی که اگر اینطور نبود، جابجایی، تکنولوژی و محصولی که گلخانه‌داران تولید می‌کنند باید به حدی حساب‌شده و منطبق با نیازها یا منطبق با ایده‌های نوآورانه برای خلق بازارهای پرسود می‌شد که هزینه‌های انرژی گلخانه را تأمین و سود بیشتر از آن را هم خلق می‌کرد. تقریباً یک سال پیش دولت تصمیم گرفت قدری از یارانه انرژی گلخانه‌ها را کم کند. مبلغ اندک بود اما به‌سرعت به اعتراض عمومی این صنف تبدیل شد و تا امروز دستاورد توسعه‌ای از جهت تحول در فناوری، تغییر محصول از فلفل دلمه‌ای به محصول کشاورزی استراتژیک‌تر یا قابل صادرات‌تری رخ نداد. بنابراین همانقدر که سیاست تخصیص یارانه لازم است، فسادآور هم هست و همانقدر که سیاست حذف یارانه یا اصلاح آن لازم است، می‌تواند دردسرساز هم باشد. پس حلقه مفقوده چیست؟ یک دولت با چه رویکردی می‌تواند سیاست حذف یا اصلاح یارانه را فارغ از مدل تدریجی یا شبیه صبحی - آن اتخاذ

نخستین پالایشگاه نفت ایران در کرمانشاه برای تولید بنزین در سال ۱۳۰۶ با هدف رفع نیازهای ترابری نظامی احداث شد. پس از دهه ۳۰ میلادی با رشد خودروی شخصی، گسترش حمل‌ونقل بین‌شهری و مسائل اقتصاد زمان دفاع مقدس، نیاز عمومی به بنزین بالا رفت. دولت‌های مختلفی از ابتدای تولید بنزین تاکنون برای مصرف‌کنندگان یارانه قرار دادند و البته دولت‌هایی نیز در پی حذف یا اصلاح آن برآمدند. تخصیص یا عدم تخصیص یارانه‌ها، اشکال و اهداف متفاوت رفاهی، عدالت‌گرایانه، اقتصادی و صنعتی دارد. مهم‌ترین دلیل ذکرشده برای تخصیص یارانه بنزین در ایران، رفاه عمومی و کاستن از هزینه‌های حمل‌ونقل بار یا مسافره‌های شهری بوده است. مهم‌ترین دلیل حذف یارانه بنزین نیز مشکلات بودجه عمومی و قاچاق سوخت به کشورهای همسایه عنوان گردیده است. در کشورهای دیگر، علل مختلفی برای حذف یارانه سوخت‌های فسیلی به خصوص بنزین وجود دارد. طبق گزارش پژوهشی مرکز مطالعات زنجیره

ارزش نفت و گاز ایران، ۴۰ کشور دنیا از سال ۲۰۰۷ - آغاز تنش در بازار نفت و مشتقات آن و برنامه‌های کربن‌زدایی - تاکنون اصلاحاتی را در زمینه یارانه‌های فسیلی انجام داده‌اند. بر اساس اهداف تعیین‌شده می‌شود کشورها را به یکی از این سه گروه متعلق دانست:

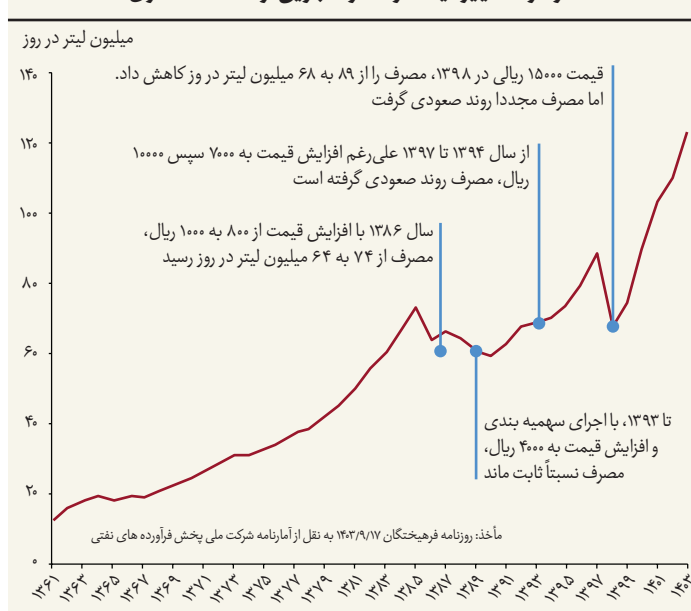
- کشورهایی که مبلغ معادل را در زیرساخت‌های انسانی، آموزش و بهداشت تخصیص دادند. در این کشورها هدف از اصلاح قیمت بنزین، انتقال بودجه از این قسمت به قسمت‌های دارای بحران بوده است. اندونزی، مراکش، پرو و چین در بعضی سال‌ها چنین عملکردی داشتند.
- کشورهایی که صرفاً به دنبال بهبود بخشی از کسری بودجه بودند.
- کشورهایی که این مبلغ را در توسعه مصرف جایگزین مانند گاز LPG، انرژی اتمی، سوخت‌های تجدیدپذیر و زیستی، حمایت از نوآوری در صنعت خودرو و

موتورسیکلت برقی به جریان انداختند. برزیل، انگلستان، چین و برخی دیگر از کشورهای عضو اتحادیه اروپا از این دسته کشورها بوده‌اند.

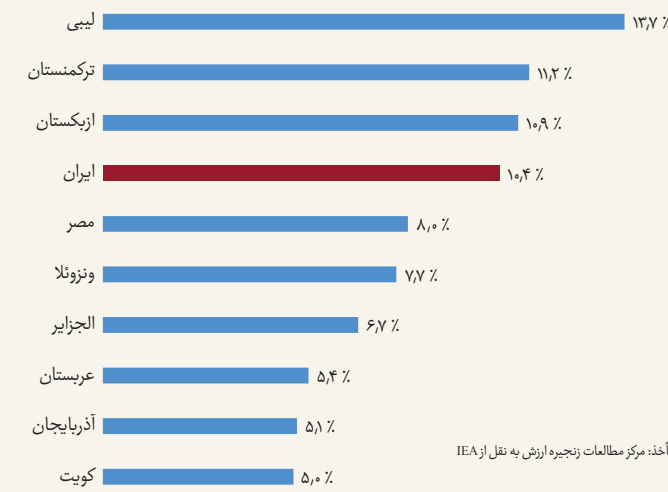
در ایران برای حذف یارانه‌های بنزین و گازوئیل، مدل‌های اجرایی بیشتر مورد بحث بوده است تا هدف این سیاست. گویی به حذف یارانه به چشم یک سیاست مولد نگریسته نمی‌شود. بلکه صرفاً به آن، به عنوان نوعی بازگشت به یک وضعیت طبیعی، نگاه می‌شود که خودبه‌خود همه اتفاق‌های خوب بعد از آن رخ خواهد داد.

تجربه چند سال اخیر نشان داده است که این باور به هیچ وجه درست نیست. به عنوان مثال گران شدن بنزین به‌طور طبیعی و خودبه‌خود منجر به بهینه‌شدن شیوه‌های مصرف یا کاهش آن نشد و حتی به دلیل اینکه کشور در مرحله خاصی از رشد فروش خودرو قرار داشت و در بخش کشاورزی هم موتورهای پمپ آب همه بنزینی

نمودار ۱: تغییر قیمت و مصرف بنزین از دهه ۶۰ تا کنون



نمودار ۲: نسبت یارانه انرژی به GDP در کشورهای که تخصیص یارانه بالایی دارند



دولت به عنوان پیشتاز تحولات، به پیشواز آینده برود. در این راستا لازم است عقد قراردادهای آتی در داخل و خارج از کشور مبتنی بر طرح جایگزین اتخاذ شده ایجاد شود تا همچون نیروی فشار برای تسریع در روند تحولات نوآورانه و فناورانه عمل کند. نمودار (۲) نشان می دهد که تخصیص یارانه های انرژی در ایران بالاست و این یعنی حذف هر کدام یا اصلاح قیمتی در هر کدام دامنه وسیعی از مسائل را متأثر می کند. بنزین در کشور ما از پمپ های آب در زمین های کشاورزی تا صنعت گردشگری، حمل و نقل، غذا، پوشاک و ... را متأثر خواهد کرد. بنابراین همانقدر که این کار، مخاطره آمیز است، فرصت نیز هست.

فرصتی برای ایجاد تحولات تولیدی و صنعتی گسترده در اقتصاد کشور. به شرط آنکه هدف و طرحی پیشاپیش برای آنها مشخص شده باشد و سازوکارهای تضمین تغییرات نیز تعبیه شده باشند.

فرصت بنزین می تواند فرصت خلق یک شبکه صنعتی-جغرافیایی برای ایران باشد که نه تنها در حل بحران انرژی و توسعه جامعه صنعتی ایران یاری دهنده است، که می تواند به خلق منافع جدید، توسعه مرزهای فراسرزمینی ایران و ساخت قطعه ای از یک قلمرو منفعتی جدید منجر شود.

در واقع تا بین مؤلفه های جغرافیایی-سیاسی-اقتصادی پیوندی مبتنی بر یک طرحواره وجود نداشته باشد و تا یک گفتار ملی برای جهت دهی و هماهنگی به وجود نیاید، هرگونه تخصیص پول یا پس گرفتن آن، فاقد انرژی کافی برای تغییر خواهد بود. تن دادن به حرکت بی شک مسائلی نیز به بار می آورد اما فشار همین حرکت، یکبار دیگر از نو نیروها و مرزبندی ها و منافع را تعریف و نوآوری را از یک امر زینتی، بدیهی و منطقی به یک امر ضروری و حیاتی تبدیل خواهد کرد. بدون طرحی از منفعت، منفعت ممکن نخواهد شد؛ بدون طرحی از تولید، تولید ممکن نخواهد شد؛ بدون طرحی از اندازه ها و مقادیر، حدی مشخص نخواهد شد و بدون طرحی برای قلمروی اقتصادی، تخصیص ها و بازپس گیری ها می تواند خونی باشد که بیهوده ریخته شده است. ■

نماید که سبب تحرک در صنایع مرتبط با آن انرژی بشود؟

ممکن است باز هم تمایلاتی وجود داشته باشد که به سرعت بگوید تخصیص این هزینه به صنعت خودرو و باتری یا سوخت های زیستی می تواند راه حل باشد. اما باز هم باید گفت این هیچ تضمینی نمی دهد. حتی همین الان هم تولید گاز CNG و برنامه جایگزینی آن به جای بنزین وجود دارد. این طرح به نوبه خود اشکالاتی دارد و مزایای گاز LNG را ندارد. به خصوص اینکه دهه بعدی به عنوان دهه گاز LNG نامیده شده است و بازار جهانی آن رو به رشد است. اگر الزام به سمت توسعه LNG می رفت باز ممکن بود از صنعت خودرو تا ایجاد زیرساخت

برای پیوستن به فروشندگان LNG در دهه بعد را برابمان مقدور سازد.

وقتی یارانه بنزین یا هر حامل انرژی دیگری حذف می شود، باید یک طرح جامع از تولید در کشور وجود داشته باشد. طرحی که بداند چنین حذف یا اصلاحی چگونه می تواند الزامات صنایع مرتبط، تولیدی ها و تحولات تکنولوژیک یا بازاریابی آن ها را برای انطباق با شرایط جدید فراهم آورد.

در کشور برزیل و انگلستان بخشی از یارانه اصلاح شده، به آموزش نیروهای تولید و بازیگران بازار تخصیص یافته است. حتی اگر پولی وجود ندارد که به سمت صنایع مرتبط بالا دستی و پایین دستی برود و تحولات فناورانه و بازاری را دنبال نماید و یا صلاح بر آن است که با ایجاد تنگنا، خلاقیت و نوآوری را در صنایع تشویق کرد، باید دولت در نهایت ایمان و انگیزه به رصد صنایع و تحریک آنها به حرکت از طریق ابزارهای دیگر اقدام نماید. تصمیمات پولی و مالی لازم باید در نهادهای مرتبط گرفته شود، تسهیلات هم راستا با طرح کلی کشور برای تولید و تحول صنعتی تخصیص یابد و از سیاست های پول پاشی پرهیز شود، ارتباطات انسانی بین تصمیم گیران عرصه صنعت و فناوری با صنایع تقویت و هم جهت شود و منابع تامین مالی و شیوه های سرمایه گذاری در صنایع مرتبط با توجه به شرایط جدید مورد بازبینی قرار گیرد؛ حتی اگر لازم است ائتلاف های برون مرزی و درون مرزی برای این تحرک ایجاد شود. و

ساده انگاری و یارانه پنهان

آیا منطقی کردن قیمت کره گور بنزین را باز می کند؟

میلاد ترابی فرد | کارشناس اقتصاد سیاسی بین الملل

توضیح ساده، یکی از سخت ترین سوالات ایران مادر سده های گذشته را شامل می شود. اقتصاد ایران پس از «کنسرسیوم» در واقع سایه ای از نفت بود؛ ایرانیان بر سر سفره نفت نشسته بودند و نظم اقتصادی و اجتماعی و قراردادهای سیاسی خود را بر اساس توزیع مواهب حاصل از نفت ترتیب داده بودند. یکی از قراردادهای سیاسی دولت و جامعه در این دوره، قرارداد اجتماعی «انرژی ارزان» بود؛ قراردادی که مطابق با آن، هرچه مصرف در جامعه افزایش می یافت، دولت به وسیله درآمد حاصل از نفت، عرضه بیشتر آن را مهیا می کرد. مصرفی شاید بی ضابطه و نه برای رشد، که برای گذران زندگی.

داستان بنزین و یارانه یکی از چالشی ترین مسائل کشور در دهه های گذشته است. در ایامی که دولت ها عموماً حال خوبی داشته باشند، این بحث فروکش می کند؛ ولی در ایامی مانند ایام حاضر که دولت ها دچار کسری می شوند، بحث یارانه ها داغ می شود. تفاوت سال های اخیر با گذشته آن است که در دوره های گذشته، نفت کفاف خیلی چیزها را می داد، ولی در دوره حاضر، دیگر نیازهای اقتصاد ایران را به تنهایی نمی تواند کفایت کند.

این توضیحی شاید ساده از ماجرای یارانه هاست؛ ولی واقعیت آن است که این

طرفداران نظریه بارانه پنهان می‌گویند باید قیمت حامل‌ها به نحوی باشد که کفاف استهلاک و سرمایه‌گذاری ارائه‌دهنده این سرویس را بدهد. اما این نظریه یک باگ بزرگ دارد: منطقی کردن قیمت، پول را از جیب کسی برمی‌دارد که از محل سوءمدیریت روابط اقتصادی خارجی، روزه‌روز درآمد سرانه‌اش در حال کاهش است. در واقع طرح بحث بارانه پنهان، چانه‌یک طبقه صاحب سرمایه و ابزار تولید را می‌زند و می‌گوید پول بدهید تا این طبقه که نقش مهمی در کشور دارند، سرپا بمانند، ولی به نابرابری‌های بعدی که این سیاست رقم می‌زند، دقت نمی‌کند؛ به اینکه درآمد عموم جامعه روزه‌روز در حال کاهش است، دقت نمی‌کند؛ به اینکه نمی‌توان جلوی تورم ناشی از بحران ارز و شوک‌های خارجی سدهی از ریال گذاشت؛ تورم هر آنچه می‌سازید را به باد می‌دهد. نظریه بارانه پنهان، بدون در نظر گرفتن یک ایده اقتصاد سیاسی بین‌الملل کاملاً اتر است.

در واقع می‌توان در شرایط حاضر طرح بحث بارانه پنهان را یک انحراف بزرگ قلمداد نمود که توان حکمرانی کشور را از مسئله اصلی غافل می‌کند. یک اقتصاد کشور از ناحیه ضربات ناشی از روابط اقتصادی خارجی غلط، دائم در حال کوچک شدن است و در این میان، طرفدار نظریه بارانه پنهان، درباره این بحث می‌کنند که چگونه می‌توان به نحوی دیگر این یک در حال کوچک شدن را چاقو زد! حاصل این چاقوکشی‌ها مشخص است: چاقو می‌زنیم، قدری خونریزی می‌شود، کسری دولت برای مدتی التیام پیدا می‌کند و می‌رود تا نوبت چاقوکشی بعدی! ■

در دهه نود و بروز تحریم‌ها، نفت ایران از بازار جهانی اخراج شد؛ واقعه‌ای که نفت ایران را از یک کالای سیاسی-امنیتی-اقتصادی به یک کالای اقتصادی و برای خرید احتیاجات اساسی تنزل داد. روش‌هایی برای مُسکّن‌زدن به تن بیمار، مانند دورزدن تحریم نیز به مرور بیمار را خمار هم کرد و توانایی تصمیم‌رازی گرفت. در واقع بابک‌ها دلشان به حال کشور نسوخته، بلکه این دولت ملی است که می‌تواند ملی فکر کند و توسعه دهد. بابک‌ها به فکر جیب خودشان هستند، فکری که لزوماً وفاداری سیاسی به موجودیت ایران ندارد؛ از همین رو در سال‌های اخیر، پدیده «اپوزیسیون کانادایی» سر برآورد؛ اپوزیسیونی که از محل خروج سرمایه ایران از مسیر همان تراستی‌ها زیست انگلی خویش را می‌گذرانند.

در دهه نود شاید به صورت موقت ورود گاز به سفره اقتصاد ایران توانست تا حدی این قرارداد اجتماعی-سیاسی را تداوم دهد؛ ولی به مرور و با کاهش درآمد سرانه ایرانیان، این حقیقت هویدا شد که ایرانیان باید به یک سؤال سخت پاسخ دهند: یا جای جدید خودشان را به وسیله زنجیره‌های اقتصادی جدید در جهان جدید بسازند و با دلارزدایی، کانال‌های شوک ناشی از روابط اقتصادی خارجی را ببندند و به زنجیره‌های نوظهور بپیوندند؛ یا به مرور و با تضعیف نفت ایران در بازارهای جهانی (با افزایش تعداد بازیگران و ظهور انرژی‌های نوین) باید قید مهمترین کالای استراتژیک‌شان، یعنی استقلال امنیتی را بزنند و صبر کنند تا تکلیف رقابت قدرت‌ها به جایی برسد و آنگاه آن‌ها یک لقمه سر سفره ایران بگذارند. چنین روندی همگام است با دوره‌های رشد پایین و در نتیجه تنش ادامه‌دار اجتماعی و فرسایش دائمی تا سر حد فروپاشی!

فقدان استراتژی

نقدی بر رویکردهای موجود در حل ناترازی انرژی

دکتر حبیب‌الله ظفریان | عضو هیئت علمی مرکز پژوهش‌های مجلس

کشورهای صاحب منابع انرژی در جهان، دیدگاه‌های متفاوتی را به عنوان نقطه تمرکز خود انتخاب کرده‌اند. می‌توان این نگاه‌ها را در پنج دسته اصلی طبقه‌بندی کرد:

۱. انرژی به مثابه سرمایه: در این دیدگاه، ثروت زیرزمینی (نفت و گاز) به سرمایه‌ای مولد در اقتصاد تبدیل می‌شود. کشورهایی مانند نروژ با تولید و صادرات حداکثری نفت و گاز و واریز درآمد آن به یک صندوق ثروت ملی، این سرمایه را در مسیر توسعه پایدار کشور به حرکت درمی‌آورند.

۲. انرژی به مثابه ابزار قدرت و سیاست خارجی: در این نگاه، انرژی به عنوان ابزاری برای تنظیم مناسبات سیاسی و تثبیت جایگاه بین‌المللی به کار گرفته می‌شود. روسیه با استفاده از اهرم گاز در برابر اروپا و عربستان سعودی با معامله «نفت در برابر امنیت»، نمونه‌های بارز این دیدگاه هستند. تصمیمات در این مدل، بیش از آنکه مبتنی بر منطق درآمدی صرف باشد، بر اساس یک منطق سیاسی-امنیتی اتخاذ می‌شود.

۳. انرژی به مثابه ابزار توسعه صنعتی: کشورهایی مانند چین و هند، انرژی را به عنوان سوخت و ماده اولیه برای پیشبرد توسعه اقتصادی و صنعتی خود می‌بینند. در این مدل، انرژی به عنوان موتور محرک کارخانه‌ها و زیربنای تولید محصولات با ارزش افزوده بالاتر عمل می‌کند.

۴. انرژی به مثابه درآمد جاری (ارتزاق): این دیدگاه که با نگاه سرمایه‌ای متفاوت است، بر استفاده از درآمدهای حاصل از فروش انرژی برای تأمین هزینه‌های جاری بودجه دولت تمرکز دارد.

۵. انرژی به مثابه ابزار رفاهی: در این نگاه، دولت بخشی از رفاه جامعه را از طریق تأمین انرژی ارزان قیمت و در دسترس برای شهروندان خود فراهم می‌کند. این رویکرد در اغلب کشورهای دارای منابع انرژی، به صورت ترکیبی با سایر دیدگاه‌ها وجود دارد.

انرژی در ایران یک کالای عادی نیست، بلکه یک متغیر سیاسی-اجتماعی ویژه است و هرگونه راه‌حل برای بحران ناترازی باید با درک این واقعیت و با اتخاذ یک دیدگاه کلان و راهبردی آغاز شود. پیچیدگی‌های این حوزه به گونه‌ای است که انرژی هم از سیاست داخلی و خارجی تأثیر می‌پذیرد و هم بر آن‌ها تأثیر می‌گذارد. از این رو، هر تصمیمی در این حوزه، در واقع تصمیمی درباره کلیت سیاست‌گذاری در کشور است.

انرژی در ایران یکی از مهم‌ترین مزیت‌ها و دارایی‌های کشور بوده و در تمام شئون اداره کشور، از اقتصاد داخلی و بین‌المللی گرفته تا سیاست خارجی، همواره نقشی محوری و تعیین‌کننده داشته است. وابستگی بودجه به درآمدهای نفتی (که در سال جاری به صورت مستقیم به حدود ۴۵ تا ۵۰ درصد می‌رسد) و تأمین ارز مورد نیاز برای واردات کالاهای اساسی، تنها بخشی از این تصویر است. به صورت غیرمستقیم نیز، بخش بزرگی از درآمدهای مالیاتی دولت از شرکت‌های انرژی بر مانند پتروشیمی‌ها و فولادی‌ها تأمین می‌شود که در واقع بازگشت بخشی از یارانه انرژی اعطاشده به آن‌هاست. در عرصه روابط خارجی نیز، از حضور در اوپک تا صادرات گاز به همسایگان، انرژی همواره ابزاری مهم در تنظیم مناسبات بین‌المللی ما بوده است.

ایران چه نگاهی باید به منابع انرژی خود داشته باشد؟

پیش از ورود به راهکارهای عملی و کوتاه‌مدت، ضروری است تکلیف کشور با یک پرسش بنیادین مشخص شود: دیدگاه کلان ما نسبت به انرژی چیست؟ انتخاب این دیدگاه، بیش‌نیاز هرگونه تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری عملی است؛ زیرا جهت‌گیری تمام قوانین، مقررات و راهکارهای آتی را مشخص می‌کند. بدون یک انتخاب راهبردی روشن، سیاست‌ها دچار پراکندگی، تناقض و تصمیم‌گیری‌های اقتضایی خواهند شد و کشور از دستیابی به یک افق بلندمدت و پایدار در این حوزه باز خواهد ماند.

گام اول: توقف خونریزی پیش از هر درمان

همچون بیماری که از چند نقطه دچار خونریزی است، اولین و حیاتی ترین گام قبل از هر درمانی، متوقف کردن خونریزی های جدید است. باید جلوی ایجاد تقاضاهای جدید، غیرمولد و ارزش کاهنده برای انرژی گرفته شود. در غیر این صورت، هرگونه افزایش تولید یا بهینه سازی در مصرف، بلافاصله توسط تقاضاهای جدید بلعیده شده و ناترازی را در سطحی بالاتر بازتولید خواهد کرد. به عنوان مثال در صنعت متانول مشاهده می کنیم که توسعه واحدهای متانولی که گاز طبیعی (با ارزش صادراتی حدود ۳۰ سنت) را دریافت کرده و به متانول (با ارزش کمتر از ۲۵ سنت) تبدیل و صادر می کنند، یک فرآیند «ارزش کاهنده» است. این مصداق بارز «تبدیل طلا به مس» است و توسعه بیشتر آن، تنها به تشدید ناترازی دامن می زند. یا مثلاً توسعه گلخانه ها و صادرات محصولاتی مانند فلفل دلمه ای که با استفاده از گاز یا رانه ای در گلخانه ها تولید می شوند، در عمل به معنای صادرات گاز ارزان قیمت در قالبی دیگر است.

ما هم اکنون با انبوهی از مجوزهای توسعه صنایع جدید مواجه هستیم که می توانند ناترازی انرژی را به سدت تعمیق کند. این تقاضاها باید به دقت مدیریت شوند تا از هدررفت منابع ملی جلوگیری شود.

گام دوم: اجرای «بسته اقدامات کوچک» برای درمان ناترازی موجود

برای حل ناترازی فعلی، باید مجموعه ای از اقدامات عملی، شدنی و کم تنش در دو حوزه اصلی «تولید و عرضه» و «بهینه سازی و مدیریت مصرف» به صورت هماهنگ و مستمر اجرا شوند.

الف) اقدامات حوزه تولید و عرضه

۱. خود تأمین صنایع بزرگ: این یکی از کلیدی ترین راهبردهاست. صنایع بزرگ و انرژی بر (مانند فولاد و پتروشیمی) که در دهه ۸۰ به حمایت دولت و با دسترسی به انرژی ارزان شکل گرفتند، اکنون به بلوغ مالی رسیده اند و توانایی سرمایه گذاری در تولید برق و گاز مورد نیاز خود را دارند. این راهکار که تا چند سال پیش با مقاومت صنایع مواجه بود، اکنون با تصویب در برنامه هفتم توسعه، به یک ضرورت پذیرفته شده تبدیل شده است. واگذاری دو میدان گازی با ظرفیت مجموع ۵۰ میلیون متر مکعب در روز به این صنایع، گامی اولیه در این مسیر است که پتانسیل بالای این رویکرد برای خارج کردن بار تقاضای صنایع بزرگ از دوش شبکه سراسری را نشان می دهد.

۲. توسعه تولید صادرات محور: قیمت های پایین داخلی، پروژه های توسعه میادین نفت و گاز و ساخت نیروگاه را غیراقتصادی می کند. راه حل این است که اجازه داده شود بخشی از تولید جدید (گاز یا برق) با قیمت های جهانی صادر شود. درآمد حاصل از صادرات، کل پروژه را اقتصادی و برای سرمایه گذاران (دولتی و خصوصی) جذاب می کند. این مدل می تواند برای توسعه میادین گازی مانند پارس شمالی یا احداث نیروگاه های تجدیدپذیر توسط بخش خصوصی به کار گرفته شود. این راهکار، به طور مستقیم به چشم انداز راهبردی ایران به عنوان یک قدرت انرژی منطقه ای خدمت می کند، زیرا زیرساخت و منطق اقتصادی لازم برای صادرات گاز به همسایگان رافراهم می آورد.

۳. تمرکز بر توسعه هدفمند برق: بر اساس گزارش مرکز پژوهش های مجلس، برای رفع کامل خاموشی بخش خانگی و مدیریت منطقه خاموشی صنایع، نیازی به تولید برق معادل کل پیک ناترازی (مثلاً ۹ هزار مگاوات) نیست. با افزودن حدود ۹,۰۰۰ مگاوات ظرفیت تولید جدید (ترکیبی از نیروگاه های تجدیدپذیر و حرارتی) و اجرای هم زمان برنامه های مدیریت بار، می توان به این هدف دست یافت و شبکه برق را به پایداری رساند.

ب) اقدامات حوزه بهینه سازی و مدیریت مصرف

۱. اصلاحات قیمتی هوشمند و تدریجی: با توجه به ملاحظات اجتماعی، اصلاحات قیمتی باید هوشمندانه و تدریجی باشد:

- اصلاح پایه سالانه: قیمت حامل های اصلی انرژی (بنزین، گاز، برق) باید حداقل به اندازه نرخ تورم سالانه افزایش یابد تا از افزایش شکاف قیمتی جلوگیری شود.
- اصلاحات قیمتی موضعی: باید بر بخش هایی که حساسیت اجتماعی کمتری دارند، مانند گازوئیل تحویلی به معادن و صنایع بالادستی نفت، تمرکز کرد. این حوزه ها پتانسیل آزادسازی منابع قابل توجهی را دارند. یا مثلاً اصلاح در نرخ گاز خانگی مشابه

ایران تاکنون یک نگاه غالب و منسجم به انرژی نداشته است و تصمیم گیری ها عمدتاً تابعی از شرایط متغیر بوده است. سیاست ها بسته به رویکرد دولت ها، فشار تحریم ها و اقتضائات سیاسی-اجتماعی، بین دیدگاه های مختلف در نوسان بوده اند. برای مثال، تأسیس «صندوق توسعه ملی» نمونه ای از تلاش برای پیاده سازی نگاه «انرژی به مثابه سرمایه» بود؛ اما در عمل، نیازهای بودجه جاری و فشارهای اقتصادی باعث شد این نگاه تحت الشعاع دیدگاه ارتزاق و رفاهی قرار گیرد. این سردرگمی راهبردی، ریشه بسیاری از ناهماهنگی ها در سیاست گذاری انرژی کشور است.

با توجه به فضای ژئوپلیتیک کنونی منطقه، تحولات بین المللی و ضرورت تثبیت جایگاه ایران، یک ضرورت راهبردی برای کشور، تمرکز بر «انرژی به عنوان ابزار قدرت سیاسی در حوزه سیاست خارجی» است. این انتخاب به معنای حذف کامل سایر دیدگاه ها نیست؛ بلکه تعیین «نقطه تمرکز» سیاست گذاری است تا سایر اقدامات در راستای آن تنظیم شوند. اتخاذ این رویکرد، به ایران امکان می دهد تا در نظم نوین منطقه ای، نقشی فعال و تعیین کننده ایفا کند و از مزیت کم نظیر انرژی خود برای پیشبرد اهداف کلان ملی بهره گیرد.

اقدامات عملی که در ادامه تشریح می شوند، صرفاً راهکارهایی واکنشی برای مهار بحران نیستند؛ بلکه گام های حساب شده ای هستند که باید در راستای همین جهت گیری بلندمدت برداشته شوند تا ظرفیت لازم برای تحقق چشم انداز ایران به عنوان یک قدرت انرژی منطقه ای رافراهم آورند.

راهکارهای عملی برای مهار ناترازی: عبور از بن بست تصمیم گیری

فضای سیاست گذاری انرژی در کشور طی سال های اخیر در نوعی بن بست گرفتار شده است. سیاست گذاران اغلب به دنبال یک «عصای موسی» یا راه حل جادویی و تک بعدی برای حل فوری بحران ناترازی بوده اند. این رویکرد، با به فجایع اجتماعی (مانند حوادث آبان ۹۸)، یا عقب نشینی شتاب زده دولت از تصمیمات خود و یا در نهایت به بی عملی کامل و عدم اتخاذ هرگونه تصمیم جدی منجر شده است. این یک توهم سیاست گذاری است که بحرانی با ریشه های ۱۵ تا ۲۰ ساله را می توان با یک راهکار آبی مرتفع کرد. پذیرش این واقعیت، پیش شرط هر اقدام مؤثری است. راه حل بحران ناترازی نیازمند پذیرش یک فرآیند ۵ تا ۱۰ ساله و اجرای «بسته ای از اقدامات کوچک مؤثر» است.

در محافل کارشناسی و سیاست گذاری، سه نگاه غالب برای حل مسئله ناترازی وجود دارد که هر یک به دلایلی در شرایط فعلی کشور به تنهایی کارآمد نیستند:

۱. تمرکز بر افزایش تولید: این نگاه سنتی وزارتخانه های نفت و نیرو است که راه حل را در افزایش ظرفیت تولید گاز، برق و فرآورده های نفتی می بیند. مانع اصلی این رویکرد، نیاز به سرمایه گذاری عظیم (حدود ۲۵ میلیارد دلار در سال) است که با توجه به وضعیت منابع مالی و شرایط تحریمی کشور، تأمین آن در کوتاه مدت امکان پذیر نیست.

۲. تمرکز بر راهکارهای قیمتی (افزایش قیمت): این نگاه که عمدتاً توسط اقتصاددانان مطرح می شود، بر رساندن قیمت حامل های انرژی به سطح قیمت های صادراتی (فوب خلیج فارس) تأکید دارد. اگرچه این رویکرد از منظر تئوری اقتصادی منطقی است، اما در عمل با موانع جدی اجتماعی و سیاسی مواجه است. تجربه متفاوت اصلاح قیمت بنزین در سال های ۹۳-۹۴ در مقابل سال ۹۸ و همچنین عقب نشینی دولت سیزدهم از تصمیمات مرتبط با اصلاح قیمت گاز و LPG، به خوبی نشان می دهد که موانع سیاسی-اجتماعی در برابر شوک های قیمتی، یک واقعیت پایدار و فرا-دولتی است.

۳. تمرکز بر راهکارهای غیرقیمتی: این رویکرد شامل اقداماتی مانند توسعه حمل و نقل عمومی، اجرای مبحث ۱۹ مقررات ملی ساختمان و تعویض تجهیزات فرسوده است. این راهکارها با دو مانع اصلی روبرو هستند: اول، نیاز به سرمایه گذاری قابل توجه (اگرچه کمتر از حوزه تولید) و دوم، سختی در اجرا و نیاز به تعامل گسترده و مستقیم با مردم که اغلب برای دولت ها چالش برانگیز است. ناکامی این رویکردهای تک بعدی، ریشه در ناتوانی آن ها برای مدیریت همزمان شبکه پیچیده واقعیت های اجتماعی، محدودیت های اقتصادی و الزامات ژئوپلیتیک ایران دارد.

اقتصادی و جذاب می‌کند. برای مثال، یک شرکت بزرگ فولادی می‌تواند با تقبل هزینه تعویض بخاری‌های یک استان، گواهی صرفه‌جویی حاصل از آن را برای تضمین تأمین گاز خود دریافت کند. بازار گواهی صرفه‌جویی گاز بر مبنای ماده ۴۶ برنامه هفتم اخیراً شکل گرفته و در حال توسعه است.

۳. **استراتژی کلان و یکپارچه؛ راه خروج از بحران انرژی:** در نهایت، راه خروج از بحران مزمن انرژی در ایران، کنار گذاشتن راه‌حل‌های تک‌بعدی و معجزه‌آسا و پذیرش یک استراتژی منسجم و یکپارچه است. این استراتژی دارای دو بعد مکمل است که باید همزمان پیگیری شوند:

در سطح راهبردی: اتخاذ یک دیدگاه کلان و مورد اجماع مبنی بر تبدیل ایران به مرکز مبادلات (هاب) انرژی منطقه و استفاده هوشمندانه از آن به عنوان یک ابزار قدرت سیاسی. این چشم‌انداز، جهت‌گیری کلیه سیاست‌ها و برنامه‌ها را مشخص خواهد کرد.

در سطح عملیاتی: اجرای صبورانه و مستمر «بسته‌ای از اقدامات کوچک مؤثر» در حوزه‌های تولید، عرضه، بهینه‌سازی و مدیریت مصرف. این اقدامات، نه تنها بحران فعلی را مهار می‌کنند، بلکه سنگ بنای لازم برای تحقق آن چشم‌انداز بلندمدت را فراهم آورده و معماری نوینی برای آینده انرژی کشور پایه‌ریزی می‌کنند. ■

الگوی موفق اجرا شده در بخش برق، باید پلکان‌های مصرف گاز خانگی بازنگری شود و برای مشترکین پرمصرف که بالاتر از الگو مصرف می‌کنند، قیمت‌ها به صورت تصاعدی افزایش یابد.

• **آزادسازی قیمت انرژی در بخش دولتی و اداری:** قیمت برق و گاز برای تمام ساختمان‌های دولتی و اداری باید در طی یک فرایند سه ساله آزاد شود. در ابتدای هر سال، معادل ریالی مصرف سال گذشته (مثلاً ۹۰ درصد آن) به عنوان بودجه انرژی به آن دستگاه پرداخت شود و دستگاه‌ها کار و برق خود را به قیمت صادراتی آزاد خریداری نمایند. این کار، انگیزه‌ای قوی برای مدیران دستگاه دولتی جهت مدیریت مصرف و اجرای پروژه‌های بهینه‌سازی ایجاد می‌کند.

۲. **ایجاد و توسعه بازار بهینه‌سازی انرژی (گواهی صرفه‌جویی):** این مهم‌ترین و مؤثرترین ابزار غیرقیمتی است. منطق آن ساده است: هر شخص یا شرکتی که بتواند در مصرف انرژی صرفه‌جویی کند، «گواهی صرفه‌جویی» دریافت می‌کند. این گواهی در یک بازار رسمی قابل معامله است و صنایعی که برای تولید پایدار خود نیازمند تأمین انرژی هستند، خریداران اصلی آن خواهند بود. این بازار، اجرای انواع پروژه‌های بهینه‌سازی (مانند تعویض بخاری‌های فرسوده، نوسازی ناوگان حمل‌ونقل، عایق کاری ساختمان‌ها) را در تمام بخش‌های کشور

مذاکره با شبح

سیاست همسایگی چگونه می‌تواند نتیجه‌بخش باشد؟

محمدعلی اشرافی | پژوهشگر مرکز پژوهش‌های مجلس

و آن‌ها نیز بنا به تصمیم خود به این پیمان‌ها عمل خواهند کرد. به عبارت دیگر، ایران در سیاست همسایگی، با یک نگاه غیرسیاسی، با غفلت از معادلات کلان قدرت و فارغ از نقش‌های منطقه‌ای و موقعیت بین‌المللی کشورهای همسایه، تلاش می‌کرد وارد تعامل با آن‌ها شود.

این در حالی است که در صحنه واقعیت، تقریباً هیچ‌کدام از این کشورها بازیگران مستقلی نیستند؛ بلکه همگی در چارچوب بازی‌های بزرگ‌تر سیاسی و تحت نفوذ قدرت‌های جهانی عمل می‌کنند. به عبارت دیگر، کشورهای منطقه ما هرکدام تنها با حرکت در میانه طرح‌های ژئوپلیتیک قدرت‌های جهانی امکان عمل پیدا می‌کنند؛ و هرگاه تصمیمی خارج از آن اتخاذ کنند، با سخت‌ترین محدودیت‌ها روبه‌رو می‌شوند و موجودیت‌شان به خطر می‌افتد. نادیده گرفتن این واقعیت، به معنای نادیده گرفتن زمین اصلی بازی و تمرکز بر مهره‌هایی است که اراده مستقلی برای حرکت ندارند.

توجه به این مسئله، گفتارهای خام‌دستانه‌ای را زیر سوال می‌برد که گمان می‌کنند می‌توان بدون طرحی سیاسی برای حضور قدرتمند در معادلات منطقه‌ای و جهانی، سراغ کشورهای منطقه رفت. در حالی که تنها در صورتی می‌توان وارد روابطی عمیق و راهبردی با کشورهای همسایه شد که پیگیری این روابط، در چارچوب طرح و جهت‌گیری سیاسی ایران در سطح منطقه و جهان صورت‌بندی و پیگیری شود. به عبارت دیگر، لازمه برقراری ارتباط مؤثر با کشورهای نظیر آذربایجان، عربستان، امارات یا پاکستان، تصمیم‌گیری ایران درباره معادلات قدرت بزرگ‌تری است که در سطح جهانی و منطقه برقرار است.

فقدان یک طرح سیاسی راهبردی، دیپلماسی منطقه‌ای را به مجموعه‌ای از اقدامات پراکنده، واکنشی و بی‌سرنجام تبدیل می‌کند که در پیچیدگی‌های روابط منطقه‌ای گم می‌شود. چه اینکه مسائل ایران با همسایگانش، در ماهیت خود «مسائل همسایگی» نیستند، بلکه بازتابی از «مسائل بزرگ ژئوپلیتیک» هستند و حل آن‌ها نیز در تعامل با قدرت‌های بزرگ

در روزهای گذشته، خبری مبنی بر سفر علی لاریجانی به پاکستان منتشر شد و در پی آن، گمانه‌زنی‌های مختلفی درباره محتوای این سفر در رسانه‌ها شکل گرفت. این سفر در شرایطی انجام شد که پس از جنگ ۱۲ روزه میان ایران و رژیم صهیونیستی و آمریکا، معادلات امنیتی منطقه به سرعت در حال تغییر و تحول است. در این مأموریت که بلافاصله پس از سفر اخیر محمدباقر قالیباف به اسلام‌آباد صورت گرفت، لاریجانی در قامت دبیر شورای عالی امنیت ملی، علاوه بر دبیر رسمی بارئیس جمهور، نخست‌وزیر، رئیس مجلس ملی و وزیر امور خارجه، در نشست مهم با ژنرال «عاصم منیر»، فرمانده ارتش پاکستان گفتگو کرد. اما فارغ از تقویت روابط دیپلماتیک که مسبوق به سابقه بوده، آنچه در مقطع کنونی اهمیت ویژه دارد، «کیفیت» این رابطه و هدفی است که ایران در روابط خود با پاکستان دنبال می‌کند.

در این میان، برخی بر این گمان‌اند که این سفر می‌تواند به یک ائتلاف نظامی منطقه‌ای میان ایران، پاکستان و عربستان سعودی منجر شود و در واقع ایران نیز به توافق دفاع متقابل پاکستان-عربستان سعودی بپیوندد. پیش از این، در دولت سیزدهم، ارتباط با کشورهای همسایه با تأکید شخص رئیس‌جمهور بسیار مورد توجه قرار گرفت و در قالب سیاست همسایگی تلاش شد تا روابط ایران با همسایگان بر مبنای استفاده از ظرفیت‌های اقتصادی، فرهنگی و امنیتی گسترش یابد. با این حال، علی‌رغم همه تلاش‌های صورت‌گرفته و پیکاری دستگاه دیپلماسی وقت، این سیاست به خلق فرصت‌های اقتصادی یا دستاوردهای سیاسی قابل توجهی منجر نشد.

اما چرا با وجود آنکه ایران بارها همدلانه به سوی همسایگان دست همکاری دراز کرد، در عمل اتحاد راهبردی و قدرتمندی میان ایران و تقریباً هیچ‌کدام از همسایگانش شکل نگرفت؟ اتحادی که هم مرادفات معنادار تجاری در پی داشته باشد و هم روابط استراتژیک سیاسی. آيا سستی و کم‌کاری در میان بوده است یا مانع دیگری وجود دارد؟ سیاست همسایگی بر این فرض بنا شده بود که کشورهای همسایه، بازیگرانی مستقل هستند که می‌توان صرفاً بر اساس ظرفیت‌های دوجانبه با آن‌ها پیمان بست

اما موقعیت پاکستان برای ایران متفاوت است. اگرچه پاکستان هم یک بازیگر مستقل نیست، اما سیاست خارجی آن در تلاقی بازی قدرت های بزرگ جهانی شکل گرفته و همین وضعیت می تواند برای ایران فرصت نحوی همکاری را فراهم کند. پاکستان از یک سو سال ها یکی از بازوهای قدرتمند محور انگلوساکسون و علی الخصوص انگلستان در منطقه غرب آسیا بوده است. ساختار امنیتی و اطلاعاتی آن (به ویژه ISI) که میراث دار سنت های استعماری بریتانیاست، پیوندهای عمیق و راهبردی با غرب دارد. از سوی دیگر، ارتباط پاکستان با چین بسیار گسترده است. چین نه تنها با طرح کریدور سی پک (CPEC) مشارکت گسترده اقتصادی و زیرساختی در پاکستان دارد، بلکه به لحاظ امنیتی نیز شراکت راهبردی میان آن ها برقرار است و مهم ترین پایگاه بندری چین در خارج از این کشور، در بندر گوادر پاکستان قرار دارد.

بر این اساس، تنها سناریوی راهبردی برای ایران، تعامل با «سویه چینی» پاکستان است. ایران تنها در صورتی می تواند وارد روابط قدرتمند اقتصادی و سیاسی با پاکستان شود، که پیش از آن تصمیم قطعی درباره رابطه خود با چین گرفته باشد. به بیان دیگر، رابطه معنادار با پاکستان نیز در گرو جهت گیری مشخص ایران نسبت به چین است. ■

ممکن می شود. برای مثال، حل بحران آذربایجان نه از مسیر باکو، بلکه از طریق تعامل راهبردی با روسیه ممکن است.

حال در رابطه با سفر لاریجانی به پاکستان، باید پرسید این سفر از چه جهتی می تواند به لحاظ سیاسی معنادار باشد؟ آیا در شرایطی که عربستان از اساس در چارچوب نظم انگلوساکسونی برای منطقه شکل گرفته و بعد از اسرائیل، همچنان مهم ترین متحد استراتژیک آمریکا در منطقه به حساب می آید، ممکن است ایران بتواند وارد توافقی امنیتی با حضور این کشور شود؟ باید توجه داشت که توافق عربستان-پاکستان بیش از آنکه توافقی دوجانبه در مقابل اسرائیل باشد، برای محدود کردن ایران شکل گرفته و لذا ورود ایران به آن، عملاً هیچ معنای سیاسی نخواهد داشت. در واقع در حال حاضر عربستان بیش از آنکه از اسرائیل در منطقه بترسد، به دنبال «مصونیت» در برابر ایران است؛ زیرا به خوبی می داند که در صورت گسترش درگیری ها در منطقه، یکی از اهداف بالقوه نیروهای مقاومت برای ضربه زدن به منافع محور انگلوساکسون محسوب خواهد شد.

بنابراین اگر هدف سفر لاریجانی تلاش برای پیوستن به قرارداد امنیتی پاکستان و عربستان باشد، این مذاکره ولو اینکه به توافقاتی منجر شود، در واقعیت هیچ دستاوردی نداشته و شکست خواهد خورد.

شلخته معماری جنگ را بنیدید

در باب اهمیت اهتمام به نظم

محمود غفوری | مرکز نوآوری آینده پژوهی هوشمند (آیه)

فرهنگ، به جای تولید شعار، روایت ماندگار بسازیم؛ در علم و فناوری، به جای نسخه برداری از بیگانگان، چرخه ی یادگیری خود را مهندسی کنیم. باید بپذیریم که ما هنوز جنگ را جدی نگرفته ایم، چون از نظم می ترسیم. از برنامه، چون پاسخ گویی می خواهد. از داده، چون توهم را می کشد. از سنجش، چون ناکارآمدی را آشکار می کند. ما ترجیح می دهیم به جای ساختن ارتش تفکر، دسته های پراکنده ی احساس را سازمان دهیم. اما احساس، بی معماری، تنها هیجان زودگذر است؛ و هیچ ملتی با هیجان، تاریخ نمی سازد. دنیا به کسانی پاداش می دهد که بی سروصدا و منظم می سازند، نه به آنان که پرشور و بی برنامه می سوزند. باید بیاموزیم که فریاد، جای فکر را نمی گیرد و دشمن با شعار شکست نمی خورد. معماری جنگ یعنی انضباط، و انضباط یعنی قدرت واقعی؛ قدرت تداوم، دقت، و تصمیم.

شلخته معماری جنگ را ننیدید! این هشدار، خطاب به همه ی ماست: از مدیر ارشد تا کارمند تازه کار، از معلم تا دانشجو، از سیاست گذار تا شهروند. هر بی نظمی، هر سهل انگاری، هر تصمیم بی تحلیل، تیری است به سوی خودمان. جهان با ما جنگ دارد، اما خطرناک تر از آن، شلختگی است که درون خودمان لانه کرده است. اگر آن را شکست ندهیم، هیچ دشمن خارجی لازم نیست ما را نابود کند. شکست، از اتاق های بی نقشه آغاز می شود و از ذهن های بی معماری ادامه می یابد.

اما بعد: اگر می خواهیم بمانیم و بسازیم، باید نظم را مقدس بدانیم، کار را جنگ تلقی کنیم و جنگ را با دقت معمارانه طراحی کنیم. تنها در این صورت است که جنگ، نه ویران گر، بلکه سازنده خواهد بود و از دل این جنگ اندیشمندان، تمدنی سربر خواهد آورد که نه به تقلید از قدرت، بلکه به فهم قدرت رسیده است. ■

اگر بخواهیم در جهان امروز فقط «باقی بمانیم»، باید پیش از هر چیز بپذیریم که زندگی صحنه ی نبرد است، نه جشن بی پایان دوستی و انتظار. هیچ تمدنی با دعا و شعار دوام نیاورده است. آن کس که نظم را به میدان نمی آورد، در بی نظمی دیگران بلعیده می شود. این همان درسی است که آمریکا، با تمام خباثت و خودخواهی اش، بهتر از ما فهمیده است: قدرت، نه هدیه ی تاریخ است و نه لطف خدا؛ قدرت محصول طراحی جنگ است. او فهمیده که باید پیوسته در میدان باشد، همیشه در حال سنجش، اصلاح و هجوم! بله، این روحیه با خودخواهی و تجاوز آمیخته شده، اما در عمق آن یک حقیقت تلخ نهفته است: در این سیاره خاکی، آرامش سهم آماده هاست، نه غافلان!

ما اما از بی قاعدگی قانون ساخته ایم؛ تصمیم هایی که در همه ی بی نقشه به دنیا می آیند و در بی کسی مسئولان جان می دهند. ما پروژه را شروع می کنیم بدون نقشه، شعار را فریاد می زنیم بدون شاخص و دشمن را محکوم می کنیم بدون اینکه حتی خود را تجهیز کرده باشیم. ما از «نقشه ی جنگ» می گوئیم اما از ترس نظم فرار می کنیم. گویی هر ساختار، تهدیدی است برای راحت طلبی ما! در واقع دشمن اصلی ما «بی نظمی موجه» است؛ همان لبخندهای مدیریت، همان طرح های پرزرق و برقی که در عمل پوچ اند. ما از «سیستم هدفمند» می ترسیم چون، بی سوادى را رسوا می کند و شفافیت، دوست رانت نیست. ما در بحران ها نبوغ لحظه ای داریم، اما در دوران عادی، هرچ و مرج مزمن. جنگ را تنها وقتی می فهمیم که گلوله ای شلیک می شود؛ درحالی که جنگ واقعی، در انبار داده ها، در زنجیره ی تأمین، در سیاست گذاری منابع و در نظم شخصی آغاز می شود.

«معماری نبرد» یعنی هر تصمیم، با فرض دشمن گرفته شود؛ هر اقدام، با سنجه ی پیروزی سنجیده شود؛ و هر پیروزی، به مرحله ی بالاتر سازماندهی منتهی گردد. یعنی در اقتصاد، به جای توجیه فقر، استراتژی ثروت بنویسیم؛ در

مرحمت فرموده ما را مس کنید

آیا تغییر در بازار فلزات چیزی درباره آینده طلا به ما می‌گوید؟

معصومه ندیری | پژوهشگر موسسه علم و سیاست اشراق

تاکنون رشد غیرقابل پیش‌بینی نشان داده است که گفته می‌شود بیش از طلا در چشم‌اندازهای کوتاه‌مدت، میان‌مدت و حتی بلندمدت (یک‌دهه‌ای) رشد خواهد داشت. این موضوع چند نکته قابل توجه دارد. طلا مهم‌ترین فلز و سودآورترین فلز برای سرمایه‌گذاری نیست. البته پیش از این هم همیشه وضعیت پیششاری نداشته است اما وضعیت جدید طلا و عقب‌افتادنش به نسبت سایر فلزات، به سبب یک دگرگونی جدید است. نه تغییرات قیمتی ساده و مبتنی بر دوره‌های عرضه و تقاضا در بازار. چون همچنان عرضه و تقاضای این محصول بالاست و به نظر اختلالی هم در زنجیره تأمین آن وجود ندارد. در واقع طلا در حال تجربه کردن تغییراتی در جایگاه ماهیتی خود است. طلا اکنون بیشتر فلزی برای سرمایه‌گذاری عامه است و غول‌های تجاری یا دولت‌ها در فلزات دیگر سرمایه‌گذاری می‌کنند و سرمایه‌گذاری در این بازار فعلاً در دسترس عموم نیست. آنطور که صندوق‌های ETF طلا وجود دارد، صندوق‌های فلزات استراتژیک وجود ندارد. دولت‌های قدرتمندتر دست برتر را گرفته‌اند و دولت‌های نه‌چندان مطرح در عرصه بین‌الملل مانند ارمنستان یا سایر کشورهای کوچک آسیایی و آفریقایی تلاش دارند خود را به قسمت‌های مهم این بازار برسانند. به هر حال این تجارتی به صورت طلا نیست، عمومی شده نیست و جنگ بر سر آن بسیار حساس شده است. به گفته برخی تحلیل‌گران، این عدم تقارن خود به افت جایگاه طلا در چشم‌انداز طولانی‌مدت خواهد انجامید.

علاوه بر این، عامل دیگری نیز در این تغییر احتمالی دخیل است؛ دولت‌ها دریافته‌اند که افزایش ذخایر طلا، مانند قبل راه سودمندی برای قدرت‌بخشی به پول ملی و قدرت اقتصاد ملی نیست بلکه یکی از مهم‌ترین الزامات این دوره به عنوان دوره اقتصادهای جنگی این است که بتوان در لبه جنگ ایستاد و خود را به آینده رساند. برای همین سرمایه‌گذاری بر روی فلزات استراتژیک و پایه مانند مس را آغاز کرده‌اند. سرمایه‌گذاری بر روی این فلزات دیگر مانند سرمایه‌گذاری بر روی طلا نیست که صرف داشتن و یا انباشتن آن بتواند پشتوانه ساز باشد.

بلکه نیازمند سیاست‌گذاری‌های فناورانه در سطح بالا و تصمیمات متهورانه است. به همین دلیل حتی می‌توان ادعا کرد که سیاست‌های پولی نیز باید در پی تحولات بازار فلزات تغییر یابند تا بتوانند بار نقش جدید اقتصادی کشور را حمل کنند. همین حرکت از سمت طلا به سمت فلزات استراتژیک و عناصر نادر برای تقویت جایگاه اقتصاد ملی و پول ملی می‌تواند در سرنوشت و جایگاه طلا تغییر معناداری ایجاد نماید. شاید نتوان در این شرایط مبهم حکمی متقن درباره امور داد. اما آنچه از قرائن برمی‌آید این است که تقریباً همه چیز در حال تغییر است و رصد صحنه اقتصاد جهانی نشان می‌دهد فلزات، پول و سیاست‌های پولی به انضمام سیاست‌های فناورانه، سه ضلع مهم این تغییرات هستند. ■

یکسال گذشته، برای فلز طلا سال پرنوسانی بود. هفته منتهی به ۲۲ آبان (۱۳ نوامبر) این نوسان شدیدتر خود را نشان داد. یک عقب‌نشینی قابل توجه و یک خیزش دوباره قابل توجه، تعجب‌ها را برانگیخت. ادامه صعود قیمت طلا برای چندمین بار باعث ارائه تحلیل‌های متعدد از سوی تحلیلگران درباره قیمت آن شد. اما چیزی که کمتر به آن توجه می‌شود - به خصوص در ایران - تغییرات جهانی‌ای است که بازار فلزات در آغاز آن است و ادامه آن برای چندسال آینده می‌تواند جایگاه قدرت و چانه‌زنی برخی کشورها را به مانند جایگاه خود طلا تغییر دهد. امری که به شدت نیازمند توجه از سوی سیاست‌گذاران و بازیگران بزرگ حوزه تولید و تجارت است.

طلا از زمانی که به عنوان پول به کار گرفته می‌شد تا اکنون که به عنوان جایگزین پول‌های ملی یا پشتوانه آن مطرح می‌شود، به عنوان یک فلز گرانبها و فلز سرمایه‌ای شناخته شده است. حتی از طلا به عنوان یک واحد سنجش ارزش پول نیز استفاده شده است و همه این‌ها به طلا یک جایگاه ویژه در اقتصاد جهانی داده است. در دوره‌های عدم قطعیت در بازارها و تنش‌های ژئوپلیتیکی، تمایل به ذخیره این فلز به عنوان سرمایه امن بین دولت‌ها، تجار بزرگ بین‌المللی و غول‌های تجاری بالا می‌رود. همین امر باعث شده است عامه مردم نیز از آن به عنوان سرمایه‌گذاری مطمئن استفاده کنند. از سه ماهه دوم سال ۲۰۲۵ که تعرفه‌های روز آزادی و دفتر ۲۳ ریاست جمهوری آمریکا شروع به اثرگذاری بر وضعیت اقتصاد جهانی کردند، تمایل به ذخیره این فلز چندین برابر شد.

اعلام دولت چین برای انباشت بیشتر طلا و تبدیل ذخایر دلاری به طلا یکی از عوامل مهمی بود که رقابت بین طلا و دلار را افزایش داد. تمایل غول‌های تجاری به انباشت طلا، ولع خرید در میان عامه و برخی رخدادهای دیگر در بازارهای پولی مانند ریزش بازار کریپتو یا برخی سیاست‌های پولی فدرال رزرو نیز بر این صعود و افول‌ها موثر بود. اما اگر لنز رصد خود را از طلا فراتر ببریم و سایر فلزات را هم در نظر بگیریم با این صحنه مواجه خواهیم شد که طلا فلز داغ بازار این روزها نیست.

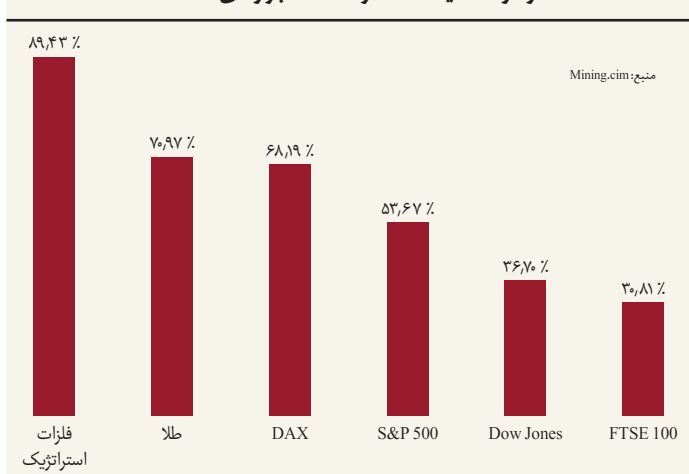
نمودار (۱) نشان می‌دهد که سرمایه‌گذاری اصلی به خصوص از جانب دولت‌ها در حوزه فلزات صنعتی استراتژیک و فلزات اساسی به خصوص

مس، گالیوم، ژرمانیوم، ایندیم، هافنیم و عناصر خاکی کمیاب، افزایش داشته است و رشد بازده آن‌ها نیز بیش از پیش‌بینی رشد بازده طلا بوده است.

نمودار نشان می‌دهد که سرمایه‌گذاری در فلزات استراتژیک (ستون سبز) با وجود گمنامی و حجم بسیار کم مبادلات در مقایسه با سایر بازارها چگونه بازده بالاتری داشته است. طبق گزارش S&P Global از سال ۲۰۲۳ تاکنون این فلزات تقریباً سالانه ۱۰۰ درصد رشد را تجربه کرده‌اند.

باید توجه داشت که سرمایه‌گذاری مورد اشاره (سرمایه‌گذاری دولت‌ها)، هم جنبه اقتصادی دارد و هم جنبه سیاسی و نظامی. جنگ روسیه بر علیه اوکراین را باید یکی از این نمونه‌ها دانست. مس نیز از بخش فلزات پایه، همین وضعیت را یافته است و

نمودار ۱: مقایسه عملکرد ۴ ساله بازارهای مختلف



رصد اندیشکده ای

اندیشکده اقتصاد مقاومتی

اصلاح الگوی واردات غذای اساسی؛ خرید مستقیم از برزیل

● محمد مهدی فامیل محمدی

امنیت غذایی ایران، در حال حاضر گروگان الگوی واردات واسطه محور، پرهزینه و آسیب پذیری است که قریب به ۲۵ درصد از کل منابع ارزی کشور را می بلعد. تأمین کالاهای اساسی که وابستگی ۳۵ تا ۸۵ درصدی در آن ها وجود دارد، عمدتاً از مجرای شرکت های ترستی و واسطه های مستقر در امارات و ترکیه صورت می گیرد؛ واسطه هایی که نبض آن ها اغلب در دست شرکت های چند ملیتی آمریکایی و اروپایی است. این ساختار معیوب، نه تنها موجب اتلاف منابع ارزی و افزایش هزینه های تمام شده می شود، بلکه با قرار دادن گلوگاه های تأمین غذا در اختیار بازیگران متخاصم، ریسک امنیت ملی را به بالاترین حد می رساند. راهبرد قطعی برای خنثی سازی این تهدید، تغییر زمین بازی از «خرید با واسطه» به «خرید مستقیم» از مبادی تولید، به ویژه کشور برزیل است. برزیل به عنوان تأمین کننده نیمی از سویای جهان و یکی از شرکای اصلی تجاری ایران، اگرچه تحت سلطه غول های تجاری آمریکایی قرار دارد، اما ظرفیت های قانونی و تولیدی مغفولی برای دور زدن این انحصار ارائه می دهد. قانون معامله جبرانی خصوصی در برزیل که از سال ۲۰۲۱ اجرایی شده، بستر حقوقی لازم را برای تسویه مستقیم مطالبات بدون نیاز به شبکه بانکی و دلار فراهم کرده است. این سازوکار، فرصتی طلایی برای گذار از تجارت سنتی به مدل های نوین تهاتر و کشت فراسرزمینی است. حلقه مفقوده در این معادله، استفاده از ظرفیت صادراتی کود اوره ایران است. در حالی که ایران پتانسیل صادرات ۳ میلیون تن اوره به برزیل را دارد، این محصول استراتژیک اکنون به صورت غیرمستقیم و با ارزش افزوده پایین صادر می شود. تغییر ریل به سمت تهاتر اوره با غلات (نفت در برابر غذا)، معادله تجاری را به نفع ایران برهم می زند. در این مدل، به جای آنکه اوره ایران و ذرت برزیل هر دو

توسط دلان بین المللی معامله شوند، یک خط مستقیم تجاری میان پتروشیمی های ایرانی و تعاونی های کشاورزی برزیل برقرار می شود. این اقدام نیازمند ورود فعالانه بانک مرکزی برای پوشش مابه التفاوت نرخ ارز و ایجاد یک مدیریت متمرکز برای حذف تعارض منافع است. عملیاتی سازی این راهبرد، ضمن حذف واسطه های پریسک و کاهش هزینه های مبادلاتی، تراز تجاری با برزیل را متعادل کرده و با گره زدن منافع تولیدکنندگان برزیلی به نهادهای ایرانی، پایداری امنیت غذایی کشور را در برابر تکان های تحریمی تضمین خواهد کرد.

اندیشکده راشا

تحریم ناپذیری هوشمند؛ نقشه راه گذار به تجارت فناوریانه

● محمد نصیری گله

اقتصاد ایران در برابر تحریم های بین المللی همچنان آسیب پذیر است؛ نه صرفاً به دلیل حجم فشار خارجی، بلکه به واسطه ماهیت «کالامحور» و «جانشین پذیر» صادرات خود. وابستگی تاریخی به نفت، پتروشیمی و مواد معدنی خام، ایران را در موقعیتی قرار داده که خریداران به سادگی می توانند منابع جایگزین بیابند و هزینه تحریم را برای خود به حداقل برسانند. این گزارش استدلال می کند که تنها راهکار پایدار برای «بیمه شدن» در برابر تحریم ها، تغییر بنیادین در سبد صادراتی کشور از خام فروشی به سمت محصولات فناورانه، به ویژه در حوزه الکترونیک و هوش مصنوعی است.

تحریم ها زمانی کارآمدند که هدف آن ها جانشین پذیر باشد. کالاهای خام و فله ای (Bulk) فاقد پیچیدگی فنی و وابستگی بلندمدت هستند و همین امر به اتلاف های تحریم کننده اجازه می دهد با کمترین هزینه، جریان های تجاری ایران را قطع کنند. در مقابل، محصولات دانش بنیان، قطعات استاندارد شده، بردهای الکترونیکی و خدمات مهندسی، به دلیل درهم تنیدگی فنی، نیاز به پشتیبانی مداوم

و استانداردهای سخت گیرانه، مشتری را در یک وابستگی متقابل (Lock-in) گرفتار می کنند. گذار به این مدل، هزینه تحریم ایران را برای شرکای تجاری به شدت بالا برده و عملاً تحریم پذیری را کاهش می دهد. نقشه راه پیشنهادی این اندیشکده برای عبور از این وضعیت، یک فرآیند سه مرحله ای است: فاز نخست، شناسایی و اولویت بندی کالاهای و استانداردهای بین المللی (مانند REACH و RoHS) است تا زبان مشترک تجارت شکل گیرد. فاز دوم، تمرکز بر «قفل کردن» همکاری های تجاری (BYB) از طریق قراردادهای بلندمدت، خدمات پس از فروش و گواهی های کیفیت است. فاز نهایی، سرمایه گذاری بر خطوط تولید دقیق و توسعه محصولات با ارزش افزوده بالا نظیر بردهای الکترونیکی و سامانه های هوش مصنوعی است. این رویکرد، دانشگاه ها را از تولیدکننده صرف مقاله به شریک استراتژیک صنعت تبدیل کرده و با جذب نخبگان در پروژه های صادراتی، مانع از فرار سرمایه انسانی می شود.

در نهایت، حرکت به سمت اقتصاد پیچیده و ادغام در زنجیره های ارزش جهانی از طریق محصولات غیرقابل جایگزین، تنها یک انتخاب اقتصادی نیست، بلکه یک ضرورت ژئواکونومیک است. با اجرای این استراتژی، ایران نه تنها تاب آوری خود را در برابر شوک های خارجی افزایش می دهد، بلکه با ایجاد وابستگی متقابل، امنیت ملی خود را در بستر تجارت جهانی تضمین می کند.

اندیشکده راهبردی حکمرانی عادلانه (داد)

تأثیر تنش در تنگه هرمز و خلیج فارس بر بازارهای جهانی نفت و گاز

● مرتضی میرابی طوسی

خلیج فارس و تنگه هرمز فراتر از یک آبراه تجاری، «شاهرگ حیاتی» امنیت انرژی جهان محسوب می شوند که هرگونه نوسان

در ضربان آن، حکم شوک سیستماتیک به اقتصاد بین‌الملل را دارد. عبور روزانه ۲۰ میلیون بشکه نفت خام و میعانات گازی - معادل ۲۰ درصد کل مصرف جهانی مایعات نفتی- از این گلوگاه ژئوپلیتیک، بازارهای انرژی را در وضعیتی از آسیب‌پذیری راهبردی قرار داده است. وابستگی ۸۴ درصدی صادرات نفت خام و ۸۳ درصدی LNG منطقه به این مسیر، در کنار ناتوانی مسیرهای جایگزین که تنها ۱۳ درصد جریان انرژی را پوشش می‌دهند، نشانگر آن است که امنیت این تنگه مستقیماً با ثبات قیمت‌ها، تورم جهانی و امنیت ملی قدرت‌های صنعتی، به‌ویژه در آسیا، گره خورده است.

تحلیل تاریخی و شبیه‌سازی سناریوهای محتمل -از جنگ نفتکش‌ها در دهه ۸۰ میلادی تا تنش‌های سال ۲۰۲۵- اثبات می‌کند که بازار جهانی نفت فاقد تاب‌آوری لازم در برابر اختلالات این منطقه است. طیف تهدیدات از جنگ روانی و دیپلماتیک با تأثیر تدریجی محدود، تا انسداد کامل نظامی گسترده است. در سناریوی بحرانی انسداد کامل تنگه، جهان با جهش قیمت نفت به کانال ۱۵۰ تا ۲۰۰ دلار و یک بحران انرژی تمام‌عیار مواجه خواهد شد؛ رخدادی که مداخله نظامی قدرت‌های فرامنطقه‌ای و گسترش دامنه درگیری‌ها را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. حتی اختلالات موقت و خرابکاری‌های محدود نیز پتانسیل رساندن قیمت‌ها به مرز ۱۲۰ دلار را دارند که نشان‌دهنده شکنندگی شدید زنجیره تأمین انرژی است.

در این صفحه شطرنج پرریسک، جمهوری اسلامی ایران نیازمند گذار از رویکرد صرفاً امنیتی به یک دیپلماسی انرژی فعال و چندلایه است. کارت برنده ایران در این معادله، ترکیبی از قدرت بازدارندگی نظامی و توسعه زیرساخت‌های استراتژیک است. تسریع در تکمیل و ارتقای ظرفیت خط لوله گوره-جاسک برای ایجاد مجرای صادراتی خارج از تنگه هرمز، نه تنها یک پروژه عمرانی، بلکه یک ضرورت امنیت ملی برای خنثی‌سازی اهرم فشار رقبا و تضمین تداوم صادرات در شرایط جنگی است. هم‌زمان، تنیدگی منافع اقتصادی با همسایگان و تعریف وابستگی متقابل انرژی، می‌تواند هزینه هرگونه ماجراجویی نظامی علیه ایران را برای جامعه جهانی

غیرقابل تحمل کرده و امنیت تنگه را به امنیت ایران پیوند بزند.

اندیشکده سرآمد

نگاهی به صنعت پهلپادسازی ایران؛ از بازدارندگی دفاعی تا افق‌های تجاری

● امیرحسین عسگری و عارف بیژن

صنعت پهلپادسازی در ایران، فراتر از یک دستاورد فنی، به یک مؤلفه راهبردی در دکترین امنیت ملی و یک پیشران بالقوه در اقتصاد دانش‌بنیان تبدیل شده است. در جهان امروز که پرزده‌های هدایت‌پذیر از دور (پهلپاد)، معادلات کلاسیک جنگ و صلح را دگرگون کرده‌اند، جمهوری اسلامی ایران با وجود تحریم‌های شدید تکنولوژیک، توانسته است این صنعت را به سطح بازدارندگی فعال برساند. توسعه سامانه‌هایی نظیر «شاهد» و «فارسان»، نه تنها توازن قوای منطقه‌ای را به نفع ایران تغییر داده، بلکه با سرریز فناوری به حوزه‌های غیرنظامی از پایش هوشمند مزارع کشاورزی و محیط‌زیست تا مدیریت بحران و امداد ظرفیت‌های پنهان اقتصادی را فعال کرده است. با این حال، این صنعت در نقطه عطف حساسی قرار دارد که تداوم رشد آن نیازمند گذار از رویکرد صرفاً نظامی-امنیتی به یک اکوسیستم تجاری-حقوقی نظام‌مند است.

تحلیل ابعاد حقوقی و ژئوپلیتیک نشان می‌دهد که صنعت پهلپادی ایران در یک پارادوکس پیچیده گرفتار است؛ از یک سو، صادرات این فناوری به کشورهای همسایه، آسیای میانه و آفریقا، فرصتی بی‌نظیر برای ارزآوری و بسط نفوذ استراتژیک (دیپلماسی پهلپادی) فراهم کرده است. از سوی دیگر، فقدان شفافیت در قوانین داخلی و چالش‌های حقوق بین‌الملل (نظیر کنوانسیون‌های ژنو و مباحث حاکمیت ملی)، در کنار «تهدیدات سایبری» و امکان هک سیستم‌های کنترل، ریسک‌های امنیتی جدیدی را ایجاد کرده است. مضاف بر این، تحریم‌های هدفمند که دسترسی

به قطعات های‌تک (High-tech) مانند سنسورها و سیستم‌های ناوبری دقیق را مسدود کرده‌اند، اگرچه به بومی‌سازی اجباری منجر شده، اما هزینه‌های تحقیق و توسعه (R&D) را به شدت افزایش داده و سرعت تجاری‌سازی انبوه را کند کرده است. نقشه راه ترسیم‌شده برای عبور از این گلوگاه‌ها، بر سه رکن اساسی استوار است: نخست، «قانون‌گذاری تسهیل‌گر» از طریق تصویب نهایی لایحه ساماندهی پهلپادهای غیرنظامی برای شفاف‌سازی صدور مجوزها و تفکیک حریم‌های هوایی. دوم، ایجاد یک «اتحاد استراتژیک» میان دولت، دانشگاه و بخش خصوصی برای سرشکن کردن هزینه‌های سنگین تحقیق و توسعه و عبور از سد تحریم‌ها از طریق مهندسی معکوس و نوآوری بومی. و سوم، تمرکز بر دیپلماسی اقتصادی جهت تثبیت بازارهای صادراتی. گزارش تأکید می‌کند که آینده این صنعت در گرو تبدیل کردن تهدید تحریم به فرصت خودکفایی و ادغام هوشمندانه ظرفیت‌های نظامی در جریان‌های اقتصادی کشور است تا ایران را از یک تولیدکننده صرفاً دفاعی، به یک قطب صنعتی و تجاری در بازار پررونق پهلپادهای جهانی تبدیل کند.

اندیشکده مرصاد

سراب اف-۳۵؛ جنگنده‌هایی که هرگز نمی‌رسند

● وحید اخوت

موافقت احتمالی دونالد ترامپ با فروش جنگنده‌های نسل پنجم اف-۳۵ به عربستان سعودی، بیش از آنکه یک تحول نظامی قریب‌الوقوع باشد، یک مانور تجاری-سیاسی با هدف پیشبرد پروژه عادی‌سازی روابط ریاض-تل‌آویو است. در حالی که ترامپ با رویکرد «اول آمریکا» و با انگیزه تزریق پول به کمپانی لاکهید مارتین و اشتغال‌زایی، خطوط قرمز سنتی واشنگتن را نادیده گرفته است، این تصمیم با سد محکم نهادهای امنیتی اسرائیل و لابی‌های تندرو در واشنگتن مواجه شده است. نظامیان صهیونیست نگران‌اند که

خروج اف-۳۵ از انحصار، برتری کیفی نظامی (QME) و عمق استراتژیک آن‌ها را نابود کرده و ریسک نشت فناوری به چین را افزایش دهد. در مقابل، سیاستمداران اسرائیلی با درک اجتناب‌ناپذیر بودن رویکرد کاسب‌کارانه ترامپ، استراتژی معامله‌گری را برگزیده‌اند؛ آن‌ها سکوت در برابر این قرارداد را به اهرمی برای کسب امتیازات کلان دیپلماتیک و کاهش فشار برای تشکیل دولت فلسطین تبدیل کرده‌اند. تحلیل عمیق فنی و بوروکراتیک نشان می‌دهد که وعده فروش اف-۳۵ به ریاض، یک سراب سیاسی است که تجربه ناکام امارات متحده عربی (قرارداد ۲۳ میلیارد دلاری معلق مانده) گواهی بر آن است. موانع پیش‌روی ریاض سه‌لایه و غیرقابل عبور به نظر می‌رسند: نخست، «تله چین»؛ آمریکا فروش این جنگنده را مشروط به قطع کامل روابط راهبردی، هسته‌ای و موشکی عربستان با پکن خواهد کرد؛ شرطی که با دکترین تنوع‌بخشی شرکای ریاض در تضاد است. دوم، «استراتژی فاصله نسلی»؛ با توجه به پر بودن خط تولید لاکهید مارتین تا سال ۲۰۳۰، تحویل احتمالی این جنگنده‌ها زمانی رخ می‌دهد که آمریکا و اسرائیل به جنگنده‌های نسل ششم (NGAD) مجهز شده‌اند و عملاً برتری تکنولوژیک حفظ خواهد شد. سوم، «موانع ساختاری پنتاگون»؛ قوانین سخت‌گیرانه کنگره و نگرانی از نشت تکنولوژی، حتی فراتر از اراده رئیس‌جمهور، به عنوان ترمزهای سیستماتیک عمل می‌کنند. افزون بر چالش‌های مالکیت و حاکمیت عملیاتی - به دلیل وابستگی مطلق این جنگنده‌ها به شبکه و نرم‌افزارهای تحت کنترل آمریکا که امکان از کار انداختن جنگنده از راه دور را به واشنگتن می‌دهد - رفتار محمد بن سلمان نشانگر آگاهی کامل از این دام است. ولیعهد سعودی با قرار دادن درخواست اف-۳۵ در کنار شروط حداکثری همچون پیمان دفاعی ناتوگونه، حق غنی‌سازی اورانیوم و به‌ویژه شرط دور از دسترس تشکیل کشور فلسطین، هزینه عادی‌سازی را برای طرف مقابل بالا برده است. در واقع، ریاض از اف-۳۵ نه به عنوان یک پاداش نهایی، بلکه به عنوان یک پیش‌شرط تعلیقی استفاده می‌کند تا ضمن اجتناب از ورود شتاب زده به توافق ابراهیم، توپ را در زمین واشنگتن و تل‌آویو

نگه دارد؛ آگاه از اینکه این جنگنده‌ها در ساختار فعلی ژئوپلیتیک و بوروکراتیک آمریکا، دست‌نیافتنی باقی خواهند ماند.

مجله خبری تحلیلی زاویه

سه سالگی چت‌جی‌پی‌تی؛ اقتصاد سیاسی یک انقلاب فناوریانه

سومین سالگرد رونمایی از چت‌جی‌پی‌تی، فرصتی برای بازخوانی گذار جهان از یک ابزار فناوریانه به یک زیست‌بوم جدید ژئوپلیتیک و اقتصادی فراهم کرده است. آنچه در نوامبر ۲۰۲۲ به عنوان یک چت‌بات ساده معرفی شد، اکنون به نقطه عطف تاریخی در تعامل انسان و ماشین تبدیل شده و پارادایم عصر مکالمه را بر اقتصاد دیجیتال تحمیل کرده است. این فناوری با خروج از محیط‌های ایزوله آزمایشگاهی و نفوذ به زندگی روزمره، نه تنها فرهنگ عمومی و الگوهای اشتغال را دگرگون کرده، بلکه دولت‌ها و شرکت‌های بزرگ را وادار به بازتعریف بنیادین در راهبردهای حکمرانی، سرمایه‌گذاری و توسعه زیرساخت‌های پردازشی نموده است. امروزه هوش مصنوعی مولد، از تولید محتوا تا سامانه‌های مدیریت دانش، به زیرساخت نامرئی اما حیاتی صنایع تبدیل شده است. تحلیل لایه‌های عمیق‌تر این تحول نشان می‌دهد که توازن قدرت در عرصه جهانی به نفع بازیگران غیردولتی تغییر جهت داده است. ظهور شرکت‌هایی نظیر اوپن‌ای‌آی که دامنه نفوذشان گاه از دولت‌ها فراتر می‌رود، به تعبیر کارشناسان، در حال بازآرایی ژئوپلیتیک جهان است. این تغییر قدرت، در بازارهای مالی نیز نمود عینی یافته است؛ به طوری که ارزش سهام شرکت انویدیا با رشدی ۹۷۹ درصدی مواجه شده و سهم هفت غول فناوری (شامل اپل، مایکروسافت، آمازون و...) به ۳۵ درصد از کل شاخص «S&P ۵۰۰» رسیده است. این تمرکز بی‌سابقه سرمایه، اگرچه موتور محرک نوآوری است، اما بازارهای مالی را در وضعیت نامتوازنی قرار داده که ریسک‌های سیستماتیک جدیدی را به همراه دارد.

با وجود خوش‌بینی‌های فناوریانه، نگرانی از شکل‌گیری یک حباب اقتصادی مشابه حباب دات‌کام در دهه ۹۰، در میان رهبران این صنعت رو به افزایش است. هشدارهای چهره‌هایی همچون سم آلتمن مبنی بر احتمال از دست رفتن سرمایه‌های کلان، نشان‌دهنده شکندگی این بازار در کوتاه‌مدت است. جهان اکنون در وضعیت انتظار فعال و عدم قطعیت به سر می‌برد؛ جایی که جامعه و بازار میان دو روایت امید به جهش بهره‌وری و هراس از فروپاشی حباب در نوسان‌اند. سه سال آینده، دورانی سرنوشت‌ساز خواهد بود که مشخص می‌کند آیا این فناوری به ثبات اقتصادی و امنیتی منجر می‌شود یا بحران‌های جدیدی را در ساختار نظم جهانی رقم خواهد زد.

اندیشکده تهران

جایگاه جمهوری آذربایجان در منظومه استراتژیک چین چیست؟

● مصطفی یوسفی

تحولات اخیر در قفقاز جنوبی نشانگر چرخش محسوس باکو به سمت پکن در دو حوزه حیاتی دفاعی ژئواکونومیک است. این گزارش با بررسی روابط رو به رشد جمهوری آذربایجان و چین، استدلال می‌کند که اگرچه اهمیت آذربایجان برای چین به عنوان یک حلقه وصل حیاتی در کریدور میانی و بازاری برای تسلیحات پیشرفته افزایش یافته، اما این رابطه ماهیت اتحاد استراتژیک نظامی ندارد. چین، باکو را نه به عنوان یک متحد امنیتی که پکن متعهد به دفاع از آن باشد، بلکه به عنوان یک شریک تجاری و لجستیکی در معماری نوین اوراسیا می‌نگرد. خرید تسلیحات راهبردی نظیر سامانه پدافند هوایی «HQ-۹BE» و جنگنده‌های «Block III ۷-JF» در سال‌های ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵، نشان‌دهنده تلاش باکو برای کاهش وابستگی سنتی به تسلیحات روسی و اسرائیلی و تغییر توازن قوای هوایی در منطقه است. از منظر ژئوپلیتیک، نقش آذربایجان به عنوان پل دور زدن روسیه برای چین حیاتی شده است. پس از جنگ اوکراین و ناامنی

مسیر شمالی، پکن تمرکز خود را بر کریدور میانی قرار داده که آذربایجان گلوگاه اصلی آن برای دسترسی زمینی به اروپاست. با این حال، پیچیدگی‌های منطقه‌ای همچنان پابرجاست؛ هم‌سویی باکو با پاکستان در مسئله کشمیر، منجر به تقابل نیابتی با هند شده است که در حمایت دهلی نواز ارمنستان نمود یافته است. چین در این میان سیاست بی‌طرفی فعال را اتخاذ کرده و ضمن حمایت از تمامیت ارضی آذربایجان، از ورود مستقیم به تنش‌ها یا ارائه تضمین‌های امنیتی خودداری می‌کند تا تعادل خود را در سازمان همکاری شانگهای حفظ نماید.

در بعد اقتصادی و فناوری، روابط دو کشور فراتر از تجارت سنتی رفته و به حوزه‌های انرژی سبز و اقتصاد دیجیتال گسترش یافته است. سرمایه‌گذاری شرکت‌های چینی در نیروگاه‌های خورشیدی و بادی و زیرساخت‌های شهر هوشمند، نشان‌دهنده نفوذ نرم چین در بافت اقتصادی باکو است. با این وجود، تحلیل‌ها حاکی از آن است که جمهوری آذربایجان با اتخاذ رویکرد چندجانبه‌گرایی متوازن، ضمن بهره‌برداری از سرمایه و فناوری چین، همچنان خطوط ارتباطی انرژی و سیاسی خود با غرب را حفظ کرده و از تبدیل شدن به عضوی از یک بلوک ضدغربی پرهیز می‌کند. در نهایت، این شراکت بر پایه‌ی منافع عمل‌گرایانه استوار است و پکن در سناریوهای بحرانی، مداخله‌گر نظامی نخواهد بود.

شرق آفریقا و فرصت‌های توسعه تجارت برای ایران

● توحید ورستان

تحلیل وضعیت تجاری ایران در آفریقا نشان‌دهنده یک فرصت‌سوزی راهبردی است؛ سهم ایران از بازار ۱۲۰۰ میلیارد دلاری این قاره تنها ۱۰۲ میلیارد دلار (معادل یک هزارم) است که با ظرفیت‌های اقتصادی و فرهنگی کشور هیچ تناسبی ندارد. این گزارش استدلال می‌کند که کلید گشایش این قفل تجاری و دستیابی به هدف ۱۰ میلیارد دلاری، تمرکز بر جامعه شرق آفریقا (EAC) به عنوان یک دروازه استراتژیک است. این بلوک اقتصادی با بیش از ۳۵۰ میلیون نفر جمعیت و تولید ناخالص داخلی ۳۵۶ میلیارد دلاری، نه تنها یک بازار بزرگ و در حال رشد است، بلکه به

عنوان یک هاب لجستیکی، امکان دسترسی ایران به بازارهای وسیع‌تری نظیر کومسا (COMESA) و جامعه توسعه جنوب آفریقا (SADC) را فراهم می‌آورد و نفوذ تجاری ایران را به مرکز و جنوب قاره تسری می‌دهد.

محور اصلی این راهبرد، بهره‌برداری از زیرساخت‌های بندری دو کشور کلیدی کنیا و تانزانیا است. بنادر مومباسا در کنیا و دارالسلام و زنجبار در تانزانیا، به دلیل موقعیت جغرافیایی در حاشیه اقیانوس هند، نقش گلوگاه‌های حیاتی برای ورود کالاهای ایرانی و توزیع آن در سراسر منطقه را ایفا می‌کنند. با توجه به اینکه ۱۰۱ میلیارد دلار از تجارت ۱۰۲ میلیارد دلاری ایران با آفریقا صادرات محور است، تقویت خطوط کشتیرانی و ایجاد یک شبکه توزیع مویرگی از طریق این بنادر، یک اولویت فوری است. این کالاهای می‌توانند از طریق کریدورهای ریلی مانند «کریدور مرکزی»، به کشورهای محصور در خشکی مانند رواندا، بوروندی و کنگو نیز دسترسی پیدا کنند.

اجرای این استراتژی، علاوه بر منافع اقتصادی مستقیم، یک اهرم ژئوپلیتیک نیز در اختیار ایران قرار می‌دهد. تمرکز بر همکاری با این دو کشور، رقابت طبیعی میان بنادر مومباسا و دارالسلام را تشدید کرده و به تهران امکان می‌دهد تا از این رقابت برای کسب امتیازات تجاری و لجستیکی بهتر بهره‌برداری کند. در نتیجه، توسعه دیپلماسی اقتصادی فعال با محوریت کنیا و تانزانیا، می‌تواند رویکرد سنتی ایران در آفریقا را که عمدتاً بر ابزارهای فرهنگی و دیپلماتیک متمرکز بوده، متوازن کرده و پایه‌های یک نفوذ اقتصادی پایدار را در این قاره بنا نهد.

ارتقاء آسیای مرکزی در سیاست خارجی آمریکا

● امید رحیمی

سیاست خارجی دولت ترامپ، آسیای مرکزی را از یک حاشیه امنیتی وابسته به متغیر افغانستان، به یک کانون راهبردی و محور اصلی در رقابت جهانی قدرت ارتقاء داده است. این پرخش که در نشست سطح بالای پلتفرم «۵+۱» متبلور شد، نشان می‌دهد که واشنگتن دیگر این منطقه را نه به صورت مجزا، بلکه به عنوان حلقه اتصال

حیاتی برای پیشبرد چهار اولویت کلان خود می‌بیند: (۱) مهار همه‌جانبه چین، (۲) ایجاد اهرم فشار موثر علیه روسیه، (۳) مدیریت پیامدهای خروج از افغانستان و (۴) بازآرایی نظم خاورمیانه با محوریت اسرائیل. بر این اساس، موفقیت یا شکست راهبرد بزرگ ضدچینی آمریکا، اکنون به طور مستقیم به توانایی این کشور در جذب و کنترل این منطقه کلیدی اوراسیا وابسته است.

محور اصلی این راهبرد، ضدچین‌گرایی مضاعف است. آمریکا با تمرکز بر آسیای مرکزی، فشار را از مسیرهای دریایی به مرزهای زمینی و پاشنه آشیل ژئوپلیتیک چین، یعنی مناطق سین‌کیانگ و تبت، منتقل می‌کند. هدف، ایجاد یک تهدید دائمی در مجاورت «خط نجات» ژئواکونومیک پکن و تشدید خفگی اقتصادی آن در صورت بروز بحران در شرق آسیا است. این راهبرد با رقابت بر سر «فلزات کمیاب» تکمیل می‌شود؛ واشنگتن در تلاش است تا با نفوذ در این منطقه که به «جدول مندلیف» شهرت دارد، زنجیره تأمین صنایع فناوریانه خود را امن کرده و از تسلط چین بر این منابع استراتژیک جلوگیری کند.

در دو بعد دیگر، این منطقه نقش اهرم را ایفا می‌کند. در قبال افغانستان، خروج از پایگاه بگرام یک «خطای راهبردی» تلقی شده و آسیای مرکزی به عنوان یک گزینه آلترناتیو برای استقرار نظامی یا یک پایگاه لجستیکی حیاتی برای بازگشت احتمالی به افغانستان در نظر گرفته می‌شود. در ارتباط با بحران اوکراین، جایی که سیاست ضد روسی ترامپ با شکست مواجه شده، واشنگتن به دنبال اهرم‌سازی جدید علیه مسکو از طریق نفوذ در حیط خلوت سنتی آن و تضمین امنیت زیرساخت‌های انرژی (مانند خطوط لوله نفت قزاقستان که توسط شرکت‌های آمریکایی اداره می‌شود) است.

نهایتاً، یک بعد نوظهور در این راهبرد، پیوند دادن آسیای مرکزی به معماری امنیتی خاورمیانه است. پیوستن قزاقستان به «پیمان ابراهیم» نه یک عادی‌سازی ساده، بلکه ارتقاء ماهوی این پیمان به یک پلتفرم راهبردی است. از این طریق، کشورهای منطقه در شکل‌دهی به اجماع سیاسی، بازیگری نیابتی و تغییر موازنه‌های اوراسیایی به نفع آمریکا و اسرائیل نقش ایفا کرده و موقعیت رژیم صهیونیستی را در جنوب غرب آسیا تثبیت می‌کنند. ■



تسلیم یا نابودی

رژیم دیگر منتظر «نیات» دشمنانش نمی‌ماند، بلکه «توانمندی‌های» آن را در نقطه هدف قرار می‌دهد. با بیش از هزار و پانصد حمله از زمان آتش‌بس، تل‌آویو با آزادی عمل کامل در آسمان و زمین لبنان، در تلاش است تا مانع از تجدید قوای حزب‌الله شود. ارزیابی نهادهای اطلاعاتی اسرائیل این است که ارتش لبنان توان یا اراده خلع سلاح حزب‌الله را ندارد و این مأموریت را باید خودشان به انجام برسانند.

از سوی دیگر با وجود دشمنی کشورهای حاشیه خلیج فارس با جریان مقاومت، ترجیح آن‌ها این است که در زمین تل‌آویو نیز بازی نکنند. البته در ظاهر، ریاض (به عنوان اصلی‌ترین بازیگر عربی در محیط لبنان) و تل‌آویو هدفی مشترک دارند؛ پایان دادن به حضور مسلحانه حزب‌الله. اما واقعیت این است که اهدافشان در تضاد است. اسرائیل به دنبال تبدیل لبنان به یک منطقه حائل امنیتی و کشوری خنثی شده تحت کنترل خود است و هیچ قصدی برای شراکت با قدرت‌های عربی ندارد. از این منظر، عربستان در خطر تبدیل شدن به «خزانة دار» پروژه‌ای است که در تل‌آویو و واشنگتن طراحی شده و عملاً هزینه به حاشیه رانده شدن نفوذ خود در لبنان را پرداخت خواهد کرد. تل‌آویو از فشار مالی ریاض به عنوان اهرمی برای به زانو درآوردن لبنان استقبال می‌کند، اما آن را شریکی در تصمیم‌گیری‌های امنیتی نمی‌بیند.

در واقع لبنان امروز در منگنه سه قدرت گرفتار شده است: فشار نظامی بی‌وقفه اسرائیل، اولتیماتوم‌های دیپلماتیک با واسطه‌گری منطقه‌ای، و اهرم‌های اقتصادی که توسط کشورهای حاشیه خلیج فارس و غرب کنترل می‌شود. در حالی که حزب‌الله با حمایت ایران مصمم به بازسازی توان بازدارندگی خود است و آن را برای دفاع از حاکمیت لبنان ضروری می‌داند، اسرائیل نیز مصمم‌تر از همیشه برای نابودی این توانمندی به نظر می‌رسد. ■

پیام‌های هشدارآمیزی که از پایتخت‌های مختلف به بیروت می‌رسد، روشن است: لبنان بر سر یک دوراهی تاریخی ایستاده که یک سوی آن تسلیم و سوی دیگرش، تهدید به تکرار سناریویی مشابه غزه است.

فشارهای دیپلماتیک اخیراً با سفر وزیر خارجه مصر به بیروت به اوج خود رسید. قاهره که به ظاهر در قامت یک میانجی ظاهر شده بود، در عمل حامل اولتیماتوم اسرائیل بود. پیشنهادات اولیه مبنی بر «توقف اقدامات نظامی» حزب‌الله، به سرعت جای خود را به مطالبه‌ای بسیار رادیکال‌تر داد: «خلع سلاح کامل» مقاومت، آن هم با شروع فوری از جنوب رود لیتانی. همه‌چیز با وضوح بسیار بالایی اعلام شد؛ اگر لبنان این خواسته را نپذیرد، تهاجم ویرانگر اسرائیل، شامل عملیات هوایی و زمینی، تا پیش از پایان سال حتمی است. این رویکرد که یادآور منطق «تسلیم یا نابودی» است، مقامات لبنانی را غافلگیر کرد، چرا که میانجی، در عمل به سخنگوی یک طرفه مطالبات تل‌آویو بدل شده بود. انگیزه مصر در این میان، نه صرفاً نگرانی برای لبنان، بلکه تلاش برای حفاظت از توافق شکننده غزه و جلوگیری از سرایت بحران به مرزهای خود است.

همزمان با این فشارهای دیپلماتیک، اسرائیل کارزار نظامی خود را در «منطقه‌ای خاکستری میان جنگ و صلح» با جدیت پیش می‌برد و به نظر می‌رسد نگرانی‌ای از بابت پاسخ مقاومت لبنان نداشته باشد. ترور شهید ابوعلی طباطبایی، از فرماندهان ارشد و کهنه‌کار حزب‌الله که مسئولیت بازسازی توان نظامی این گروه را بر عهده داشت، صرفاً یک عملیات تاکتیکی نبود؛ بلکه پیامی استراتژیک به بیروت و تهران بود. این اقدام نشان داد که پیگیری دکترین نظامی پسا ۷ اکتبر برای اسرائیل همچنان با قوت امتداد خواهد یافت.

شگفتی نمایندگان از لحن وزیر مصری

تعدادی از نمایندگان از لحن وزیر مصری شگفت‌زده شدند؛ به‌ویژه زمانی که او از ابلاغ مقامات اسرائیلی به خود سخن گفت که جنگ علیه لبنان گسترده و ویرانگر خواهد بود. عبدالعاطی همین پیام را به نیبه بری، رئیس مجلس، و نواف سلام، نخست‌وزیر، منتقل کرد و تاکید نمود که «هیچ مرزی برای تشدید تنش که اسرائیل ممکن است به آن متوسل شود وجود ندارد.» او از بری نیز همان سخنان را درباره پایبندی لبنان به توافق و اقدامات ارتش شنید.

در ضیافت شامی که به میزبانی علاء موسی، سفیر مصر، برگزار شد و در آن تعدادی از نمایندگان مستقل، ترقی‌خواه و فراکسیون‌های مختلف حضور داشتند، اما نمایندگان فراکسیون «وفاداری به مقاومت» (حزب‌الله)، کتائب و المَرَدَه غایب بودند، عبدالعاطی همان فضای هشدارآمیز منطقه‌ای و بین‌المللی را ترسیم کرد و تاکید نمود که «ترس برای لبنان جدی است و اوضاع ممکن است به سرعت وخیم شود.»

بر اساس اطلاعات «الاکخبار»، عبدالعاطی بر سه نکته اصلی تمرکز داشت: «جمع‌آوری کامل سلاح در جنوب لیتانی، آغاز خلع سلاح در شمال لیتانی همراه با تعهد به عدم انجام هرگونه اقدام خصمانه علیه اسرائیل، و سپس ورود به مذاکرات مستقیم با اسرائیل در قاهره تحت نظارت سعودی-آمریکایی.» وزیر مصری اصرار داشت حاضران این جمله او را با صدای بلند بشنوند: «من موضوع را با مقامات اسرائیلی بحث کردم و آنها به من گفتند تصمیم گرفته‌اند حمله‌ای علیه لبنان انجام دهند که تنها به حمله هوایی محدود نخواهد بود، بلکه شامل عملیات زمینی و زدن صدها هدف نیز می‌شود.»

محافل آگاه معتقدند دیپلماسی فشرده مصر در قبال بیروت و اعمال این فشار، با نگرانی‌های قاهره مرتبط است؛ نگرانی از اینکه هرگونه تشدید تنش اسرائیل علیه لبنان ممکن است به تشدید موازی در غزه منجر شود و توافق غزه را به خطر اندازد. این امر می‌تواند طرح‌هایی را که مصر از آنها بیم دارد، دوباره روی میز بیاورد؛ به‌ویژه کوچاندن فلسطینیان از نوار غزه به سینا، یا ورود رهبران حماس به قاهره همراه با درگیری‌های مرزی که مصر را وادار به واکنش کرده و جبهه را در آستانه انفجار قرار دهد.

این بدان معناست که قاهره می‌کوشد از طریق «آرام‌سازی در لبنان»، از توافق غزه محافظت و منافع منطقه‌ای خود را حفظ کند. شایان ذکر است که وزیر خارجه مصر در پاسخ به پرسشی درباره احتمال اعزام نیروهای مصری به غزه، تاکید کرد که «این موضوع مطرح نیست و مصر نیروهای خود را در مرز با غزه مستقر خواهد



جنگ سرنوشت لبنان

این بار اسرائیل می‌خواهد تا انتها بازی کند

حساسیت لحظه کنونی در لبنان از خلال پیام‌های خارجی آشکار می‌شود؛ پیام‌هایی که نسبت به تشدید تقریباً قطعی اوضاع هشدار می‌دهند و تهدید می‌کنند که اگر لبنان تسلیم را نپذیرد، «الگوی غزه» در انتظارش خواهد بود.

همان هسته‌ای که با دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، روی تدوین طرح غزه تحت عنوان «تسلیم یا جهنم» کار کرد، تقریباً همان گروهی است که امروز مدعی تلاش برای مهار طوفان آتی اسرائیل است؛ آن هم با این ادعا که میانجی‌ها در حال فراهم کردن قایق نجاتی برای لبنانی‌ها هستند؛ مردمانی که اگر تسلیم را نپذیرند، محکوم به همان جهنم خواهند بود.

خلاصه سفر بدر عبدالعاطی، وزیر خارجه مصر به بیروت، که یک ماه پس از سفر سرلشکر حسن رشاد، رئیس سازمان اطلاعات مصر، و در میانه ترافیک دیپلماتیک سنگین آمریکایی، سعودی و فرانسوی انجام شد، بازتاب‌دهنده تشدید لحن تهدیدآمیز نسبت به وخامت اوضاع در لبنان بود.

عبدالعاطی با همان شیوه برخورد ترامپ با حماس پیش از امضای توافق غزه، پیام تهدیدی روشن و مستقیم به بیروت منتقل کرد. به گفته منابع عالی‌رتبه، این پیام «پس از آن رسید که چند روز پیش اطلاعاتی درباره یک ابتکار مصری به دست مقامات لبنانی رسیده بود؛ ابتکاری مبتنی بر توقف کارکرد سلاح (انجماد سلاح) و تعهد به عدم انجام هرگونه اقدام خصمانه علیه اسرائیل، در ازای آغاز عقب‌نشینی دشمن از برخی نقاط اشغالی و آزادی شماری از اسرا به عنوان مقدمه‌ای برای مسیر مذاکرات. این همان چیزی بود که سرلشکر حسن رشاد پیش‌تر به مقامات لبنانی ابلاغ کرده بود.»

اما مقامات لبنانی با شگفتی دریافتند که آنچه عبدالعاطی با خود آورده، متفاوت و یک گام جلوتر در حمایت از خواسته‌های اسرائیل است. وزیر مصری از اصل «انجماد سلاح» به «خلع سلاح» در کل لبنان تغییر موضع داد؛ با این قید که اجرا باید فوراً از منطقه جنوب رود لیتانی تا رود اولی آغاز شود.

در دیداری که منابع آن را «ناموفق» توصیف کردند، عبدالعاطی بدون پرده‌پوشی به طرف‌های ملاقات خود گفت: «لبنان باید خلع سلاح را از شمال لیتانی آغاز کند و طرف لبنانی موظف است راهکاری عملی با حزب‌الله بیابد که دست‌کم با اعلام نیت روشن از سوی این حزب برای تحویل سلاح آغاز شود.» او همچنین «دعوتی برای مذاکره مستقیم با اسرائیلی‌ها در قاهره» مطرح کرد و هشدار داد که «تشدید تنش اسرائیل پیش از پایان سال جاری اجتناب‌ناپذیر شده است.»

سخنان مهمان مصری برای مقامات لبنانی غافلگیرکننده بود؛ چرا که «از او به عنوان میانجی انتظار می‌رفت در ازای این خواسته‌ها، چیزی به لبنان ارائه دهد، اما او حامی خواسته‌های اسرائیل برای خلع سلاح پیش از هر توافقی ظاهر شد.» ژوزف عون، رئیس‌جمهور، در جمع اطرافیانش ابراز شگفتی کرد و گفت که عبدالعاطی «هیچ پاسخی به ابتکار لبنان نداشت، بلکه با مطالبات بیشتری آمده بود.» عون در پاسخ به مهمان خود تاکید کرد که «لبنان به تمامی مفاد توافق توقف اقدامات خصمانه پایبند است و ارتش لبنان در حال پیشبرد طرح خود برای انحصار سلاح در دست دولت، به صورت مرحله‌بندی شده است و جزئیات آن به اطلاع هیئت دولت می‌رسد.»

در طول این مدت قریب به یک سال که از آتش‌بس در لبنان گذشته، ارتش رژیم صهیونیستی هیچ‌گاه عملیات خود را متوقف نکرده است. در یک ماه اخیر، اسرائیل زیرساخت‌های حزب‌الله را در سراسر لبنان هدف قرار داده است؛ چرا که این سازمان همچنان در تلاش برای بازسازی خود است. یک مقام ارشد اسرائیلی در این باره گفت ارتش چاره‌چندانی ندارد، زیرا ارتش لبنان عملاً اقدام کافی انجام نمی‌دهد.

رژیم در حال حاضر با آزادی عمل تقریباً کامل در لبنان فعالیت می‌کند و هدف آن جلوگیری از بازسازی حزب‌الله است که علیه تلاش‌های مقاومت لبنان برای تجدید قوا و کوشش‌های ایران برای تسلیح سازمان نظامی آن صورت می‌گیرد. به گفته یک مقام ارشد رژیم که با خبرگزاری «اسرائیل هیوم» صحبت کرده بود، حزب‌الله ناپدید نشده است. او گفت «این گروه سریع‌تر از توانایی اسرائیل در تلاش برای انهدام آن، در حال بازسازی است و ارتش لبنان اقدام کافی انجام نمی‌دهد.» وی افزود «چشم‌اندازی نمی‌بیند که نیروهای مسلح لبنان حزب‌الله را خلع سلاح کنند و «تنها ارتش اسرائیل است که این سازمان تروریستی را متلاشی خواهد کرد.»

تلاش برای خلع سلاح حزب‌الله

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، رژیم صهیونیستی در حال آماده‌سازی برای یک عملیات متمرکز است که شامل چند روز درگیری با هدف ضربه زدن به زیرساخت‌ها و دارایی‌های راهبردی خواهد بود. محتمل است که طی این روزها، حزب‌الله حملات راکتی و پهبادی به سوی سرزمین‌های اشغالی را از سر بگیرد.

اصل راهنمای پشت فعالیت برنامه‌ریزی‌شده اسرائیل، بازتاب‌دهنده یکی از مهم‌ترین درس‌هایی است که ارتش آن از حملات ۷ اکتبر آموخت؛ رژیم نمی‌تواند اجازه دهد هیچ گروه متخصصی در امتداد مرزهایش آزادانه خود را مسلح کند. برخلاف دوران پیش از جنگ، ارتش اشغال‌گر اکنون علیه «استعدادها و توانمندی‌ها» اقدام می‌کند نه «نیات و برنامه‌ریزی‌ها».

مقامات صهیونیستی خاطرنشان می‌کنند که نفس اینکه ارتش اسرائیل اجازه نمی‌دهد حزب‌الله یا هر بازیگر متخصص دیگری در ازای آرامشی فریبنده، که می‌تواند در نهایت برای اسرائیل گران تمام شود، خود را بازسازی کند، باید مایه اطمینان‌خاطر ساکنان مرز شمالی باشد، نه نگرانی آنها. آنها می‌گویند این تنها راه حفظ امنیت است. برخلاف گذشته که اسرائیل اغلب از اقدام علیه تقویت و اقدامات تحریک‌آمیز حزب‌الله خودداری می‌کرد، ارتش اکنون سیاست رفع تهدید از مبدا را دنبال می‌کند. ■



این حزب «مرکز ثقل لجستیکی خود را به بقاع منتقل کرده و برای عبور از هدف‌گیری خطوط تدارکاتی، بر تولید داخلی و تونل‌ها تکیه دارد» و نتیجه گرفته که حزب‌الله «از نظر اقتصادی و نظامی از خود دولت لبنان قوی‌تر است.» در گزارشی دیگر درباره «وضعیت داخلی لبنان»، ایال زامیر، رئیس ستاد ارتش اسرائیل، ارزیابی کرد که «شانس موفقیت لبنان در خلع سلاح حزب‌الله بسیار ناچیز و در حد صفر است.» این گزارش می‌افزاید که «حزب‌الله، با وجود ضربه سختی که از ارتش دریافت کرد، اگر بخواهد می‌تواند به آسانی دوباره بر لبنان مسلط شود و این امر تنها به تصمیم خود حزب بستگی دارد.»

**وزیر مصری اصرار داشت
حاضران این جمله او را
با صدای بلند بشنوند:
«من موضوع را با مقامات
اسرائیلی بحث کردم و
آنها به من گفتند تصمیم
گرفته‌اند حمله‌ای علیه
لبنان انجام دهند که تنها
به حمله هوایی محدود
نخواهد بود، بلکه شامل
عملیات زمینی و زدن صدها
هدف نیز می‌شود.»**

در این بین یکی از مقامات ارشد ارتش رژیم صهیونیستی در گفت‌وگو با خبرگزاری «اسرائیل هیوم» گفت سرعت بازسازی حزب‌الله از تلاش‌های بازدارنده اسرائیل پیشی گرفته است. ارتش همچنین برای احتمال چند روز درگیری آماده می‌شود که طی آن غیرنظامیان اسرائیلی ممکن است زیر آتش راکتی قرار گیرند.

کرد تا از آن در برابر هر دو طرف محافظت کند.» در همین راستا، فضای سکوت بر سفارت مصر در لبنان و همچنین حزب‌الله در خصوص دیداری که گفته می‌شود میان دو طرف به دور از چشم رسانه‌ها انجام شده، حاکم بود.

حمایت از حزب‌الله

در این بین علی‌اکبر ولایتی، مشاور مقام معظم رهبری، اعلام کرد که «وجود حزب‌الله برای لبنان از نان شب واجب‌تر شده است.» او گفت این حزب «ناجی مردم لبنان بوده و ایران به حمایت از آن ادامه خواهد داد» و افزود: «تجاوزات اسرائیل نشان‌دهنده نتایج فاجعه‌بار خلع سلاح آن برای لبنان است.» سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران نیز پس از ترور هشیم الطبطبایی، فرمانده جهادی در ضاحیه جنوبی در یکشنبه گذشته، بیانیه‌ای صادر و تأکید کرد که «مقاومت پاسخ اقدامات اسرائیل را خواهد داد» و بار دیگر به اسرائیل نسبت به وقوع جنگ هشدار داد.

آنچه رژیم صهیونیستی در شمال می‌بیند

کمیتۀ «مکانیسم» نشست خود را که قرار بود پیش‌تر برگزار شود، به پس از پایان سفر پاپ لئون چهاردهم به لبنان موکول کرد؛ نشستی که مقرر بود مورگان اورتگاس، فرستاده آمریکا، در آن شرکت کند. در این میان، اسرائیل همچنان تهدید می‌کند که اگر حزب‌الله سلاح خود را تحویل ندهد، دور جدیدی از نبرد آغاز خواهد شد. یسرائیل کاتس، وزیر جنگ اسرائیل، تأکید کرد: «اگر حزب‌الله سلاح خود را تحویل ندهد، گریزی از اقدام مجدد با قدرت در لبنان نیست.» او خاطرنشان کرد که «آمریکایی‌ها حزب‌الله را ملزم کرده‌اند تا پایان سال سلاح خود را کنار بگذارد، اما من نمی‌بینم که این اتفاق بیفتد» و افزود: «فکر نمی‌کنم داوطلبانه سلاحش را زمین بگذارد.» کاتس همچنین به «امکان بازنگری» در توافق مرز دریایی با لبنان اشاره کرد.

گزارش مفصل مرکز اسرائیلی «آلما»، که با منابع اطلاعاتی مرتبط است، تصویری را ارائه داد که خود آن را واقعیتی «تیره و تاریک» از وضعیت دولت لبنان و حزب‌الله توصیف کرد؛ آن هم «یک سال پس از جنگی که زیرساخت نظامی حزب را در جنوب هدف گرفت و خسارات سنگینی به آن وارد کرد.» این گزارش تأکید می‌کند که دولت لبنان اکنون «مانند پوسته‌ای خالی عمل می‌کند، در حالی که حزب‌الله به تثبیت حضور خود به عنوان دولت پنهان ادامه می‌دهد.» گزارش اشاره دارد که حزب‌الله «در حال حاضر بین ۱۵ تا ۲۰ هزار موشک و راکت در اختیار دارد که شامل موشک‌های دقیق است» و برآورد کرده که این تعداد «باقی‌مانده ذخیره اصلی حدود ۷۵ هزار موشکی است.» همچنین تأکید شده که

کند. مقامات عرب گفتند که در زمان ترور، او مشغول نهادهای جدید سیستمی بود که در آن فرماندهان یگان‌ها جایگزین‌های بالقوه را آموزش می‌دادند تا در صورت هدف قرار گرفتن رهبران، همانند پاییز گذشته، جنگجویان دچار فلج عملیاتی نشوند.

اطلاعات عربی و اسرائیلی نشان می‌دهد که حزب‌الله با حمایت ایران در حال انبار کردن مجدد راکت‌ها، موشک‌های ضدتانک و توپخانه است. برخی از این تسلیحات از طریق بنادر دریایی و مسیرهای قاچاق تضعیف شده اما همچنان فعال از سوریه وارد می‌شوند یا توسط خود حزب‌الله تولید می‌گردند. آمیدور، که اکنون عضو موسسه یهودی «امنیت ملی آمریکا در واشنگتن» است، گفت: «طباطبایی در راس کل این تلاش بود. آنها کوشیدند از سوریه قاچاق کنند، تاسیسات را در لبنان بازسازی کنند و نیروهای جدید آموزش دهند. تمام اینها تحت فرماندهی و کنترل او بود.»

حزب‌الله که شهادت طباطبایی را تأیید کرد، گفت او در زمان مرگ ۵۷ سال داشت. او پیش از ۱۸ سالگی و در زمان تأسیس حزب به آن پیوست. وی به تشکیل آنچه بعداً به نیروی «رضوان» (یگان ویژه آموزش دیده برای نفوذ و حمله به اسرائیل) تبدیل شد، کمک کرد.

بر اساس گزارش مرکز آموزش و تحقیقات «آلما»، یک نهاد غیرانتفاعی متمرکز بر مرز شمالی اسرائیل که توسط بسیاری از مقامات ارشد نظامی سابق اسرائیل اداره می‌شود، طباطبایی در ژانویه ۲۰۱۵ از یک حمله هوایی اسرائیل در استان قنیطره در جنوب سوریه، نزدیک روستای حضر، جان سالم به در برده بود. آلما نوشت که پس از هدف قرار گرفتن در سوریه، طباطبایی به یمن رفت و در آنجا به آموزش حوثی‌ها که مورد حمایت ایران هستند کمک کرد. او چندین سال پیش به لبنان بازگشت.

وزارت امور خارجه ایالات متحده طباطبایی را به عنوان یک «تروریست جهانی ویژه» در لیست تحریم قرار داده و در سال ۲۰۱۸ جایزه‌ای ۵ میلیون دلاری برای اطلاعات مربوط به او تعیین کرده بود. او بعداً زطهر دوشنبه به خاک سپرده شد. ■

آمیدور، که اکنون عضو موسسه یهودی «امنیت ملی آمریکا در واشنگتن» است، گفت: «طباطبایی در راس کل این تلاش بود. آنها کوشیدند از سوریه قاچاق کنند، تاسیسات را در لبنان بازسازی کنند و نیروهای جدید آموزش دهند. تمام اینها تحت فرماندهی و کنترل او بود.»



مأمور احیای حزب‌الله

روایت شهید هیثم علی طباطبایی از زبان دشمنان مقاومت

● WSJ

را درباره فروپاشی آتش بس یک‌ساله و بازگشت کشور به دامان جنگ برانگیخته است.

از زمان توافق برای پایان جنگ سال گذشته، اسرائیل بر آزادی عمل خود علیه حزب‌الله یا دیگر شبه‌نظامیان اصرار ورزیده است. بر اساس داده‌های موسسه «Acled» ارتش اسرائیل از زمان آغاز آتش بس بیش از ۱۵۰۰ بار اهدافی را در لبنان مورد حمله قرار داده است.

این حملات، لبنان را در منطقه‌ای خاکستری میان جنگ و صلح نگه داشته است. پس از حمله به هیثم طباطبایی، مقام ارشد نظامی اسرائیل روز یکشنبه هشدار داد که ممکن است کشور به نبرد در عرصه‌هایی که ترک کرده بود، بازگردد.

طبق مفاد آتش بس، لبنان موظف است پیش از گسترش تلاش‌ها به کل کشور، حزب‌الله را در جنوب خلع سلاح کند. اما این گروه مقاومت کرده و به‌طور پیوسته برای بازآرایی صفوف خود تلاش می‌کند و استدلال می‌نماید که برای دفاع از حاکمیت لبنان به سلاح‌هایش نیاز دارد.

طباطبایی مهره‌ای حیاتی در این تلاش‌ها بود و به‌عنوان یکی از عالی‌رتبه‌ترین رهبران باقی‌مانده پس از ترور کادر ارشد گروه توسط اسرائیل، عملیات نظامی را هدایت می‌کرد. به گفته مقامات عرب، طباطبایی به سرعت بر تقویت نیروهای حزب‌الله در جنوب لبنان متمرکز شد و به جنگجویان دستور داد تا در هسته‌های کوچک عمل کنند تا در درگیری احتمالی آینده با اسرائیل شانس بقای بیشتری داشته باشند.

به گفته مقامات عرب و اسرائیلی، تلاش‌های او به حزب‌الله کمک کرد تا جایگزین‌هایی برای بیش از ۲۵۰۰ جنگجویی که در طول جنگ از دست داده بود، پیدا

ساختمانی در حومه بیروت بر اثر حمله اسرائیل با هدف ترور یکی از فرماندهان حزب‌الله آسیب دید. اسرائیل یک دهه در تلاش برای هدف قرار دادن هیثم علی طباطبایی بود، تا اینکه سرانجام این فرمانده ارشد نظامی حزب‌الله را حدود ده روز قبل در آپارتمانی در حومه جنوبی بیروت (ضاحیه) یافت.

این شبه‌نظامی که کاره‌گر از مادری لبنانی و پدری ایرانی زاده شده بود، مراتب ترقی را در سازمان پیموه و به توسعه شبکه گسترده‌تر شبه‌نظامیان تهران در پیرامون اسرائیل کمک کرده بود. او فرماندهی نیروهای این گروه لبنانی را در سوریه، زمانی که برای دفاع از رژیم بشار اسد مداخله کردند، بر عهده داشت و برای آموزش حوثی‌های مورد حمایت ایران به یمن اعزام شده بود.

اما آخرین مأموریت او، بازسازی خود حزب‌الله پس از ضربات سنگین در جنگ دوماهه با اسرائیل در سال گذشته بود. همین نقش بود که در نهایت به ترور او انجامید. در عملیاتی که به گفته یک مقام نظامی اسرائیلی «جمعه سیاه» (با اشاره به روز خرید پس از عید شکرگزاری) نامیده شد، اسرائیل مخفیگاه طباطبایی را شناسایی کرد و ساختمان را با موشک‌های شلیک شده از یک اف-۱۵ هدف قرار داد. هدف این حمله، فرسایش تلاش‌های بازسازی گروه بود، اما همزمان یک سیگنال نیز محسوب می‌شد.

یایکوف آمیدور، مشاور پیشین امنیت ملی اسرائیل، گفت: «این پیامی به همه فرماندهان حزب‌الله و دولت لبنان است. آنها وعده دادند حزب‌الله را خلع سلاح کنند، اما نکردند. آنها باید بفهمند که اگر این کار را نکنند، اسرائیل خواهد کرد.» اسرائیل و ایالات متحده فشار بر دولت لبنان را به دلیل کندی روند تلاش‌ها برای خلع سلاح حزب‌الله افزایش داده‌اند؛ امری که نگرانی‌هایی

جمله منابع مالی کشورهای عربی خلیج فارس، در حال تبدیل شدن به اهرمی برای تحمیل این نظم جدید امنیتی اقتصادی است.

از منظر اسرائیل، اهداف در لبنان به خلع سلاح حزب‌الله محدود نمی‌شود؛ بلکه به پروژه‌ای عمیق‌تر برای تبدیل لبنان و خصوصاً جنوب آن به نوعی مستعمره امنیتی اقتصادی گسترش می‌یابد؛ تثبیت حضور نظامی بلندمدت، تحمیل ترتیبات مرزی جدید و هموار کردن مسیر برای پروژه‌های اسکان آوارگان یا مناطق حائل نهادینه شده است؛ امری که در نقشه‌های کنونی و حضور نیروهای اسرائیلی در چند نقطه داخل خاک لبنان نمود یافته است.

گزینه‌های عربستان

در این میان ریاض وارد می‌شود. وزارت خارجه عربستان بارها خواستار انحصار سلاح در دست دولت لبنان شده و اجرای توافق طائف (۱۹۸۹) را تأیید کرده است.

فیصل بن فرحان، وزیر خارجه سعودی، در سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل در سپتامبر تأکید کرد: «عربستان در کنار لبنان ایستاده است، از هر آنچه امنیت و ثبات آن را تقویت کند حمایت می‌کند و از تلاش‌های دولت لبنان برای اجرای توافق طائف، تثبیت حاکمیت، و قرار دادن سلاح در دست دولت و نهادهای مشروع آن استقبال می‌کند.»

نماینده عربستان در لبنان، یزید بن فرحان نیز موضع ریاض را تکرار کرده و گفته است که حق انحصاری حمل سلاح باید متعلق به دولت لبنان باشد. طبق اطلاعاتی که در نشست او با رهبران سنی لبنان درز کرده، او بر ضرورت اعمال فشار برای خلع سلاح حزب‌الله تأکید کرده، حتی اگر این فشار به آستانه خطر بروز جنگ داخلی برسد. در ظاهر، اهداف سعودی و اسرائیلی هم‌راستا به نظر می‌رسند؛ تل‌آویو فشار نظامی اعمال می‌کند، ریاض فشار اقتصادی و سیاسی. هر دو پایان یافتن حضور مسلحانه حزب‌الله را مطالبه می‌کنند. اما در حالی که اسرائیل به دنبال سیطره مطلق بر نظم امنیتی لبنان است، عربستان هنوز به دنبال نظام سیاسی‌ای است که بازتاب‌دهنده نفوذ خودش باشد. در اینجا است که جاه‌طلبی‌های تل‌آویو با محاسبات ریاض دچار برخورد می‌شود. اسرائیل هیچ قصدی برای شریک کردن هیچ کشور عربی در نفوذ خود ندارد. مدل آن، مطلق‌گرایانه است. تل‌آویو به ریاض نه به عنوان شریک، بلکه به مثابه منبع تامین مالی برای اجرای طرحی می‌نگرد که بر اساس آن، محور مقاومت در لبنان مطابق شروط اسرائیل خنثی شود. همان‌طور که اران لرممان، معاون پیشین شورای امنیت ملی اسرائیل توضیح داده،



قمار ریاض بر سر بیروت

آیا عربستان به تامین‌کننده مالی طرح اسرائیل در لبنان بدل خواهد شد؟

اسرائیل بر تداوم حضور در خاک لبنان، نه فقط در جنوب رود لیتانی بلکه در سراسر کشور تا زمان سلب کامل توان بازدارندگی حزب‌الله آشکار است.

اسرائیل کاتس، وزیر جنگ، و اوری گوردین، فرمانده پیشین جبهه شمال، هر دو این هدف را علناً تبیین کرده‌اند. گوردین حتی پیشنهاد ایجاد یک «منطقه حائل دائمی» در داخل خاک لبنان را مطرح کرده تا به عنوان «اهرم چانه‌زنی» در مذاکرات آینده به کار رود، و کاتس تأیید کرده که نیروهای اسرائیلی برای مدتی نامحدود در جنوب باقی خواهند ماند. تل‌آویو دیگر به بازدارندگی موقت قانع نیست و اشغال پایدار را ترجیح می‌دهد. کاتس از یک سو اعلام کرده که «حزب‌الله با آتش بازی می‌کند» و از بیروت خواسته «به تعهدات خود برای خلع سلاح این حزب و خارج کردن آن از جنوب لبنان عمل کند». او اخیراً در سخنرانی در کنست هشدار داد: «اجازه نخواهیم داد تهدیدی علیه ساکنان شمال وجود داشته باشد، و اجرای حداکثری اقدامات ادامه خواهد یافت و حتی تشدید خواهد شد.»

او افزود: «اگر حزب‌الله تا پایان سال سلاح خود را کنار نگذارد، بار دیگر به‌طور قاطع در لبنان عمل خواهیم کرد. ما آنها را خلع سلاح خواهیم کرد.»

بر اساس این الگو، لبنان نه به عنوان یک همسایه دارای حاکمیت، بلکه به مثابه ضمیمه‌ای امنیتی برای جبهه شمالی اسرائیل دیده می‌شود. انتظار می‌رود نهادهای دولتی صرفاً نقش پوشش اداری برای یک مرکز فرماندهی بالفعل آمریکایی اسرائیلی را ایفا کنند. کمک‌های بین‌المللی، از

جاه‌طلبی‌های تل‌آویو برای دوره پس از آتش‌بس در لبنان، با تصور ریاض از نقش و نفوذ منطقه‌ای خود در تضاد است. پرسش این است: آیا سعودی حاضر است نظم امنیتی‌ای را که در تل‌آویو طراحی شده، تامین مالی کند؟

در پی آتش‌بس ظاهری نوامبر ۲۰۲۴ میان اسرائیل و لبنان، تل‌آویو برای بازطراحی نظم پساجنگ به سود خود وارد عمل شده است. رژیم صهیونیستی، لبنان را به مثابه دولتی ضعیف و متشت می‌بیند و می‌کوشد یک نظم امنیتی اقتصادی یکجانبه و بلندمدت را بر جنوب این کشور تحمیل کند که با حمایت آمریکا تقویت خواهد شد.

همزمان، عربستان سعودی خود را در قامت اصلی‌ترین سرمایه‌گذار مالی عربی در روند بازسازی لبنان وارد صحنه کرده است. اما سعودی این خطر را به جان می‌خرد که به یک شریک درجه‌دو در پروژه مشترک آمریکایی اسرائیلی تبدیل شود که عملاً آن را از فرایند واقعی تصمیم‌گیری کنار می‌گذارد؟ پرسش پیش‌روی ریاض روشن است؛ آیا او می‌خواهد هزینه به حاشیه رانده شدن خود را بپردازد؟

رویای تل‌آویو

راهبرد اسرائیل در قبال لبنان بسیار فراتر از مطالبه تکراری «خلع سلاح» حزب‌الله است. طرح تل‌آویو، دگرگون ساختن لبنان به یک کشور عقیم خلع‌سلاح شده است که تحت چتر امنیتی مشترک آمریکا و اسرائیل اداره شود. این رویکرد در اصرار

امنیت متقابل منطقه‌ای علیه ایران

معماری امنیتی منطقه‌ای آمریکا و سیاست داخلی اسرائیل

● Israel Hayom

در حالی که واشنگتن در حال عقب‌نشینی از خاورمیانه است، جنگنده رادارگریز آن به ستون فقرات یک ائتلاف دفاعی در منطقه علیه ایران تبدیل می‌شود.

ترامپ در نقش اوباما

یک مقام ارشد خاورمیانه‌ای می‌گوید: «شما آمریکایی‌ها را اصلاً نمی‌فهمید. شما به هواپیماهای سعودی به عنوان یک تهدید احتمالی در آینده نگاه می‌کنید؛ اما ایالات متحده برعکس، تمام هواپیماهای آمریکایی فروخته‌شده به کشورهای منطقه را بخشی از نیروی هوایی مشترک یک قدرت خارجی می‌داند؛ چیزی تحت عنوان ائتلاف دفاعی خاورمیانه.»

این یک روند تاریخی طولانی است، اما ایالات متحده در حال ترک خاورمیانه است. آمریکا اکنون بیش از هر کشور دیگری در جهان نفت تولید می‌کند و دیگر وامدار تحریم‌های نفتی منطقه نیست. دو ترومای بزرگ آمریکایی در قرن حاضر به خاورمیانه گره خورده‌اند؛ ۱۱ سپتامبر آمریکا را به درون منطقه کشید و جنگ عراق آن را به بیرون راند.

باراک اوباما، رئیس‌جمهور پیشین، زمانی که عهدشکنی خود در حفاظت از مردم سوریه در برابر تسلیحات شیمیایی بشار اسد را توجیه می‌کرد، خاورمیانه را «منطقه‌ای که باید از آن دوری کرد» نامید. از این منظر، دونالد ترامپ جانشین شگفت‌آور اوست. او صرفاً پیشنهادی برای خروجی «شیک‌تر»، هوشمندانه‌تر و منطبق با پیچیدگی‌های منطقه ارائه می‌دهد. ترامپ به جای مداخلات با ایران، دیواری آهنین در برابر آن بنا می‌کند. در واقع، همین ائتلاف منطقه‌ای بود که از اسرائیل در برابر دو حمله موشکی ایران در سال ۲۰۲۴ محافظت کرد.

مقام مذکور پیشنهاد کرد: «به قدس فکر نکنید؛ به تهران ببینید. وقتی آنها یک ماشین جنگی مانند اف-۳۵ را در خاورمیانه می‌بینند، آیا آن را به عنوان نیروی هوایی بومی عربستان تفسیر می‌کنند یا یک پایگاه نیابتی آمریکایی؟» تمام این استدلال‌ها در مورد عربستان سعودی و امارات متحده عربی منطقی به نظر می‌رسد و سکوت کنونی اسرائیل را در مقایسه با هیاهوهای گذشته، زمانی که یک دولت

فرانسه، عربستان، قطر و دیگران به اجرای برنامه خلع سلاح تحت نظارت صندوق بین‌المللی پول و در چارچوب زمانی سخت‌گیرانه گره خورده است؛ این بازوی اقتصادی پروژه امنیتی اسرائیل است. خطرناک‌تر آنکه برخی مطالعات اسرائیلی پیشنهاد می‌کنند بازسازی روستاهای جنوبی به طور صریح به خروج نیروهای مقاومت مشروط شود؛ در حالی که «آزادی عمل کامل» ارتش اسرائیل در حریم هوایی و زمینی لبنان حفظ گردد.

آیا ریاض تاب تحمل طرح تل‌آویو را دارد؟

در کنار این چشم‌انداز، تحلیل‌های غربی نزدیک به محافل تصمیم‌گیری در واشنگتن و ریاض نشان می‌دهد که عربستان، لبنان را یکی از میدان‌های محوری تقابل با ایران می‌بیند. هر بازگشت جدی ریاض به پرونده لبنان، در عمل به تضعیف نفوذ حزب‌الله پیوند خورده است.

اما نقطه افتراق اصلی میان رویکرد سعودی و اسرائیلی، بر سر این پرسش است؛ در نهایت چه کسی کلید تصمیم‌گیری در لبنان را در اختیار خواهد داشت؟

ریاض می‌خواهد از سرمایه مالی و سیاسی خود برای بازتنظیم نظم سیاسی لبنان به نفع خود بهره بگیرد، نفوذ ایران را کاهش دهد و وزن خویش را تثبیت کند. اما برنامه اسرائیل رادیکال‌تر است؛ تعریف مجدد مفهوم حاکمیت لبنان و قرار دادن آن تحت نظارت دائمی امنیتی اسرائیل. در این مدل، عربستان، و هر کشور عربی دیگر، به نقش «تامین‌کننده مالی» فروکاسته می‌شود؛ مأمور اجرای شروطی که در تل‌آویو و واشنگتن نوشته شده‌اند، نه طراح یک دیدگاه عربی مستقل برای آینده منطقه.

از این زاویه، تاکید مداوم تل‌آویو بر «گزینه نظامی» در لبنان، عملاً در تضاد با منافع خلیج فارس عمل می‌کند و ریاض و متحدانش را به خزانه‌داران بازسازی تبدیل می‌کند، بدون آنکه در شکل‌گیری چارچوب سیاسی امنیتی پساجنگ نقشی تعیین‌کننده داشته باشند.

اگر عربستان به این منطق تن دهد و نتواند نفوذ خود را در واشنگتن، در چارچوب‌های دیپلماسی عربی و در سازوکارهای کمک بین‌المللی به اهرم فشار تبدیل کند، خطر آن وجود دارد که لبنان را به نظمی اسرائیلی آمریکایی واگذار کند.

چنین نظمی بازتاب توافق منحل‌شده ۱۷ می خواهد بود، اما این بار عمیق‌تر و نهادینه‌تر؛ لبنان نه فقط خلع سلاح می‌شود، بلکه به الگویی زنده از «اشغال امنیتی اقتصادی» بدل خواهد شد؛ الگویی که هدف آن جابه‌جایی کانون نفوذ از جهان عرب به سوی منطقه‌ای است که تحت سیطره اسرائیل بازتعریف شده است. ■

عربستان در این قاب، تنها «ابزار فشار» برای به زانو درآوردن لبنان است. بنابراین، لب مسئله این است؛ ریاض ممکن است خود را ذی‌نفع کلیدی در لبنان پساجنگ بداند، اما اسرائیل آن را صرفاً یک نیروی کمکی قابل تعویض به شمار می‌آورد.

ریاض می‌خواهد از سرمایه مالی و سیاسی خود برای بازتنظیم نظم سیاسی لبنان به نفع خود بهره بگیرد، نفوذ ایران را کاهش دهد و وزن خویش را تثبیت کند. اما برنامه اسرائیل رادیکال‌تر است؛ تعریف مجدد مفهوم حاکمیت لبنان و قرار دادن آن تحت نظارت دائمی امنیتی اسرائیل.

استعمار دوباره جنوب لبنان

برای درک عمق پروژه اسرائیل، کافی است به سوابق تاریخی آن نگاه کنیم. در سال ۱۹۸۳، اسرائیل به همراه آمریکا و تحت نظارت سوریه کوشید مدل مشابهی را از طریق «توافق ۱۷ می» تثبیت کند. آن توافق بر پایان دشمنی، خروج تدریجی اسرائیل، ایجاد «منطقه امنیتی» در جنوب و ترتیبات مشترک نظامی تاکید داشت؛ اما در عمل، لبنان را به نوعی تحت‌الحمایه بدل کرد که مأمور تامین منافع امنیتی اسرائیل بود.

امروز، پس از جنگ ۲۰۲۴، تل‌آویو در حال احیای همان فرمول است. نیروهای اسرائیلی، علیرغم مفاد آتش‌بس مبنی بر خروج کامل، همچنان در چندین نقطه داخل لبنان مستقر مانده‌اند. نقض حریم هوایی و حملات تقریباً روزانه تحت عنوان جلوگیری از تثبیت مجدد حزب‌الله ادامه دارد. هم‌زمان، اندیشه‌های اسرائیلی و طرح‌های مشترک فرانسوی آمریکایی، الگوی خلع سلاح مرحله‌ای را پیش می‌برند؛ ابتدا جنوب، سپس بقاع، بعد مرز سوریه، و در نهایت پایان دادن به همه ظرفیت‌های مقاومت.

حمایت بین‌المللی به‌مثابه هویج در برابر لبنان قرار داده شده است. کمک‌های آمریکا،

این مبارزه در سال گذشته به نتیجه می‌رسید، به یک پیروزی با هزینه گزاف تبدیل می‌شد؛ حماقتی مفید در خدمت کسانی که خواهان شکست اسرائیل بودند.

در همین راستا، تداوم وضعیت فعلی، اکنون که جنگ پایان یافته، حماقتی بسیار مغتنم در خدمت حامیان فرار از خدمت است. ارتش و اقتصاد دوام نخواهند آورد مگر اینکه تغییرات اساسی در ساختار انگیزشی اسرائیل ایجاد شود. امروز، این ساختار کاملاً به گونه‌ای طراحی شده که شرایطی را فراهم کند تا خریدی‌ها به خدمت سربازی نروند و در نتیجه، وارد بازار کار نیز نشوند. قانون پیشنهادی ائتلاف، موسوم به «قانون بیسموت»، مشکل را درمان نخواهد کرد. نتانیاهو وعده می‌دهد که این قانون ۱۰,۰۰۰ سرباز خریدی را طی دو سال جذب خواهد کرد. در عمل، این قانون تنها زمانی تحریم اعمال می‌کند که کمتر از ۷,۵۰۰ سرباز خریدی در آن دو سال جذب شوند. اگر هزار نفر داوطلب خدمت ملی را که به عنوان سرباز شمرده می‌شوند کم کنید، به ۳,۰۰۰ سرباز در سال می‌رسید؛ دقیقاً همان تعدادی که امسال، بدون قانون جذب شدند. و در ازای آن، تیزترین شمشیری که تاکنون بر گردن رهبری خریدی قرار گرفته بود، پایین می‌آید: تحریم‌های مالی شخصی و نهادی آن هم در دولتی کاملاً راست‌گرا. برای اولین بار، خریدی‌ها واقعاً به دیوار فشرده شده‌اند. اگر هدف قانون‌گذاری بقای سیاسی و تمديد عمر دولت باشد، این قانون عالی است. اگر هدف نجات اقتصاد و امنیت ملی باشد، بسیار ناکافی است.

هیچ دلیلی وجود ندارد که باور کنیم وضعیت به نحوی خودبه‌خود حل خواهد شد، زیرا جهان‌بینی خریدی به دنبال شکل‌دهی به جهت‌گیری دولت نیست، بلکه به دنبال استفاده از آن است. اسموتریچ، وزیر دارایی کابینه طرحی برای روزی که صهیونیست‌های مذهبی تبدیل به اکثریت شوند دارد. یائیر گولان چشم‌اندازی برای دولتی سکولار-لیبرال دارد که در صورت بازگشت چپ به قدرت محقق خواهد شد. ارتدوکس‌های افراطی چنین چشم‌اندازی ندارند زیرا شیوه زندگی آنها پایدار نیست. این شیوه متکی بر یارانه‌ها و بودجه‌های دولت است، اما وقتی آنها خود دولت باشند چه خواهد شد؟ در تمام استدلال‌های عوام‌فریبانه درباره مطالعه تورات، فراریان تل‌آویو از خدمت، و اینکه چه کسی بیشتر خدمت می‌کند، رادیوارتش یا یاشیوای پونیوژ، هیچ پاسخی به این پرسش وجود ندارد: خریدی‌های عزیز، مدل کسب‌وکار شما چیست؟

در تلاش برای کاهش بار بر دوش کسانی که خدمت می‌کنند، ابتکارات بسیاری برای بهبود شرایط خدمت اجباری، خدمت کادری و نیروی

مقام مذکور پیشنهاد کرد:
«به قدس فکر نکنید؛

به تهران پندیشید.
وقتی آنها یک ماشین
جنگی مانند اف-۳۵ را در
خاورمیانه می‌بینند، آیا آن
را به عنوان نیروی هوایی
بومی عربستان تفسیر
می‌کنند یا یک پایگاه نیابتی
آمریکایی؟»

دارایی تماس گرفتند تا مطمئن شوند واریزی‌ها به ییشواها (مدارس مذهبی) قطع نشده، خشم‌برانگیز بود. شنیدن یاهوگویی‌های اسحاق گلدکنف، نماینده خریدی کنست و سخنگوی «اشتتل» (دهکده‌های یهودی‌نشین قدیمی)، در دو سال گذشته دردناک بود. دیدن پلاکاردهایی با شعار «می‌میریم اما سربازی نمی‌رویم» وحشتناک بود.

در عین حال، روشن بود که برخورد مستقیم با ارتدوکس‌های افراطی منجر به سربازگیری انبوه آنها نخواهد شد، بلکه به احتمال زیاد به سقوط دولت و در نتیجه توقف جنگ خواهد انجامید. به عبارت دیگر، شکست ملی و زنده باقی ماندن حماس و حزب‌الله، این برای یک نیروی ذخیره که در غزه جان می‌کند یا همسر یک نیروی ذخیره که زیر بار عظیم زندگی کمر خم کرده، سخت قابل هضم است؛ اما اگر

جمهوری خواه دوست می‌خواست به ریاض سلاح بفروشد توجیه می‌کند. آن زمان رونالد ریگان بود که می‌خواست اف-۱۵ بفروشد و کسی که به او کمک کرد، سناتور دموکرات جو بایدن بود.

اما این موضوع قطعاً در مورد ترکیه صدق نمی‌کند. آنکارا هر کاری که بتواند برای کمک به ایرانی‌ها در دور زدن تحریم‌ها انجام می‌دهد و هیچ دلیلی برای باور به این که روزی به اسرائیل در دفاع هوایی کمک خواهد کرد وجود ندارد؛ بلکه ممکن است شاهد اتفاقاتی در خلاف جهت باشیم.

اسرائیل معتقد است که موفق شده فروش جت‌ها به اردوغان را مسدود کند و تحویل اف-۳۵ به عربستان را به توافق عادی سازی پیوند بزند. اگر نیروی هوایی‌ای در منطقه علیه ایران در حال شکل‌گیری است، شاید پایگاه‌های آن نیز باید سامانه‌های ارتباطی مشترک با یکدیگر ایجاد کنند.

منتظر دولت بعدی باشید

ویژگی اصلی که رهبران را از شهروندان عادی متمایز می‌کند، توانایی تمیز دادن میان امر ضروری و امر جزئی است. یک روزنامه‌نگار می‌تواند صبح توبیتی در حمایت از سربازگیری خریدی‌ها (یهودیان ارتدوکس افراطی) بزند، ظهر خواهان نابودی حماس شود و عصر قانون اساسی مورد توافق همگانی را پیشنهاد دهد. اما نخست‌وزیران باید اولویت‌بندی کنند و وقتی در بالاترین سطح قرار دارید، گاهی اوقات «موضوع کم‌اهمیت‌تر» خود از اهمیت بالایی برخوردار می‌شود.

داستان سربازگیری خریدی‌ها در طول جنگ چنین بود. شنیدن اینکه اعضای ارشد حزب «یهودیت توراتی» در هفته اول جنگ با وزارت





ذخیره در حال ظهور است. وزیر دارایی میلیاردها بودجه سرازیر می‌کند. این مهم و اخلاقا درست است، اما به مشکل حاد کنونی ربطی ندارد. چرا مثلا خانواده‌ای که یکی از زوجین کار نمی‌کند، باید تخفیف قابل توجهی در مالیات شهرداری دریافت کند؟ من به بیکاران ناخواسته اشاره نمی‌کنم، بلکه به بیکاران خودخواسته توجه دارم. اگر می‌خواهید تورات بخوانید، آفرین بر شما. اما چرا سایر ساکنان شهرتان باید هزینه آن را بپردازند؟

پاسخ این است که احزاب خریدی ۱۸ کرسی در کنست فعلی دارند و اکثریت ائتلاف را سرپا نگه داشته‌اند. بدون آنها و به دلیل تلقی عمومی اینکه «هر کسی از بی‌بی بهتر است»، نتانیاهو دولتی نمی‌داشت و اسرائیل احتمالا به موفقیت‌های نظامی خود از بیروت تا تهران دست نمی‌یافت. اما با آنها، قانونی که سربازگیری واقعی خریدی‌ها را محقق کند نیز قابل اجرا نیست. قانون بیسموت این را نمایان می‌کند که تمام تحریم‌های اقتصادی به صورت فوری حذف می‌شوند. چه باقی ماند؟ ممنوعیت پرواز به خارج و ممنوعیت گواهینامه رانندگی؛ به طور خلاصه، تبدیل دقیق خواسته هر رئیس پشیوا از شاگردانش به قانون. تعریف «چه کسی خریدی است؟» به طور قابل توجهی آبیکی شده، الزام برای سربازان رزمی ناپدید شده، و نظارت به کمیته مشترک ارتش و خریدی‌ها سپرده شده که هر دو عضو آن تجربه فراوانی در کتمان حقیقت دارند. در دور قبلی مذاکرات، حتی سربازان دروزی برای پر کردن سهمیه‌ها به عنوان خریدی شمرده شدند.

این دولت نمی‌تواند یک قانون سربازگیری واقعی تصویب کند. حتی طرح کلی که در آستانه جنگ ایران در ژوئن مورد بحث قرار گرفت، یک فریب توافق شده بود؛ خریدی‌ها قصدی برای پایبندی به آن نداشتند و یولی ادلشتاین، رئیس وقت کمیته امور خارجی و دفاعی، قصدی برای قناعت به آن نداشت.

هیچ سازشی در کار نخواهد بود و چند سال دیگر، به لطف تغییرات جمعیتی، برای دور کردن کشتی اسرائیل از کوه یخ خیلی دیر خواهد شد.

دولت بعدی باید مستقیما در چشمان ماموریت خود نگاه کند، نه اینکه رو برگرداند. تا آن زمان، حمایت از قانون فعلی، خرید زمان برای ائتلافی در روزهای گرگ و میش خود است، آن هم با قیمتی غیرقابل تحمل برای جامعه اسرائیل.

چه کسی در راس است؟

فرض کنید نیرویی بیگانه در اسرائیل فرود می‌آید و با اسرائیلی‌های مخالف بنیامین نتانیاهو روبرو می‌شود. دستور می‌دهد: «مرا پیش رهبرتان ببرید.» آنها با چه کسی قرار ملاقات خواهند گذاشت؟ چه کسی در آستانه سال انتخاباتی، اردوگاه ضد نتانیاهو را رهبری، هماهنگ و هدایت می‌کند؟

اگر منظور اپوزیسیون پارلمانی است، رهبر بلامنازع آن یائیر لاپید است. اما در نظرسنجی‌ها، حزب «یش عتید» او روی عددی تک‌رقمی از کرسی‌ها گیر کرده است. در مورد اپوزیسیون سیاسی، رهبر در واقع نفتالی بنت است؛ رئیس بزرگترین حزب بلوک که برای بیش از یک سال است که در این جایگاه قرار دارد. اما آیا او مورد قبول همگان از یائیر گولان در جناح چپ تا آویگدور لیبرمن در جناح راست به شمار می‌رود؟ گادی آیزنکوت، برای مثال، مطمئن نیست که بنت رهبر مناسبی است، وگرنه تاکنون به او پیوسته بود.

البته اپوزیسیون بسیار موثرتری که در سال ۲۰۲۳ قدرت خود را نشان داد حضور دارد؛

راهبرد درست علیه نتانیاهو همیشه رویارویی مستقیم نیست. در واقع، تنها باری که او قدرت را از دست داد (در سال ۲۰۲۱)، زمانی بود که اصلا مشخص نبود چه کسی برای نخست‌وزیری علیه او رقابت می‌کند. اما تفاوتی میان عدم تمرکز و چندپارگی کامل وجود دارد. اگر بلوک ضد نتانیاهو می‌خواهد یک دروازه خالی را از دست بدهد، باید دقیقا همان طور که تاکنون رفتار کرده ادامه دهد.

اپوزیسیون خیابانی. رهبری آن در خیابان کایلان تل‌آویو است، اما حمایت از آن در سال ۲۰۲۵ در حال کاهش است.

پس شاید رهبر واقعی اپوزیسیون، دادستان کل گالی بهارو باشد؟ اگر بررسی کنید چه کسی موفق شده بیشترین تعداد اقدامات دولت را مسدود کرده یا به تاخیر بیندازد، عکس چه کسی در تظاهرات ضد دولتی حمل می‌شود، و چه کسی موضوع مقالات عجیب ستایش‌آمیز در رسانه‌های منتقد نتانیاهو است؛ دادستان کل قطعا در کنار رئیس دیوان عالی اسحاق آمیت و چند حقوقدان ارشد دیگر، آزمون را پاس می‌کند. به همین دلیل است که پس از رسوایی دادستان کل نظامی، جناح راست پیشروی کرد. وقتی اپوزیسیون تلوتلو می‌خورد، ائتلاف قوی‌تر می‌شود.

چنین تمرکزی از نیروها معمولا توده بحرانی لازم برای سرنگونی یک دولت را فراهم می‌کند. مشکل اینجاست که نیروها اصلا متمرکز نیستند. در نوامبر ۲۰۲۳، اولین نظرسنجی «مانو گوا» پس از شروع جنگ انجام شد. بلوک نتانیاهو تنها ۴۱ کرسی دریافت کرد؛ آماري که از دهه ۱۹۶۰ بی‌سابقه بود. در نوامبر ۲۰۲۵، این بلوک ۵۲ کرسی کسب کرده و نیمی از قدرت ازدست‌رفته خود را بازیافته و مسیرش ظاهرا رو به بالاست. در نظرسنجی نوامبر ۲۰۲۳، نتانیاهو در شایستگی برای نخست‌وزیری بالا پدید برابر بود. اکنون او دو برابر لاپید حمایت دریافت می‌کند. دو سال پیش، او ۱۶ درصد از بنی گانتز عقب بود؛ اکنون حتی زحمت چک کردن گانتز را نیز به خود نمی‌دهند. آنقدر که گانتز از رقابت دور افتاده است.

راهبرد درست علیه نتانیاهو همیشه رویارویی مستقیم نیست. در واقع، تنها باری که او قدرت را از دست داد (در سال ۲۰۲۱)، زمانی بود که اصلا مشخص نبود چه کسی برای نخست‌وزیری علیه او رقابت می‌کند. اما تفاوتی میان عدم تمرکز و چندپارگی کامل وجود دارد. اگر بلوک ضد نتانیاهو می‌خواهد یک دروازه خالی را از دست بدهد، باید دقیقا همان طور که تاکنون رفتار کرده ادامه دهد. اگر می‌خواهد جلوی زوال خود را بگیرد و دولتی جایگزین تولید کند، باید به زودی بر سر یک پیشنهاد و یک دستور کار به توافق برسد. لاپید می‌خواهد این کار را با هل دادن بنت به راست و گولان به چپ انجام دهد تا خودش دقیقا در مرکز بلوک قرار گیرد. خود بنت می‌خواهد فوراً با آیزنکوت متحد شود تا رودررو در برابر نتانیاهو بایستد.

در هر صورت، اگر آنها به تصمیمی نرسند، انتخابات ممکن است برای اپوزیسیون پیش از آنکه آغاز شده باشد، تمام شود. ■

نبض شریان‌های حیاتی مقاومت یمن

افزایش تنش در محیط یمن با تلاش همه‌جانبه برای بستن راه تسلیح انصارالله

باری ایرانی متعلق به شرکت «فارس قشم» نیز در ۲۷ اکتبر گذشته در همین مسیر و در حالی که حامل تجهیزات نظامی بوده، رصد شده است.

تلاش‌های سه‌جانبه برای قطع شریان‌های تسلیحاتی

از سوی دیگر، «موسسه ایتالیایی مطالعات سیاست بین‌الملل» در پژوهشی مفصل از گسترش بی‌سابقه شبکه‌های قاچاق مرتبط با انصارالله در خارج از سواحل یمن خبر داده است. این موسسه اشاره می‌کند که سواحل سومالی به‌طور فزاینده به عنوان سکوی عبور محموله‌های تسلیحاتی به یمن مورد استفاده قرار می‌گیرد و در این رابطه به داده‌های سازمان ملل استناد می‌کند که از همکاری روبه‌رشد میان انصارالله و جنبش «الشباب» سومالی در زمینه قاچاق، شامل تبادل حمایت لجستیکی و تاکتیکی‌های عملیاتی، حکایت دارد. این پژوهش همچنین از وجود مسیرهای قاچاق اضافی از طریق اریتره و جیبوتی به بنادر الحیدیه و الصلیف خبر می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که این گسترش منطقه‌ای نه‌تنها ساختار مسیرهای امداد نظامی جنبش را تغییر داده، بلکه به بازاریابی موازنه‌های قدرت در دو سوی دریای سرخ کمک کرده است.

گزارش‌های پیشین سازمان ملل نیز اشاره داشتند که انصارالله شبکه‌های قاچاق فرامرزی‌ای توسعه داده که امکان انتقال تسلیحات و قطعات حساس نظامی را از طریق خطوط دریایی و زمینی پیچیده یعنی از ایران به دریای سرخ و خلیج عدن با عبور از محورهای شرق آفریقا را فراهم می‌کند. این داده‌ها با گزارش‌های اخیر سودانی و اسرائیلی هم‌پوشانی دارد که از نقش فزاینده ساحل سودان، به‌ویژه بندر پورت سودان، در شبکه قاچاق منطقه‌ای پرده برداشته‌اند.

این گزارش‌ها مدعی‌اند که فرماندهان ارشد انصارالله در هفته‌های اخیر وارد پایگاه دریایی «فلامینگو» در شمال پورت سودان شده‌اند که به دلیل نزدیکی به خطوط کشتیرانی دریای سرخ اهمیت ویژه‌ای دارد و یکی از مهم‌ترین تاسیسات ساحلی نیروهای سودان به شمار می‌رود. بنا بر ادعای این منابع، از این پایگاه و بندر مجاور آن به‌عنوان یک نقطه اتکای لجستیکی استفاده می‌شود که امکان سازماندهی مجدد مسیرهای امداد و گشایش خطوط قاچاق جدید را پس از تنگ‌تر شدن حلقه محاصره دریایی بر مسیرهای سنتی (عمان و سومالی) فراهم می‌کند.

همچنین گزارش‌های دیگری تلویحا اشاره کرده‌اند که حملات به دو کشتی «اسکارلت ری» و «ابی» در سواحل سودان در جریان جنگ غزه، ممکن است با این فعالیت‌ها مرتبط باشد؛ به‌ویژه که بندر پورت سودان و امتداد ساحلی آن امکانات وسیعی برای استتار و بارگیری مجدد

به‌شکل چشمگیری توسعه یافته است، با دقت زیر نظر دارند و تمرکز ویژه‌ای بر شاخ آفریقا معطوف کرده‌اند. نکته قابل‌تأمل در این میان، وارد شدن نام بلاروس به این معادله است؛ در حالی که در سال‌های گذشته اتهامات عمدتا متوجه ایران، چین و روسیه بود. بر اساس ارزیابی‌های اسرائیل، ایران از بلاروس به‌عنوان پوشش جدیدی برای عملیات انتقال تسلیحات استفاده می‌کند؛ به‌ویژه پس از سلسله دیدارهای رسمی متقابل میان فرماندهان نیروی هوایی ایران و بلاروس در اوایل نوامبر گذشته. این هماهنگی بخشی از شبکه نفوذ روسی بلاروسی قلمداد می‌شود که تحرکات ایران را در منطقه تسهیل می‌کند.

در همین چارچوب، وب‌سایت عبری «نتزیو» مدعی شد که ایران در روزهای اخیر محموله‌های تسلیحاتی مبهمی را با استفاده از هواپیماهای ترابری نظامی بلاروسی متعلق به شرکت هواپیمایی «رادا» به دریای سرخ ارسال کرده است. این گزارش اشاره می‌کند که فرودگاه «مصوع» در اریتره به یک نقطه لجستیک کلیدی برای بارگیری و تخلیه تبدیل شده که امکان تغییر مسیر محموله‌ها را مستقیما به سوی یمن فراهم می‌کند.

این وب‌سایت با انتشار داده‌های ردیابی پروازها مدعی شد یکی از این هواپیماها در ۹ نوامبر در مینسک بوده، سپس راهی تهران شده و از آنجا در پروازی با پنهان‌کاری کامل به مقصدی نامعلوم رفته است. گزارش می‌افزاید که این هواپیما بعدا در حال حرکت به سمت سواحل یمن و سپس آفریقا رصد شده و پس از فرود در فرودگاه «مصوع»، از دید رادارها محو شده است؛ در حالی که یک هواپیمای ترابری نظامی دیگر نیز در کنار آن مشاهده شده بود. این نخستین پرواز از این دست نیست؛ اطلاعات منتشرشده و عملیات ردیابی نشان می‌دهد که یک هواپیمای

قطع شبکه‌های قاچاق سلاح به یمن در صدر دستور کار واشنگتن، تل‌آویو و پایتخت‌های خلیج فارس قرار گرفته است؛ آن هم در سایه توسعه توانمندی‌های «انصارالله» و پیچیدگی روزافزون مسیرهای امداد منطقه‌ای. «مبارزه با قاچاق سلاح» به یمن در راس اولویت‌های مشترک آمریکا، اسرائیل و کشورهای حاشیه خلیج فارس قرار گرفته است. هدف از این تکان، سلب برگ‌های برنده از این کشور و محروم کردن آن از به‌کارگیری موقعیت استراتژیکش در نبرد جاری منطقه است؛ به‌ویژه در شرایطی که ارزیابی‌های فزاینده نشان می‌دهد جنبش «انصارالله» در حال نزدیک شدن به رفع کاستی‌هایی است که در جریان جنگ پشتیبانی از غزه آشکار شد.

در هفته‌های اخیر، مراکز پژوهشی و رسانه‌های غربی، عربی و اسرائیلی فضای اطلاع‌رسانی را با سبلی از گزارش‌ها درباره «قاچاق» و راه‌های انسداد آن اشباع کرده‌اند. همزمان، اظهارات هشدارآمیز مقامات اسرائیلی درباره رشد توانمندی‌های این جنبش به صورت پیاپی منتشر می‌شود. تازه‌ترین نمونه، سخنان بنیامین نتانیاها، نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی است که یمن را به‌عنوان «جبهه تهدید بسیار خطرناک» برای اسرائیل طبقه‌بندی کرد و وعده داد که تل‌آویو اجازه توسعه توانمندی‌های نظامی یمن را نخواهد داد.

این تحولات در حالی رخ می‌دهد که به نظر می‌رسد دشمن عملا اجرای طرح‌هایی را که به‌دور از انتظار برای محاصره «انصارالله» ترسیم کرده بود، آغاز کرده است؛ با این باور که هزینه رها کردن این جنبش برای تسلیح و تقویت توان خود، بسیار گزاف‌تر از هزینه ورود به رویارویی پیش‌دستانه با آن است.

در همین راستا، اسرائیل و دیگر طرف‌های متخاصم با یمن، مسیرهای «قاچاق» را که می‌گویند



اراضی بیشتر یمن است. عربستان در سال ۲۰۱۷ حدود ۴۰ هزار کیلومتر مربع از اراضی منطقه «خرخیر» در صحرای ربع الخالی را به خاک خود ضمیمه کرد؛ اقدامی که نقض آشکار توافق نامه مرزی محسوب می‌شد؛ توافقی که بر اساس آن مرزها توسط کمیته‌های مشترک ترسیم شده و منطقه خرخیر و پادگان نظامی آن در نیمه سال ۲۰۰۴ توسط عربستان به طرف یمنی تحویل داده شده بود.

همچنین دیگر بر کسی پوشیده نیست که عربستان سودای دسترسی به دریای عرب را در سر دارد تا بتواند پروژه‌های استراتژیک به بن‌بست خورده خود را عملیاتی کند که برجسته‌ترین آنها کشیدن خط لوله نفت از خاک سعودی به بندر «نشطون» در دریای عرب است. شرکت «آرامکو» مطالعاتی برای این پروژه انجام داده بود، اما با مخالفت گسترده قبایل استان المهره مواجه شد و اجرای آن به تعویق افتاد.

از سوی دیگر، با رصد تحرکات سعودی در استان حضرموت، که با حمایت نظامی ریاض به سمت نوعی خودمختاری پیش می‌رود، به نظر می‌رسد عربستان در پی اجرای پروژه «کانال آبی سلمان» است؛ نه از طریق اشغال مستقیم، بلکه با جدا کردن حضرموت و قرار دادن آن تحت قیمومیت کامل. رسانه‌های سعودی پیش‌تر در سال ۲۰۱۶ از تکمیل گام‌های اجرایی برای مطالعه پروژه کانال دریایی که خلیج فارس را به دریای عرب متصل می‌کند، خبر داده بودند. بر اساس گزارش‌های آن زمان، «کانال سلمان» با طولی حدود ۱۰۰۰ کیلومتر (۶۰۰ کیلومتر در خاک عربستان و ۴۰۰ کیلومتر در خاک یمن، مشخصاً در استان‌های المهره و حضرموت)، بزرگترین آبراه مصنوعی تاریخ جهان خواهد بود. ■

همچنین دیگر بر کسی پوشیده نیست که عربستان سودای دسترسی به دریای عرب را در سر دارد تا بتواند پروژه‌های استراتژیک به بن‌بست خورده خود را عملیاتی کند که برجسته‌ترین آنها کشیدن خط لوله نفت از خاک سعودی به بندر «نشطون» در دریای عرب است. شرکت «آرامکو» مطالعاتی برای این پروژه انجام داده بود، اما با مخالفت گسترده قبایل استان المهره مواجه شد و اجرای آن به تعویق افتاد.

جدید بر خط صحرایی ادامه داده است؛ امری که به بازگشت تنش نظامی با نیروهای صنعا در الجوف منجر شده و در روزهای اخیر به سراسر نوار مرزی یمن-سعودی گسترش یافته است. یک منبع نظامی آگاه به «الاکسیر» تأیید کرد که نیروهای صنعا طی دو روز گذشته با گروه‌های وابسته به ریاض درگیر شده و توانسته‌اند بخش‌هایی از خطوط تماس را تحت کنترل درآورند. این منابع با اشاره به تداوم تلاش‌های این گروه‌ها برای پیشروی، از ادامه تنش نظامی میان طرفین خبر دادند.

حداکثرسازی منافع

ناظران در صنعا معتقدند که تحرکات نظامی اخیر در الجوف، بازتاب تمایل سعودی به حداکثرسازی دستاوردهای مداخله نظامی در یمن و اجرای دستورکارهای قدیمی برای تصرف

فراهم می‌کنند. منابع سودانی همچنین مدعی شده‌اند که ایران در اکتبر گذشته پهپادهای مدل «مهاجر ۶» و «ابابیل» را به یگان‌های نظامی ارتش سودان منتقل کرده است؛ اقدامی که در چارچوب همکاری‌هایی فراتر از جنگ داخلی سودان و در ارتباط مستقیم با شبکه‌های پشتیبانی نظامی انصارالله تفسیر می‌شود.

تحرکات سعودی در مرز

البته همه موارد به مبارزه با قاچاق تسلیحات توسط انصارالله محدود نمی‌شود و نبض تنش یمن در هفته‌های اخیر بالاتر رفته است. تحرکات نظامی عربستان سعودی در «خط صحرایی» (که از شرق استان الجوف یمن آغاز شده، با عبور از استان حضرموت به دورترین نقاط استان المهره در مرز با عمان می‌رسد) بار دیگر آتش تنش را در امتداد نوار مرزی سعودی-یمنی در محدوده استان الجوف شعله‌ور کرده است. نیروهای صنعا طی درگیری‌ها در دو هفته گذشته، تلاش گروه‌های وابسته به ریاض برای بازآرایی نیرو در نزدیکی خطوط تماس شرق این استان و ایجاد خطوط دفاعی در محور صحرایی (نزدیک به مناطق نفتی مرزی) را ناکام گذاشتند؛ مناطقی که به گفته فرماندهان نظامی سابق دولت عدن، ریاض پیش‌تر از رئیس‌جمهور مستعفی، عبدالربه منصور هادی، خواسته بود از آنها چشم‌پوشی کند.

تمرکز عربستان بر صحرای شرق الجوف پس از فتح این استان (با مساحتی حدود ۳۹،۴۹۵ کیلومتر مربع) به دست جنبش «انصارالله» در سال ۲۰۲۰، به شکل چشمگیری افزایش یافته است؛ رخدادی که در پی آن، سعودی شماری از فرماندهان نظامی وابسته به خود را به دلیل از دست دادن بیش از ۸۰ درصد خاک الجوف زندانی کرد. عربستان با بهره‌گیری از آتش‌بس شکننده‌ای که یمن سه سال است در آن به سر می‌برد، کوشیده تا با سازماندهی مجدد مهره‌های نظامی خود در این منطقه، تشکیلات نظامی سلفی با نام «نیروهای سپر وطن» (درع الوطن) ایجاد کند؛ نیرویی که در منطقه «الودیعه» آموزش دیده و به عنوان بازوی نظامی ریاض شناخته می‌شود.

طی دو سال گذشته، ریاض همین گروه‌ها را برای تحمیل حضور نظامی در استان‌های حضرموت و المهره گسیل داشته و شماری از تیپ‌های سلفی را نیز به شرق الجوف اعزام کرده تا مواضع استراتژیک واقع در خط صحرایی را بازپس گیرد. اگرچه صنعا این اقدامات را خصمانه و نشانه بی‌میلی ریاض به اجرای تعهدات صلح در یمن دانسته و از عربستان خواسته به این تحرکات پایان دهد و مظاهر اشغالگری را در خاک یمن برچیند، اما عربستان به تلاش‌های خود برای تحمیل واقعیت نظامی

هدف‌گیری ایرانی و شلیک یمنی

گروه‌های سایبری مرتبط با ایران نقش مهمی در آمادگی اطلاعاتی محور مقاومت داشته‌اند

CSO

تهدید آمازون اعلام کرده است و این رویدادها را نشانه افزایش استفاده از عملیات سایبری برای پشتیبانی از حملات فیزیکی دانسته است.

«ما معتقدیم که هدف‌گیری فیزیکی به واسطه فضای سایبر، به‌طور فزاینده در میان متخاصمان متعدد رایج خواهد شد»، سی‌جی موزس، مدیر ارشد امنیت اطلاعات آمازون، در پست وبلاگ خود با مستندسازی

واحد اطلاعات تهدید آمازون، فعالیت گروه‌های ایرانی را با حملات موشکی انصارالله مرتبط کرده و می‌گوید مدل‌سازی تهدیدات فناوری اطلاعات باید سناریوهای حملات فیزیکی بالقوه را نیز شامل شود. فعالیت‌های سایبری دو بازیگر تهدیدکننده مرتبط با ایران، نقشی کلیدی در حملات موشکی مهمی که پس از آن اتفاق افتاد ایفا کردند؛ همان‌طور که تیم گزارش

خود راه‌اندازی کرده بود، حاصل شد که پیوند مستقیم هر دو حمله را نشان می‌دهد.

هدف قرار دادن دوربین‌های مداربسته برای گردآوری اطلاعات در حمایت از عملیات نظامی، منحصر به ایران نیست. در می ۲۰۲۴، آژانس‌های اطلاعاتی آمریکا و چندین کشور ناتو در هشدارهای مشترک اعلام کردند که آژانس اطلاعات نظامی روسیه، به دوربین‌ها در مکان‌های کلیدی مانند نزدیکی گذرگاه‌های مرزی، پایگاه‌های نظامی و ایستگاه‌های راه‌آهن در اوکراین و کشورهای همسایه نفوذ کرده و هدف ردیابی حرکت مواد به اوکراین در چارچوب محموله‌های کمک بوده است. یکی از همکاران آمازون در این باره اشاره داشت: «برای جامعه امنیت سایبری، این پژوهش هم به عنوان یک هشدار و هم فراخوانی برای اقدام عمل می‌کند. مدافعان باید راهبردهای خود را برای رسیدگی به تهدیداتی که هم حوزه دیجیتال و هم فیزیکی را در بر می‌گیرند، تطبیق دهند. سازمان‌هایی که معتقد بودند برای بازیگران تهدیدکننده جالب نیستند، اکنون می‌توانند برای جمع‌آوری اطلاعات تاکتیکی هدف قرار گیرند.»

هدف‌گیری حمله فیزیکی با پشتوانه سایبری

آمازون به سازمان‌ها پیشنهاد می‌کند که مدل‌سازی تهدیدات خود را گسترش دهند تا در نظر بگیرند چگونه سامانه‌های فناوری اطلاعات به خطر افتاده آنها می‌توانند برای پشتیبانی از حملات فیزیکی استفاده شوند؛ به ویژه برای اپراتورهای زیرساخت‌های حیاتی، سامانه‌های دریایی، شبکه‌های نظارتی شهری و دیگر منابع داده‌ای که می‌توانند برای کمک به هدف‌گیری در عملیات فیزیکی به کار روند. آمازون برای عملیات سایبری‌ای که هدف آن تسهیل و ارتقای عملیات نظامی معمول است، اصطلاح «هدف‌گیری فیزیکی با پشتوانه سایبری» را ابداع کرده است. ■



اطلاعات درباره شناسایی، موقعیت، سرعت و مسیر یک کشتی با ایستگاه‌های ساحلی و سایر کشتی‌ها استفاده می‌کند. دستیابی به پلتفرم سامانه دریایی خودکار یک کشتی، به هرکدام این امکان را می‌دهد که کشتی‌های دیگر را نیز جست‌وجو کنند.

از آنجا که حوثی‌ها از سوی ایران حمایت می‌شوند و گروه مذکور نیز که مرتبط با دولت ایران شناخته شده، روزها پیش از حمله موشکی حوثی‌ها به دنبال داده‌های دریایی یک کشتی خاص بوده، آمازون معتقد است ارتباط «غیرقابل انکار» تلقی می‌شود. موزس یکی از همکاران آمازون در این باره گفت: «این مورد نشان می‌دهد چگونه عملیات‌های سایبری می‌توانند اطلاعات دقیقی را که برای انجام حملات فیزیکی هدفمند علیه زیرساخت‌های دریایی به عنوان جزء حیاتی تجارت جهانی و لجستیک نظامی مورد نیاز است، در اختیار متخاصمان قرار دهند.»

گروه «آب گل‌آلود»، دوربین‌های مداربسته و وعده

صادق ۳

آمازون همچنین شواهد اطلاعاتی پشتیبانی برای حادثه دیگری مرتبط با ایران که شامل جاسوسی سایبری و حملات موشکی بود، کشف کرد؛ حادثه‌ای که تاییدیه رسمی نیز دریافت کرده است.

پس از حملات آمریکا به تاسیسات هسته‌ای ایران در ژوئن، جمهوری اسلامی با پرتاب رگباری از موشک‌ها علیه اسرائیل واکنش نشان داد که شهرهایی چون تل‌آویو و قدس را هدف قرار داد. یک مقام پیشین امنیت سایبری اسرائیل ادعا کرد که عوامل ایرانی تلاش کردند به دوربین‌های نظارتی خصوصی دسترسی پیدا کنند تا اثرات حملات خود را ارزیابی و دقت آنها را بهبود بخشند. مدیریت ملی فضای سایبری اسرائیل نیز تقریباً در همان زمان به بلومبرگ تایید کرد که سامانه‌های مداربسته به طور فزاینده توسط هکرهای ایرانی هدف قرار گرفته‌اند. داده‌های آمازون نشان می‌دهد که گروه «آب گل‌آلود» تهدیدی مرتبط با شرکتی ایرانی که نقاب وزارت اطلاعات و امنیت ایران است، روزها پیش از حمله موشکی گسترده ایران علیه اسرائیل، به سرور به خطر افتاده‌ای حاوی تصاویر زنده مداربسته از قدس دسترسی پیدا کرد. دسترسی به سرور مداربسته به خطر افتاده از طریق زیرساخت سروری که این گروه در ماه می برای عملیات سایبری

این دو حادثه نوشت. «کنشگران دولت-ملتی به اثر چندبرابرکننده ترکیب شناسایی دیجیتال با حملات فیزیکی پی برده‌اند. این روند، نمایانگر تحولی بنیادین در جنگ است؛ جایی که مرزهای سنتی میان عملیات سایبری و فیزیکی در حال محو شدن است.»

اگرچه این رویداد در عصر جنگ ترکیبی پدیده‌ای نوظهور نیست، اما مستندات ارائه شده توسط آمازون، نگاه تازه‌ای به چگونگی پشتیبانی مستقیم حملات موشکی در دریای سرخ و اسرائیل توسط عملیات جاسوسی سایبری برای گردآوری اطلاعات شناسایی اهداف ارائه می‌دهد.

گروه «امپریال کیتن» به سامانه دریایی کشتی‌های دریایی نفوذ کرد. یکی از حملات فیزیکی که آمازون توانست با عملیات سایبری مرتبط کند، اوایل فوریه ۲۰۲۴ روی داد؛ زمانی که حوثی‌های یمن موشک‌هایی را به سوی یک کشتی تجاری در دریای سرخ شلیک کردند که بخشی از یک کمپین برای مختل کردن کشتیرانی در منطقه به شمار می‌رفت.

این حمله ناموفق بود و فرماندهی مرکزی ایالات متحده در ۱ فوریه گزارش داد که دو موشک شلیک شده توسط حوثی‌ها به آب برخورد کرد بدون آنکه به کشتی اصابت کند و هیچ جراحت یا آسیبی گزارش نشد. اما داده‌های اطلاعات تهدید آمازون اکنون نشان می‌دهد که یک گروه با تهدید پیشرفته و پایدار معروف به «امپریال کیتن» روزها پیش از آن حادثه داده‌های مکانی سامانه شناسایی خودکار همان کشتی را جست‌وجو کرده بود.

این گروه سایبری که حداقل از سال ۲۰۱۷ فعال است و با نام‌های «پوسته لاک‌پشت» یا «TA۴۵۶» نیز شناخته می‌شود، بازیگر تهدیدمحوری است که گمان می‌رود بخشی از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران باشد. این گروه در طول سال‌ها صنعت دریایی، از جمله کشتی‌سازی و سازمان‌های لجستیک کشتیرانی را در کنار صنایع دیگری همچون دفاعی، فناوری، مخابرات و انرژی هدف قرار داده است.

بنا به گزارش آمازون، این گروه در دسامبر ۲۰۲۱ به پلتفرم سامانه شناسایی یک کشتی نفوذ کرد و در سال ۲۰۲۲ حملات خود را علیه سامانه‌های اضافی کشتی‌ها دنبال کرد که از جمله دسترسی به دوربین‌های مداربسته داخل یکی از کشتی‌ها را نیز شامل می‌شد. این پلتفرم سامانه دریایی خودکاری است که از رادیو برای تبادل

پس از حملات آمریکا به تاسیسات هسته‌ای ایران در ژوئن، جمهوری اسلامی با پرتاب رگباری از موشک‌ها علیه اسرائیل واکنش نشان داد که شهرهایی چون تل‌آویو و قدس را هدف قرار داد. یک مقام پیشین امنیت سایبری اسرائیل ادعا کرد که عوامل ایرانی تلاش کردند به دوربین‌های نظارتی خصوصی دسترسی پیدا کنند تا اثرات حملات خود را ارزیابی و دقت آنها را بهبود بخشند.



* سربازان آمریکایی در حال عبور از رودخانه یخی دلاور در شب کریسمس ۱۷۷۶، اثر امانوئل لوتز

استنباط ترامپی

«در دوم دسامبر سال ۱۸۲۳، اصل حاکمیت آمریکا در قالب متنی جاودانه شد؛ زمانی که رئیس‌جمهور جیمز مونرو در برابر ملت حقیقت ساده‌ای را اعلام کرد که در طول اعصار طنین‌انداز شده است: ایالات متحده هرگز در دفاع از میهن، منافع یا رفاه شهروندانش تردید نخواهد کرد. امروز، دولت من با افتخار این تعهد را تحت «استنباط ترامپی» جدید از دکتترین مونرو تجدید می‌کند؛ اینکه مردم آمریکا، نه کشورهای خارجی و نهادهای جهانی‌گرا، همیشه سرنوشت خود را در نیمکره‌ما کنترل خواهند کرد.»

این بخشی از پیامی است که کاخ سفید تحت عنوان «پیام رئیس‌جمهور به مناسبت سالگرد دکتترین مونرو» مورخ ۲ دسامبر ۲۰۲۵ منتشر کرده است. در تاریخ سیاسی جهان، برخی اسناد صرفاً سیاست‌ها را اعلام نمی‌کنند، بلکه روح جهت‌گیری یک کشور در صحنه جهانی را روشن می‌نمایند. «دکتترین مونرو»، که در دسامبر ۱۸۲۳ در قالب پیامی به کنگره ارائه شد، چنین سندی بود؛ شناسنامه ژئوپلیتیک ایالات متحده که با آن، هم رسماً خود را از بازی‌های قدرت اروپایی کهن جدا می‌کرد و هم قاره آمریکا را به عنوان حوزه نفوذ انحصاری خود تعریف می‌نمود. این دکتترین که در آغاز یک سپر دفاعی هوشمندانه بود، در طول زمان تکامل یافت و منطق آن از مرزهای قاره فراتر رفت تا به الگویی برای مداخله‌گرایی جهانی آمریکا در قرن بیستم بدل شود.

در بخشی از این پیام که در بخش سند شماره ششم کرانه آن را بازنشر کرده‌ایم می‌خوانیم: «به حکم صراحت و روابط دوستانه‌ای که میان ایالات متحده و قدرت‌های اروپایی وجود دارد، وظیفه خود می‌دانیم اعلام کنیم که هر تلاشی از سوی آن‌ها برای گسترش نظامشان به هر بخشی از این نیمکره را برای صلح و امنیت خود خطرناک تلقی خواهیم کرد. ما در مستعمرات یا وابستگان کنونی هیچ قدرت اروپایی دخالت نکرده و نخواهیم کرد. اما در مورد دولت‌هایی که استقلال خود را اعلام کرده و آن را حفظ کرده‌اند و ما نیز استقلالشان را پس از بررسی‌های دقیق و بر اساس اصولی عادلانه به رسمیت شناخته‌ایم، هرگونه مداخله از سوی هر قدرت اروپایی به قصد سرکوب آن‌ها

یا کنترل سرنوشتشان را مستقیماً نمایش نگرشی غیردوستانه علیه ایالات متحده تلقی خواهیم کرد.»

از ماه‌های ابتدایی شروع به کار دولت دوم ترامپ، تحلیل نوع سیاست‌ورزی او همواره یک کاندیدای جدی داشته و آن توضیح بر اساس دکتترین مونرو بوده است. در هفته‌های اخیر اصرار دولت آمریکا بر رویارویی با کشورهای آمریکای جنوبی و در رأس آن‌ها ونزوئلا، این ایده را بیش از پیش پررنگ کرده است. آمریکای ترامپ در صدد است که هژمونی خود را بر نیم‌کره غربی احیا کند، فلذا حضور هیچ قدرت خارجی را در این منطقه نمی‌پذیرد. این قدرت خارجی در زمان مونرو، قدرت‌های اروپایی بودند و در زمان ترامپ، چین و روسیه.

ترامپ در ادامه یادداشت خود این گونه می‌نویسد: «در قرون پس از آن، دکتترین حاکمیت رئیس‌جمهور مونرو قاره‌های آمریکا را در برابر کمونیسم، فاشیسم و تعرض خارجی محافظت کرده است، و من به عنوان چهل و هفتمین رئیس‌جمهور ایالات متحده، با افتخار این سیاست دیرینه را دوباره تأکید می‌کنم. از زمان تصدی من، من به صورت تهاجمی سیاست «آمریکا اول»، صلح از طریق قدرت را دنبال کرده‌ام. ما دسترسی ممتاز ایالات متحده از طریق کانال پاناما را احیا کردیم. ما در حال بازتأسیس برتری دریایی آمریکا هستیم. ما در حال مختل کردن روش‌های غیربازاری در زنجیره تأمین و بخش‌های لجستیکی بین‌المللی هستیم. دولت من همچنین جریان مواد مخدر مرگبار از طریق مکزیک را متوقف می‌کند، هجوم بیگانگان غیرقانونی در امتداد مرز جنوبی ما را پایان می‌دهد و شبکه‌های مواد مخدر-تروریستی را در سراسر نیمکره غربی از هم می‌پاشد... دکتترین مونرو، که با استنباط ترامپی من دوباره نیرو گرفته، زنده و پویاست و رهبری آمریکا با قدرتی بی‌سابقه در حال بازگشت است.»

با این وجود اما برخی تحلیلگران این ژست ترامپ را ریاکارانه می‌دانند. لابی اسرائیلی که در زمان ترامپ قدرتی روزافزون پیدا کرده است، در بسیاری از تصمیم‌سازی‌های دولت آمریکا دخالت مستقیم دارد. در پرونده این شماره و شماره بعد مطالبی را پیرامون یهودیان حول ترامپ ارائه می‌کنیم. این که ترامپ بخواد چین و روسیه را از کشورهای آمریکای لاتین دور کند یک بحث است، اما آیا اراده‌ای برای بیرون راندن صهیونیست‌ها از دولت ایالات متحده هم دارد؟ ■

می شود. نمی توانید بفهمید کدام خوک است و کدام انسان. آن ها در هم ادغام شده اند. به عبارت دیگر، جنبشی که خوک ها رهبری می کردند کاملاً فاسد شده و به نسخه ای از همان چیزی تبدیل شده که ادعا می کرد با آن مبارزه می کند.

البته اورول این را برای توصیف رهبری شوروی نوشت. آن ها یک طبقه اشرافی را سرنگون کردند، اما در نهایت نسخه خودشان از حاکمیت را ساختند. اما این واقعاً توصیف کننده تقریباً تمام سازمان های بشری است. مگر اینکه محتاط و متفکر باشید و عادت مداوم به تکرار بلند اصول خود را داشته باشید، وگرنه با گذشت زمان، اکثر سازمان های انسانی به طور طبیعی دقیقاً شبیه همان نیرویی می شوند که در ابتدا برای مبارزه با آن تأسیس شده بودند. آن ها به ضد خود و معکوس نیت اولیه شان تبدیل می شوند. معمولاً ماجرا این گونه پیش می رود.»



یهودیان ترامپ

قسمت اول: پشت پرده حیرت انگیز ماگا و دنیای مخفی کاخ سفید

این پرسش به وجود می آید که «خوک» مورد نظر تاکر کارلسون در جنبش ماگا کیست؟ او نامی نبرد، اما همه می دانند این فرد ترامپ است. آن ها معتقدند ترامپ به مأموریت اولیه خیانت کرده و آرمان های انقلابی ماگا را رها کرده است.

● Guancha

در واقعیت، استراتژیست هایی مانند استیو بَین، مرشد معنوی ماگا، این موضوع را به خوبی می دانند. او در یکی از پادکست های اخیر خود خطاب به شنوندگان بدنه اصلی گفت: «آیا نگفتم که ترامپ کامل نیست؟ او واقعاً ابزاری ناقص است، اما وسیله ای است که توسط مشیت الهی انتخاب شده است. بدون او شما هیچ چیز نخواهید داشت.» آن ها از روز اول می دانستند که ترامپ یک بسازوفروش میلیاردی نیویورکی است که در جوانی با نخبگان مختلف حزب دموکرات معاشرت داشته و همواره از نظر آرمان و باور دچار نقص بوده است. او برای ماگا صرفاً یک ابزار است. در دوران پساترامپ، ماگا به جانشینان جدیدی نیاز خواهد داشت.

اما این شکاف از کجا آغاز شد؟ از دو رویداد. اولی تصمیم ترامپ برای همکاری با اسرائیل جهت بمباران ایران بود. این باعث شد مخاطبان ماگا با وحشت ببینند که ترامپ تقریباً به طور کامل تحت کنترل اسرائیل است. دیپلماسی ترامپ «اول آمریکا» نبود، بلکه «اول اسرائیل» بود. تا جایی که پای اسرائیل در میان نباشد اوضاع خوب است، اما به محض اینکه پای اسرائیل وسط می آید، منافع اسرائیل در اولویت قرار می گیرد.

رویداد دوم پرونده ایستین بود. مردم متوجه شدند که ترامپ اصلاً تمایلی به انتشار اسناد پرونده ایستین ندارد و به هر طریقی مانع آن می شود. در

نشسته و ورق بازی می کنند. در طول رمان، خوک ها حیوانات مزرعه را در شورش علیه انسان ها رهبری کرده اند. رهبری انسان ها بی رحمانه، خودسرانه و حریصانه بود و مزرعه را تقریباً نابود کرده بود. حیوانات دست جمعی قیام کردند تا آنچه متعلق به خودشان بود، یعنی ابزار تولید را پس بگیرند. آن ها قصد داشتند ثمره کار را عادلانه تقسیم کنند؛ قرار بود همه چیز منصفانه باشد و اوضاع عالی شود. خوک ها به طور طبیعی به بالای سلسله مراتب رسیدند چون باهوش ترین بودند. پس از آن ها اسب های ثابت قدم، گاوهای خوش خیم و زودباور و بقیه قرار گرفتند. بنابراین وظیفه مذاکره با انسان ها (صاحبان قبلی مزرعه) بر عهده خوک ها افتاد. البته آن ها از انسان ها متنفر بودند. انسان ها دشمن علنی آن ها بودند. اما در آن صحنه آخر، حیوانات دیگر بیرون خانه جمع شده اند و بینی هایشان را به شیشه پنجره چسبانده اند، در حالی که خوک ها داخل نشسته اند و عملاً با انسان ها مشغول خوش گذرانی و مهمانی هستند. برای لحظه ای، تشخیص آن ها از هم غیرممکن

حدود دو هفته گذشته، دونالد ترامپ تحت فشار سیاستمداران جمهوری خواه، رهبران فکری جنبش ماگا و پایگاه رأی دهندگان اصلی خود، ناچار شد چرخشی بزرگ انجام دهد و از رأی گیری کنگره برای انتشار پرونده های جفری اپستین حمایت و در نهایت نیز مصوبه کنگره را امضا کند. پرونده اپستین بار دیگر به مرکز صحنه سیاسی آمریکا بازگشته و توجه جهانیان را به خود جلب کرده است.

در اواخر اکتبر، تاکر کارلسون، از رهبران فکری تأثیرگذار ماگا، در برنامه گفت و گو محور خود از مارجوری تیلور گرین، سیاستمدار برجسته ماگا، دعوت کرد. این دو نفر درباره مأموریت اولیه و اهداف اصلی ماگا و نفوذ یهودیان و اسرائیل در سیاست آمریکا صحبت کردند و در عین حال، بدون ذکر نام، انتقادات تندی را متوجه ترامپ ساختند. هر دو نفر نفوذ بسیار زیادی بر بدنه اصلی طرفداران ترامپ دارند. در این گفت و گو، تاکر کارلسون به کتاب «قلعه حیوانات» اثر جورج اورول اشاره کرد. در اینجا بخشی از آن را نقل می کنیم:

تاکر کارلسون: «در قلعه حیوانات صحنه ای وجود دارد؛ این آخرین صحنه آن رمان مشهور جورج اورول است که به اندازه ۱۹۸۴ از آن یاد نمی شود، اما از جهاتی بهتر نوشته شده است. در این صحنه، خوک ها و انسان ها دور یک میز

بود که دو حزب در این مورد تا این حد هم‌نظر بودند.

این موضوع باعث شد مشتاق‌تر شوم تا قضیه را بفهمم.

اما فکر می‌کنم اعتراض اصلی من، که در برنامه هم گفته‌ام، به این ادعاست که نومحافظه‌کاری و اسرائیل هیچ ربطی به ویژگی یهودی، هویت یهودی و مذهب یهودی ندارد. چون کاملاً واضح است که دولت اسرائیل و نومحافظه‌کاران عمیقاً تحت تأثیر آن هویت ملی هستند و وفاداری آن‌ها به اسرائیل دقیقاً از همین‌جا ناشی می‌شود. طرح «اسرائیل بزرگ»، ناسیونالیسم «خون و خاک» اسرائیل و امثال این‌ها همگی از یهودیت به عنوان یک مذهب ملی‌گرانشات می‌گیرد.

در مورد مسئله خاص نومحافظه‌کاران، نومحافظه‌کاری از کجا آمد؟ از گروهی از چپ‌گرایان یهودی نشأت گرفت که پس از غافلگیری در جنگ یوم کیپور، تفکرشان به سمت رئالیسم چرخید.

بنابراین حتی برای جامعه آمریکا هم موارد بالا هرگز یک امر عمومی و دانسته‌شده نبوده است، اما این حقایق به تدریج برای مردم آشکار می‌شود و با توجه به گرایش فرهنگی آمریکایی‌ها، به محض باز شدن، به سرعت به تئوری‌های توطئه بزرگ‌تری تبدیل خواهد شد. پرونده آپستین، حمله آمریکا به ایران، نسل‌کشی غزه؛ همه این‌ها در حال شتاب بخشیدن به شکل‌گیری این تئوری هستند.

در نهایت، مردم نگاهشان را به حلقه مرکزی ترامپ معطوف می‌کنند و با اندکی تحقیق، متوجه حضور نامتناسب یهودیان در آن می‌شوند. شاید کسی بگوید، مگر در کابینه بایدن هم یهودیان زیادی نیستند؟ آنتونی بلینکن، جنت پلن و ... و مگر یهودیان عمدتاً از حزب دموکرات حمایت نمی‌کنند؟ اما تفاوتی وجود دارد؛ یهودیان ترامپ، یهودیان جمهوری خواه هستند. آن‌ها یهودیان سکولار، لیبرال، منتقد اسرائیل یا حتی همدل با فلسطین که مشتاق سیاست‌های چپ‌گرایانه (از جمله سوسیالیسم) باشند، نیستند. یهودیان ترامپ، یهودیان راست‌گرا، ارتدوکس، صهیونیست، نومحافظه‌کار و دارای پیوندهای عمیق با جامعه یهودی و دستور کار اسرائیل و گروه‌های لابی‌گر هستند یا بهتر بگوییم، آن‌ها خود لابی اسرائیل هستند.

بدنه ماگا با وحشت کشف خواهد کرد که کابینه ترامپ واقعاً توسط یهودیان اداره می‌شود. بسیاری از طرفداران ماگا از قبل معتقد بودند که حزب دموکرات توسط نخبگان یهودی (امثال آپستین، لری سامرز و ...) کنترل می‌شود، اما فکرش را نمی‌کردند که جمهوری خواه پوپولیست راست‌گرا و مدعی «اول

اخیراً بسیار مشهور شده است؛ همه آن‌ها این دیدگاه را دارند: رهبر ماگا ترامپ است. حلقه اطرافیان ترامپ، درست مانند نخبگان سیاسی حاکم بر آمریکا، به طور کامل توسط یهودیان تسخیر شده است. و از آنجا که ترامپ به عنوان یک بسازوبفروش در نیویورک (یکی از شهرهایی که بیشترین جمعیت یهودی جهان را دارد) تمام‌وقت با بسازوبفروش‌های یهودی، نخبگان مالی و حقوقی یهودی معاشرت داشته، عمیق‌تر از هر کس دیگری مورد نفوذ قرار گرفته است. آن‌ها معتقدند ترامپ دارای روسیه نیست، چه رسد به چین. او سرمایه و دارایی اسرائیل است.

در سیاست راست‌گرایی آمریکا، انتقاد از رهبر ماگا و رئیس‌جمهور ترامپ و همزمان نشان‌رفتن انگشت اتهام به سوی یهودیان و اسرائیل و شکستن تابوی یهودی‌ستیزی، کاری بسیار دشوار است. در آمریکا، همین که تأکید کنید اسرائیل و یهودیان در لابی‌گری و تأثیرگذاری بر سیاست خارجی آمریکا برای حمایت بیشتر از اسرائیل نقش دارند، یهودی‌ستیز تلقی می‌شوید. با این حال، مرزها دائماً در حال شکسته شدن هستند و صحبت‌های مردم روز به روز علنی‌تر می‌شود.

یهودیان ترامپ، یهودیان راست‌گرا، ارتدوکس، صهیونیست، نومحافظه‌کار و دارای پیوندهای عمیق با جامعه یهودی و دستور کار اسرائیل و گروه‌های لابی‌گر هستند یا بهتر بگوییم، آن‌ها خود لابی اسرائیل هستند. بدنه ماگا با وحشت کشف خواهد کرد که کابینه ترامپ واقعاً توسط یهودیان اداره می‌شود.

در اینجا آپستین کلید ماجرا و کاتالیزور اصلی است. در اواسط نوامبر، تاجر کارلسون در گفت‌وگویی با نیک فونتنس (راست‌گرای نسل زد) اشاره کرد که در سال ۲۰۱۷، زمانی که سال اول دانشگاه بود، با تحقیق در مورد عراق برای اولین بار این دنیای مخفی به رویش باز شد:

«با تحقیقات عمیق‌تر متوجه شدم که پشت جنگ عراق چهره‌های یهودی نومحافظه‌کار (نئوکان) زیادی حضور دارند. سیستم کمک‌های خارجی بسیار خاص بود و گروه لابی‌گری قدرتمندی مثل کمیته روابط عمومی آمریکا و اسرائیل موسوم به ای‌پک (AIPAC) وجود داشت و عجیب

حالی که بدنه ماگا و عموم مردم آمریکا (۸۰ تا ۹۰ درصد) معتقدند آپستین نماد فاسدترین نخبگان سطح بالای آمریکاست و این اسناد باید منتشر شود تا دنیا حقیقت را بداند. ترامپ که در ابتدا به نخبگان و ساختار حاکم حمله می‌کرد و مشتاق ترویج انواع تئوری‌های توطئه بود، پس از رسیدن به قدرت، در کمال تعجب در سمت مقابل ایستاد و شروع به محافظت از پرونده‌های آپستین کرد. بدنه طرفداران او این را خیانتی بزرگ تلقی کردند. علاوه بر این، مردم از طریق اسنادی که بعداً منتشر شد دریافتند که رابطه ترامپ و آپستین بسیار نزدیک‌تر از آن چیزی بوده که تصور می‌کردند؛ از جمله حضور آپستین در شبکه‌ای عظیم از روابط (که عمدتاً نخبگان یهودی بودند) و آگاهی ترامپ از تعرضات آپستین به زنان و حتی احتمال مشارکت مستقیم در آن.

در این لحظه بدنه اصلی متوجه شد که ترامپ تبدیل به یک «خوک» شده است؛ همان خوک که تاجر کارلسون گفت و همان خوک که در «قلعه حیوانات» اورول بود. اما این خوک با چه کسانی مشغول خوردن و نوشیدن و خوش‌گذرانی است؟ البته که با نخبگان ساختار حاکم یا هسته حاکمیت (The Establishment)؛ یعنی شرکت‌های بزرگ، سرمایه‌داران کلان، صاحبان منافع، قدرتمندان و بالاترین لایه حاکم بر آمریکا.

در این میان یک خط اصلی وجود دارد و آن یهودیان هستند. به طور دقیق‌تر، یهودیان محافظه‌کار و شبکه‌ای کامل که ارتباطات نزدیکی با جامعه یهودیان و اسرائیل دارند. انسان‌ها همیشه دوست دارند برای مسائل پیچیده پاسخ‌های ساده پیدا کنند. در جامعه غربی، پاسخ ساده برای توضیح همه چیز معمولاً «یهودیان» است؛ اینکه نخبگان یهودی در حوزه‌های مالی، صنعتی، رسانه‌ای، دانشگاهی و سیاسی وجود دارند که بر آمریکا حکومت می‌کنند، از طریق آمریکا بر جهان تأثیر می‌گذارند و در نهایت به اسرائیل خدمت می‌کنند. البته چنین تفکری در جامعه غربی به عنوان یهودی‌ستیزی کلاسیک شناخته می‌شود و هیچ فرد تحصیل‌کرده‌ای مایل به پذیرش یا نزدیکی به چنین دیدگاهی نیست و آن را یک تئوری توطئه سخیف می‌داند.

اما اگر به تاریخ با دقت نگاه کنیم، پرونده آپستین را باز کنیم، سیاست ترامپ در قبال ایران را بررسی کنیم و سپس لایه‌های روابط ترامپ را که شامل روابط سال‌های دور او با آپستین و دنیای مخفی پشت سر آپستین است بشکافیم، درمی‌یابیم که چنین ادعاهایی بی‌دلیل نیستند و اتفاقاً شایسته بررسی جدی‌اند.

این موضوع اکنون به اجماع رهبران فکری محافظه‌کار یا ماگا در آمریکا تبدیل شده است. چه تاجر کارلسون، چه مارجوری تیلور گرین، چه چارلی کرک که چندی پیش مورد حمله قرار گرفت، و چه نیک فونتنس، اینفلوئنسر راست‌گرای افراطی که



مذاکرات صلح اسرائیل و حماس را پیش ببرند که در نهایت منجر به آتش‌بس غزه و آزادی گروگان‌ها شد. در تمام این فرایند، وزارت خارجه مارکو روبریو قطعاً در حاشیه بود و تیم دو نفره کوشنر و ویتکاف کاملاً هدایت و کنترل اوضاع را در دست داشتند. در این دور از بازی، یهودیان واشنگتن بر یهودیان اسرائیل دست بالا را داشتند؛ جرد و ویتکاف به نتانیاهو کمک کردند تا حداقل جلوی راست‌گرایان افراطی و دیوانه اسرائیل را بگیرد و ترتیبات آتش‌بس فعلی را بپذیرد. در عین حال، آن‌ها عملاً راهکار «دو دولتی» را وتو کردند و اجازه دادند اسرائیل از ماجرای نسل‌کشی غزه قسر در برود و به یک توافق مرحله‌ای نسبتاً خوب دست یابد.

جامعه یهودیان بسیار خشنود است. ترامپ بزرگترین سرمایه آن‌ها است. تلاش‌های لابی یهود، مشاوران اطراف ترامپ و خانواده کوشنر (نماینده یهودیان ارتدوکس که به خانواده ترامپ نفوذ کردند) در این سال‌ها بی‌پایه نبوده است. برای ماگا، همه چیز تنها این را ثابت می‌کند که طبقه حاکم آمریکا توسط یهودیان کنترل می‌شود. رأی‌دهندگان در ابتدا جمهوری خواهان ماگا را انتخاب کردند تا تنها نفوذ یهودیان چپ‌گرا را - که سوسیالیسم و مارکسیسم فرهنگی DEI را ترویج می‌کردند - پاک‌سازی کنند، اما فکرش را نمی‌کردند که وقتی کار به دست ترامپ بیفتد، کنترل اوضاع به دست یهودیان واقعاً راست‌گرا و واقعاً طرفدار اسرائیل بیفتد.

این در واقع ناشی از ناآگاهی مردم است. آن‌ها نمی‌دانند که بهانه حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر که تمام روندهای تاریخی را تغییر داد، حمایت بیش از حد آمریکا از اسرائیل بود که نتیجه عکس داد؛ آن‌ها نمی‌دانند که نتوکان‌هایی که اکثریت قاطعشان روشنفکران یهودی بودند، سیاست خارجی کاخ سفید را ربودند و جنگ‌های افغانستان و عراق را طراحی کردند و جهان را برای همیشه تغییر دادند. و همه این‌ها در داخل حزب جمهوری خواه رخ داد. نتوکان‌های یهودی (ایروینگ کریستول، ریچارد پِرل، پِل ولفوویتز) در جوانی دموکرات بودند و تنها پس از ناامیدی از حزب دموکرات به جمهوری خواهان پیوستند و از حزب جمهوری خواه به عنوان ابزاری برای پیشبرد ایده‌های سیاست خارجی خود استفاده کردند. بنابراین گردانندگان اصلی همیشه همین گروه بوده‌اند.

ادامه دارد... ■

تمام عیار است؛ کسب پول، مهارت‌های تخصصی، شبکه و منابع از یهودیان. در مقابل، یهودیان در سطح فردی پاداش شغلی و در سطح جمعی حمایت از سیاست‌های یهودیان و اسرائیل را دریافت می‌کنند. با حضور در نیویورک، خانواده ترامپ چنان عمیق وارد بازی شدند که مستقیماً با یهودیان وصلت کردند؛ دختر محبوبش ایوانکا با جرد کوشنر، سرمایه‌گذار املاک یهودی ازدواج کرد. در ابتدا ترامپ چندان راضی به این وصلت نبود، زیرا خانواده کوشنر یهودیان ارتدوکس بودند و می‌خواستند ایوانکا تغییر دین دهد، که ترامپ در ابتدا تمایلی نداشت. اما بعداً ایوانکا به خاطر عشق و ازدواج اصرار به گرویدن به یهودیت کرد و ترامپ که عاشق دخترش بود چاره‌ای جز پذیرش نداشت. این باعث شد ترامپ پدر همسر یک یهودی شود و سه نوه او همگی یهودی ارتدوکس باشند و بدین ترتیب خانواده ترامپ پیوند خونی واقعی با جهان یهود برقرار کرد. می‌توان تصور کرد که تأثیر داشتن چنین پیوند خونی‌ای با نداشتن آن کاملاً متفاوت است. وقتی دختر خودتان با یک یهودی ازدواج می‌کند و یهودی می‌شود، طبیعتاً شما هم بیشتر با فرهنگ یهودی و آرمان اسرائیل هم‌ذات‌پنداری می‌کنید.

اگر برنی سندرز رئیس‌جمهور می‌شد، اولین رئیس‌جمهور یهودی آمریکا بود؛ اگر کامالا هریس رئیس‌جمهور می‌شد، اولین «آقای اول» یهودی (شوهرش) را داشتیم. اما در واقع نیازی نیست؛ یهودیان می‌توانند در نظر بگیرند که خانواده اول آمریکا (خانواده ترامپ) همین حالا هم با یهودیان پیوند خونی دارد. ترامپ قطعاً سرمایه یهودیان و سرمایه اسرائیل است.

جرد کوشنر به عنوان داماد، نقش بسیار مهمی در دولت ترامپ ایفا کرد. در دور اول، ترامپ با دور زدن وزارت خارجه، امور خاورمیانه را تمام‌وکمال به او سپرد. کوشنر پیش‌برنده اصلی «پیمان ابراهیم» بود که منجر به عادی‌سازی روابط اسرائیل با چندین کشور عربی، به رسمیت شناختن بیت‌المقدس به عنوان پایتخت اسرائیل توسط ترامپ و انتقال سفارت شد و جایگاه ژئوپلیتیکی اسرائیل را در خاورمیانه و جهان به شدت ارتقا داد.

در پایان دور اول، ترامپ درگیر جنجال‌های تقلب در انتخابات و شورش کنگره شد. ایوانکا نظر متفاوتی داشت و جرد هم از سیاست فاصله گرفت تا روی نقد کردن روابط سیاسی خاورمیانه‌ای‌اش تمرکز کند و میلیاردها دلار از صندوق‌های ثروت ملی کشورهای عربی دریافت کرد و مشغول سرمایه‌گذاری شد؛ این زوج از سیاست فاصله گرفتند. در دور دوم ترامپ، جرد کوشنر هیچ سمت رسمی ندارد، اما به دلیل بروز معضل تاریخی جنگ غزه، ترامپ دوباره از دامادش خواست وارد میدان شود. او از جرد و یکی دیگر از دوستان نزدیکش که بسازوبفروش یهودی نیویورکی است، یعنی استیو ویتکاف خواست تا

آمریکا که خودشان انتخاب کرده‌اند نیز توسط یهودیان کنترل شود.

در اینجا باید درباره دیدگاه شخص دونالد ترامپ نسبت به یهودیان نیز صحبت کنیم. این غول املاک و مستغلات و برنامه‌های سرگرمی که اهل محله کوئینز نیویورک است، تمام دوران حرفه‌ای خود را عمیقاً در تجارت، امور مالی، رسانه و محافل اجتماعی یهودیان گذرانده است. چه در معاملات املاک منهن، چه در بازار سرمایه و مالی، چه در رسانه و حقوق و حتی سرگرمی (پیدا کردن دختران جوان)، ترامپ همیشه در محاصره گروهی از یهودیان بسیار بانفوذ بوده است. این باعث شده که او از همان ابتدا تحت تأثیر شیوه عمل و ارزش‌های تاجران یهودی قرار گیرد.

جرد کوشنر به عنوان داماد، نقش بسیار مهمی در دولت ترامپ ایفا کرد. در دور اول، ترامپ با دور زدن وزارت خارجه، امور خاورمیانه را تمام‌وکمال به او سپرد. کوشنر پیش‌برنده اصلی «پیمان ابراهیم» بود.

او اغلب به شوخی می‌گوید: «همه می‌گویند من شبیه یهودی‌ها هستم». این خیلی هم شوخی نیست. او یهودیان را بسیار زیرک و باهوش می‌داند که حکمت دنیای واقعی را خوب می‌فهمند و در عین حال هوای یکدیگر را دارند. او امیدوار بود چیزهای مفیدی از آن‌ها یاد بگیرد و استفاده کند. این کلیشه‌های ذهنی او درباره یهودیان، در گفت‌وگوهای غربی هم‌اکنون مصداق یهودی‌ستیزی است. پیش از این، او با کانیه وست و نیک فونتنس شام خورده بود. کانیه وست، رپر مشهور آمریکایی، مدت‌هاست به دلیل یهودی‌ستیزی توسط جریان اصلی بایکوت شده است. کانیه گفته بود: «من می‌گذارم بچه‌هایم امور مالی یاد بگیرند، درست مثل یهودی‌ها». همین یک جمله یهودی‌ستیزانه تلقی شد.

اگر دقت به خرج دهیم، ترامپ واقعاً برای یهودیان احترام قائل نیست. ذهن او پر از کلیشه‌های مربوط به یهودیان است، اما فکری نمی‌کند یهودیان قابل استفاده و کارآمد هستند. این نگرش یک «ابزارگرایی» خالص است، شبیه پادشاهان فتودال اروپای قرون وسطی. او یهودیان را به عنوان مشاور، دستیار و ریزن منصوب می‌کند، به دنبال اتحاد با یهودیان است و کمک‌های مالی و منابع سیاسی آن‌ها را جمع‌آوری می‌کند. هر کاری که او می‌کند یک «معامله‌گری»

ونس، و کارکنان ارشد کاخ سفید دیدار کنند. به‌طور غیررسمی اما، به نظر می‌رسد که این فرایند تقریباً تمام شده است و رئیس‌جمهور ترامپ ظاهراً به نفع مشاور قدیمی خود، کوین هسیت، متمایل شده است. اگر هسیت در نهایت نامزد نهایی شود، دلیلش این خواهد بود که دو معیار کلیدی ترامپ را برآورده کرده است: وفاداری و اعتبار نزد بازارها.

کوین هسیت به نام اصلی در رقابت برای ریاست فدرال رزرو تبدیل شده است. گزارش‌های متعدد نشان می‌دهند او اکنون به عنوان رقیب پیش‌تاز برای جانشینی جروم پاول پس از پایان دوره‌اش در مه ۲۰۲۶ در نظر گرفته می‌شود. بازارها به این تغییر واکنش نشان می‌دهند زیرا هسیت که هم‌اکنون مدیریت شورای ملی اقتصاد را بر عهده دارد، به شدت با فشار دونالد ترامپ برای کاهش سریع‌تر و عمیق‌تر نرخ بهره همسو است.

سرمایه‌گذاران می‌گویند فدرال رزرو به رهبری هسیت می‌تواند فوراً رویکردی انبساطی‌تر اتخاذ کند که بر بازده اوراق خزانه، دلار و جو بازار سهام تأثیر خواهد گذاشت. گزارش‌های بلومبرگ و رویترز نشان می‌دهد که او از رقبایی مانند کوین وارش، کریستوفر والر، میشل بومن و ریک ریدر پیشی گرفته است و منابع آگاه می‌گویند ترامپ می‌خواهد انتخاب خود را قبل از کریسمس نهایی کند. هسیت علناً از فدرال رزرو فعلی به دلیل کندی

در کاهش نرخ بهره انتقاد کرده و حامی شرایط پولی بازتر (سیاست‌های انبساطی) تلقی می‌شود؛ موضعی که بازارهای مالی هم‌اکنون در حال قیمت‌گذاری آن هستند. اما این تصمیم هنوز رسمی نیست و تأیید آن نیازمند تصویب سنا است که این فرایند را از نظر سیاسی حساس می‌کند.

تحلیلگران هشدار می‌دهند که وقتی رئیس فدرال رزرو از نظر سیاسی همسو با دولت باشد، می‌تواند استقلال بانک مرکزی را زیر سؤال ببرد. با این حال، ترکیب سیگنال‌های ترامپ، همسویی سیاست‌ها و تحرکات بازار نشان می‌دهد که هسیت اکنون به طور گسترده به عنوان پیش‌تاز تلقی می‌شود.

کوین هسیت کیست؟

کوین هسیت اقتصاددان ۶۳ ساله‌ای است که پیوندهای عمیقی با دولت‌های جمهوری خواه و اندیشکده‌های محافظه‌کار دارد. او دکترای اقتصاد خود را از دانشگاه پنسیلوانیا اخذ کرده و سابقهٔ تدریس در مدرسهٔ کسب‌وکار کلمبیا در اوایل دههٔ ۱۹۹۰ و کار به عنوان اقتصاددان در هیئت مدیرهٔ فدرال رزرو از ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۷ را در کارنامهٔ خود دارد. هسیت در مقاطع مختلف مشاور کمپین‌های ریاست‌جمهوری جان مک‌کین، جورج دابلیو بوش و میت رامنی بود. او بیشتر دوران حرفه‌ای خود را در موسسه امریکن اینترپرایز، یک سازمان سیاست‌گذاری برجستهٔ محافظه‌کار گذرانده و مدیریت مطالعات سیاست‌های اقتصادی را بر عهده داشته است.

از منظر تجربهٔ دولتی، او در سال‌های ۲۰۱۷ تا ۲۰۱۹ به عنوان رئیس شورای مشاوران اقتصادی ترامپ (پست



اقتصاددان محافظه‌کار

کوین هسیت، گزینهٔ محبوب ترامپ برای ریاست فدرال رزرو، چه کسی است؟

ترامپ اکنون نیز می‌خواهد او فوراً کنار برود. در طول سال ۲۰۲۵، رئیس‌جمهور ترامپ بی‌وقفه از پاول به دلیل کاهش ندادن سریع نرخ بهره انتقاد کرده است. ترامپ او را «بیش از حد کند» و «بازندهٔ بزرگ» خوانده و حتی گفته است که دوست دارد او را اخراج کند (هرچند کارشناسان حقوقی می‌گویند این کار مجاز نیست). این تنش‌ها ماه‌هاست که در حال افزایش است و ترامپ در ماه ژوئیه بازدید بی‌سابقه از دفتر مرکزی فدرال رزرو داشت تا صرفاً از نوسازی ساختمان انتقاد کند.

اسکات پیست، وزیر خزانه‌داری، جست‌وجو را به پنج نامزد نهایی محدود کرده و انتظار می‌رود ترامپ انتخاب خود را قبل از کریسمس اعلام کند. لیست کوتاه شامل موارد زیر است:

- کوین هسیت (مدیر فعلی شورای ملی اقتصاد)
- کوین وارش (عضو سابق شورای حکام فدرال رزرو، در دوران بحران ۲۰۰۸)
- کریستوفر والر (عضو فعلی شورای حکام فدرال رزرو، منصوب ترامپ)
- میشل بومن (عضو فعلی شورای حکام و نایب‌رئیس نظارت فدرال رزرو)
- ریک ریدر (رئیس بخش درآمد ثابت شرکت پلک‌راک)

چه کسی در صدر است؟

به گزارش وال استریت ژورنال، به‌طور رسمی جست‌وجو برای یافتن رئیس جدید فدرال رزرو همچنان در جریان است. گروه کوچکی از نامزدهای نهایی قرار است از این هفته برای مصاحبه با معاون رئیس‌جمهور، جی‌دی

بازارها در مورد یک تغییر احتمالی در قدرتمندترین بانک مرکزی جهان در هیاهو به سر می‌برند. فدرال رزرو، مؤسسه‌ای که نرخ‌های بهره را کنترل می‌کند و اساساً سیاست پولی کل اقتصاد ایالات متحده را هدایت می‌کند، ممکن است به‌زودی رهبری جدید با ایده‌هایی بسیار متفاوت دربارهٔ نحوه کارکرد امور داشته باشد. رئیس فدرال رزرو را می‌توان تأثیرگذارترین فرد در امور مالی جهانی دانست. تصمیمات او دربارهٔ نرخ‌های بهره در همهٔ بازارها موج ایجاد می‌کند: سهام، اوراق قرضه، ارزها و کالاها. در حال حاضر، جست‌وجوی رئیس‌جمهور ترامپ برای یافتن جایگزین، نشان‌دهندهٔ تغییری بزرگ در رویکرد احتمالی آمریکا نسبت به سیاست پولی است. روزهای جروم پاول به عنوان رئیس فدرال رزرو به شماره افتاده است. دورهٔ ریاست فعلی فدرال رزرو در ۱۵ مه ۲۰۲۶ به پایان می‌رسد، یعنی تنها شش ماه دیگر. اگرچه پاول از نظر فنی می‌تواند تا سال ۲۰۲۸ به عنوان یکی از فرمانداران فدرال رزرو باقی بماند، اما زمان او برای تصمیم‌گیری نهایی در مهم‌ترین بانک مرکزی جهان رو به پایان است.

جانشینی رئیس فدرال رزرو در حال تبدیل شدن به یکی از غیرمعمول‌ترین موارد در دهه‌های اخیر است. از زمانی که آلن گرینسپین در سال ۱۹۸۷ جانشین پل ولکر شد، هر رئیس جدید فدرال رزرو برای ارتقای ثبات بازار متعهد به تداوم سیاست‌ها شده است. این بار، نامزدها مجبور بوده‌اند از پاول فاصله بگیرند. هشت سال پیش، ترامپ پاول را که در آن زمان یکی از اعضای شورای حکام فدرال رزرو بود، به عنوان رئیس انتخاب کرد، اما به سرعت از انتخاب خود پشیمان شد.

ارمغان آورده، اعتبار خود را نزد همان همکاران و بازارها نیز اثبات کند. این یک چالش برای او خواهد بود.

چه قدر محتمل است؟

دونالد ترامپ می‌گوید که از هم‌اکنون می‌داند چه کسی رهبری بعدی فدرال رزرو را بر عهده خواهد گرفت، اما هنوز نام او را فاش نمی‌کند. تصمیم او جایگزین جروم پاول خواهد شد که دوره‌اش در مه ۲۰۲۶ به پایان می‌رسد و آینده سیاست پولی را در لحظه‌ای حیاتی برای اقتصاد ایالات متحده شکل خواهد داد.

در حال حاضر، همه نشانه‌ها به کوبین هست، مدیر شورای ملی اقتصاد، اشاره دارد. ارزیابی اخیر بلومبرگ و موقعیت‌گیری قوی بازار، او را به صدر فهرست کوتاه پنج‌نفره رسانده است. ترامپ در هواپیمای ایر فورس وان با این تصمیم شوخی کرد و تنها تأیید نمود که اعلامیه به‌زودی می‌آید و وقتی مستقیماً درباره هست از او پرسیده شد، لبخند زد.

هست در انتظار عمومی بی‌طرف مانده است، اما داده‌ها نشان می‌دهد بازارها از قبل حرکت کرده‌اند. پلتفرم‌های پیش‌بینی نشان‌دهنده شتابی قوی پشت سر او هستند. در پلتفرم‌های Kalshi, PredictIt و Polymarket به ترتیب احتمال‌های ۷۹٪، ۷۵٪ و ۶۳٪ (با احتمال قابل توجه ۲۲٪ برای گزینه «عدم اعلام تا کریسمس») توسط مخاطبان پیش‌بینی شده است و این عددی بالا به حساب می‌آید.

بازارهای اوراق قرضه پس از گزارش‌هایی که هست را جانشین احتمالی معرفی کردند، به سرعت واکنش نشان دادند و بازده بلندمدت کاهش یافت، زیرا معامله‌گران، فدرال رزرو با سیاست‌های انبساطی‌تر را قیمت‌گذاری کردند. سرمایه‌گذاران معتقدند بانک مرکزی به رهبری هست ممکن است به سمت کاهش زودتر نرخ بهره متمایل شود که از وام‌های خوددوری ارزان‌تر، وام مسکن و شرایط اعتباری حمایت می‌کند. خود هست نیز در برنامه «Face the Nation» شبکه سی‌بی‌اس این دیدگاه را تقویت کرد و گفت آمریکایی‌ها باید انتظار داشته باشند ترامپ رئیسی را انتخاب کند که به کاهش هزینه‌های استقراض کمک نماید.

چالش‌های رئیس بعدی چیست؟

هر کسی که این سمت را بر عهده بگیرد، وارث یک بانک مرکزی عمیقاً دویاره خواهد شد. برخی از مقامات استدلال می‌کنند که کاهش بیشتر نرخ بهره برای محافظت از بازار کار در حال سرد شدن ضروری است. دیگران هشدار می‌دهند که فشار تورمی بیش از حد چسبنده (پایدار) باقی مانده است و تسهیل بیشتر سیاست‌ها را پرخطر می‌کند.

برای نشست سیاست‌گذاری ۹ و ۱۰ دسامبر، بازارهای آتی شانس ۸۷.۶ درصدی را برای کاهش نرخ نشان می‌دهند. چرخش رأی‌دهندگان برای سال ۲۰۲۶ نیز به سمت رویکرد انقباضی متمایل است، به این معنی که مقاومت بیشتری در داخل کمیته بازار آزاد فدرال

کرد که ترکیب نرخ مالیات شرکتی پایین‌تر ترامپ برای کارخانه‌های داخلی و سیاست‌های صنعتی جدید، سال ۲۰۲۶ را به سالی بسیار شگفت‌انگیز برای رشد تولید ناخالص داخلی واشتغال تبدیل خواهد کرد.

در ماه ژوئیه، هست پیشنهاد کرد که هزینه‌های اضافی برای بازسازی دفتر مرکزی فدرال رزرو در واشنگتن دی‌سی، می‌تواند دلیل موجه برای برکناری پاول باشد. او رقمی معادل ۷۰۰ میلیون دلار هزینه اضافی در این پروژه ۲.۵ میلیارد دلاری را ذکر کرد و آن را سوءمدیریتی توصیف نمود که ممکن است روزنه قانونی‌ای را که ترامپ مدت‌ها به دنبالش بود برای اخراج پاول فراهم کند.



اگر هست در نهایت نامزد نهایی شود، دلایلش این خواهد بود که دو معیار کلیدی ترامپ را برآورده کرده است: وفاداری و اعتبار نزد بازارها. گزارش‌های بلومبرگ و رویترز نشان می‌دهد که او از رقبایی مانند کوبین وارث، کریستوفر والر، میشل بومن و ریک ریدر پیشی گرفته است.



گرگوری منکیو، رئیس سابق شورای مشاوران اقتصادی بوش و استاد دانشگاه هاروارد، در ایمیلی به فورچون نوشت که تماشای هست در تلویزیون در این موارد، زمانی که با حارث از برخی سیاست‌های اقتصادی ناشی از عدم سواد رئیس‌جمهور ترامپ دفاع می‌کند، دردناک بوده است. با این حال، منکیو افزود: «من او را دوست دارم و او را اقتصاددان خوبی می‌دانستم.» او گفت سؤال بزرگ این است که آیا هست «درجه‌ای از استقلال سیاسی لازم برای اینکه رئیس موفقی برای فدرال رزرو باشد» را نشان خواهد داد یا خیر.

در حالی که هست در دوره اول ترامپ به شدت از اهمیت یک بانک مرکزی مستقل دفاع می‌کرد، امسال در انتقاد شدید از فدرال رزرو و پاول به ترامپ پیوسته است. در تابستان و دوباره در ماه گذشته، او فدرال رزرو را متهم کرد که به دلیل کاهش ندادن نرخ‌های بهره، حزبی عمل کرده است؛ اتهامی که تقریباً تمام سیاست‌گذاران بانک مرکزی آن را رد می‌کنند.

تمایل پاول به مقاومت در برابر خواسته‌های ترامپ، جایگاه او را نزد اقتصاددانان و سرمایه‌گذارانی که برای استقلال فدرال رزرو ارزش قائل هستند، تقویت کرد. هست که ماه‌ها را صرف حمله علنی به همکاران آینده‌اش در حین آزمون برای این شغل کرده است، باید ضمن حفظ وفاداری‌ای که این شغل را برایش به

کنونی استیون میران) خدمت می‌کرد. نامزدی او در سال ۲۰۱۷ برای این سمت با نامه‌ای حمایتی امضا شده توسط چهره‌های سنگین‌وزن از طیف‌های مختلف سیاسی، از جمله رؤسای سابق فدرال رزرو، آلن گرینسپن و بن برنانکه، همراه بود. در دوره اول ترامپ، او به چهره‌ای مرکزی در طراحی و فروش کاهش مالیات شرکت‌ها در سال ۲۰۱۷ تبدیل شد و استدلال کرد که این کار باعث جهش سرمایه‌گذاری و تولید خواهد شد. او بعداً در سال ۲۰۲۰ به عنوان مشاور ارشد سیاست اقتصادی دوران کووید بازگشت. در دولت دوم ترامپ نیز او از اوایل ۲۰۲۵ تاکنون مدیر شورای ملی اقتصاد است.

در سال ۱۹۹۹، هست کتاب «داو» ۳۶،۰۰۰ را به همراه جیمز گلسمن نوشت و پیش‌بینی کرد که بازار سهام تا سال ۲۰۰۲-۲۰۰۴ چهار برابر شده و به ۳۶،۰۰۰ واحد می‌رسد. این اتفاق تا سال ۲۰۲۱ رخ نداد و واشنگتن پست لقب مشکوک «شاید اشتباه‌ترین کتاب سرمایه‌گذاری تاریخ» را به آن داد. با این حال، پیام اصلی کتاب مبنی بر اینکه سرمایه‌گذاری بلندمدت در سهام بهتر از اوراق قرضه است، درست از آب درآمد.

از حیث دیدگاه‌های اقتصادی، هست طرفدار مالیات کمتر، مقررات‌زدایی و اقتصاد طرف عرضه است. از همه مهم‌تر برای بازارها، او به عنوان فردی دارای گرایش‌های داویش یا انبساطی شناخته می‌شود، به این معنی که طرفدار نرخ بهره پایین‌تر است و رشد اقتصادی را بر کنترل دقیق تورم اولویت می‌دهد.

معنای این تغییر چیست؟

مجله تجاری فورچون معتقد است هست برای هواداران‌اش، یک معمار سیاسی باهوش است و همان‌طور که استیون مور، متحد قدیمی و مشاور سابق ترامپ می‌گوید، یک طرفدار پول است که از دلار دفاع خواهد کرد. اما از دیدگاه برخی همتایان سابقش، او در مقام مشاور رئیس‌جمهور به چیزی بسیار نگران‌کننده‌تر تبدیل شده است: یک وفادار سیاسی که حاضر است استقلال نهادی و حقیقت عینی را برای خوشنودی رئیسش قربانی کند.

هست به چهره‌ای ثابت در شبکه‌های خبری تبدیل شده است که از اولویت‌های سیاسی ترامپ دفاع می‌کند، داده‌های نامطلوب را کم‌اهمیت جلوه می‌دهد و خط مشی کاخ سفید را در همه چیز، از تورم گرفته تا مشروعیت آمارهای فدرال، تکرار می‌کند. اوایل ماه نوامبر، مدیر شورای ملی اقتصاد اصرار داشت که تورم به‌شدت پایین آمد و مسیر قیمت‌ها واقعاً خوب است. این در حالی بود که داده‌های رسمی نشان می‌داد شاخص قیمت مصرف‌کننده برای پنج‌مین ماه متوالی افزایش یافته است.

این بار، هست به عنوان یکی از سرسخت‌ترین نمایندگان اقتصادی ترامپ عمل کرده است. او هفته گذشته به فاکس نیوز گفت که اگر امروز فدرال رزرو اداره می‌کرد، همین الان نرخ بهره را کاهش می‌داد زیرا داده‌ها نشان می‌دهد که باید این کار انجام شود و پیش‌بینی

تحلیلگران معتقدند او ممکن است از حذف یا اصلاح چارچوب «هدف‌گذاری میانگین تورم» فدرال رزرو حمایت کند، که می‌تواند به معنای تحمل تورم بالاتر در ازای رشد اشتغال و توسعه اقتصادی قوی‌تر باشد.

این بدین معناست که فدرال رزرو به رهبری هیت ممکن است مایل باشد با تورم ۲.۵ تا ۳ درصدی کنار بیاید، اگر به معنای پایین نگه داشتن بیکاری و رشد قوی باشد. این برای دارایی‌های پریسک (سهام، کریپتو، کالاها) صعودی اما برای اوراق قرضه و دلار نزولی خواهد بود.

تغییر چه زمانی رخ می‌دهد؟

کاخ سفید اظهار می‌کند که تصمیم ممکن است قبل از کریسمس اتخاذ شود، اگرچه بازارهای پیش‌بینی هنوز احتمال معناداری برای تأخیر قائل هستند. پس از انتخاب، نامزد مورد نظر نیاز به تأیید سنا دارد که لایه دیگری از عدم قطعیت را در محیطی حساس از نظر سیاسی اضافه می‌کند. تاریخ‌های کلیدی که باید زیر نظر داشت، به شرح زیر است:

- ۱۰ دسامبر ۲۰۲۵: تصمیم بعدی نرخ بهره فدرال رزرو
- فدرال رزرو پاول احتمالاً نرخ‌ها را ۰.۲۵٪ دیگر کاهش داده و به محدوده ۳.۵٪ تا ۳.۷۵٪ می‌رساند. بازارها پس از نظرات انبساطی اخیر مقامات فدرال رزرو، شانس ۷۵ درصدی برای این کاهش قائل هستند.
- قبل از ۲۵ دسامبر ۲۰۲۵: اعلامیه ترامپ (مورد انتظار)

اسکات بسنت، وزیر خزانه‌داری، گفته است شانس بسیار خوبی وجود دارد که ترامپ نامزد ریاست فدرال رزرو را قبل از کریسمس اعلام کند. این می‌تواند اواسط دسامبر اتفاق بیفتد.

• تأیید سنا (زمان‌بندی نامشخص)

پس از اینکه ترامپ رئیس بعدی فدرال رزرو را نامزد کرد، سنا باید فرایند تأیید را آغاز کند. این فرایند معمولاً ۲ تا ۴ ماه طول می‌کشد، به این معنی که احتمالاً قبل از مه ۲۰۲۶ به پایان می‌رسد.

• ۱۵ مه ۲۰۲۶: پایان دوره پاول

این پایان رسمی ریاست پاول است. رئیس جدید مسئولیت را بر عهده می‌گیرد، اما پاول اگر بخواهد می‌تواند تا ژانویه ۲۰۲۸ به عنوان عضو شورای حکام فدرال رزرو باقی بماند.

ریسک‌ها بالاست. هویت رئیس بعدی فدرال رزرو نه تنها جهت‌گیری نرخ‌های بهره ایالات متحده را تعیین می‌کند، بلکه بر بازارهای جهانی، جریان سرمایه و اعتبار قدرتمندترین بانک مرکزی جهان تأثیر می‌گذارد. با پایان دوره پاول در کمتر از ۱۸ ماه دیگر، مسابقه وارد مرحله نهایی خود می‌شود و کوین هیت همچنان نامی است که آن را باید زیر نظر داشت. ■

در حال حاضر، نرخ معیار فدرال رزرو پس از دو کاهش ۰.۲۵ درصدی در سپتامبر و اکتبر ۲۰۲۵، در محدوده ۳.۷۵٪ تا ۴٪ قرار دارد. انتصاب هیت احتمالاً سرعت کاهش‌ها را تسریع می‌کند و به طور بالقوه نرخ‌ها را تا اواخر ۲۰۲۶ به محدوده ۲.۵٪ تا ۳٪ می‌رساند.

و اکتبر ۲۰۲۵، در محدوده ۳.۷۵٪ تا ۴٪ قرار دارد. انتصاب هیت احتمالاً سرعت کاهش‌ها را تسریع می‌کند و به طور بالقوه نرخ‌ها را تا اواخر ۲۰۲۶ به محدوده ۲.۵٪ تا ۳٪ می‌رساند.

این یعنی سهام احتمالاً با انتظار هزینه‌های استقرار ارزان‌تر، رشد خواهد کرد. دلار آمریکا ممکن است تضعیف شود زیرا نرخ‌های پایین‌تر، دارایی‌های دلاری را کم‌جذاب‌تر می‌کند. طلا ممکن است به عنوان پوشش ریسک در برابر ضعف دلار جهش کند. و در نهایت اوراق قرضه با بازده بالا و دارایی‌های پریسک از پول آسان‌تر سود خواهند برد.

۲) از دست رفتن احتمالی استقلال فدرال رزرو

فدرال رزرو طوری طراحی شده که مستقل از فشار سیاسی عمل کند. این استقلال توسط اقتصاددانان و فعالان بازار، مقدس شمرده می‌شود زیرا به فدرال رزرو اجازه می‌دهد تصمیمات نامحبوب (مانند افزایش نرخ بهره) را در صورت لزوم برای کنترل تورم اتخاذ کند. رابطه نزدیک هیت با ترامپ سؤالات جدی ایجاد می‌کند. ترامپ پنهان نکرده است که خواهان کنترل بیشتر بر سیاست‌های فدرال رزرو است و هیت به عنوان کسی دیده می‌شود که با ترجیح رئیس‌جمهور برای نرخ‌های پایین همسو خواهد شد، حتی اگر تورم بالاتر از هدف باقی بماند. به این ترتیب، اگر بازارها فدرال رزرو را بیشتر مدیون منافع سیاسی بدانند تا داده‌های اقتصادی، این موضوع می‌تواند انتظارات تورمی و همچنین نرخ‌های بهره بلندمدت (بازده اوراق قرضه) را افزایش دهد زیرا سرمایه‌گذاران برای جبران ریسک بازده بالاتری طلب می‌کنند. مضاف بر این، وضعیت دلار به عنوان ارز ذخیره جهانی را تضعیف کرده و باعث نوسان در تمام کلاس‌های دارایی می‌شود.

۳) تغییر سیاست در هدف‌گذاری تورم

تحت ریاست پاول، فدرال رزرو بر این موضع مانده است که تا زمانی که تورم به طور پیوسته به سمت هدف ۲ درصدی حرکت نکند، نرخ‌ها را کاهش نخواهد داد. تا سپتامبر ۲۰۲۵، تورم در سطح بالای ۳ درصد قرار داشت. انتصاب هیت می‌تواند نمایانگر تغییری از هدف‌گذاری دقیق تورم باشد. برخی

(نهاد سیاست‌گذار پولی سیستم فدرال رزرو موسوم به FOMC) در برابر سیاست‌های انبساطی تهاجمی وجود خواهد داشت. این می‌تواند تنش فوری بین تمایل کاخ سفید برای نرخ‌های به مراتب پایین‌تر و بلوکی از رؤسای منطقه‌ای فدرال رزرو که طرفدار خویشتن‌داری هستند، ایجاد کند.

اسکات بسنت، وزیر خزانه‌داری که رهبری فرایند انتخاب را بر عهده دارد، اعلام کرد که رویکرد جدید فدرال رزرو چیزی فراتر از تغییر در نرخ‌ها خواهد بود. او خواستار ساده‌سازی مأموریت این مؤسسه و کاهش نفوذ رؤسای منطقه‌ای شد که سخنرانی‌ها و تفاسیر مکررشان اغلب بازارها را تکان می‌دهد. بسنت گفت نقش فدرال رزرو از زمان بحران ۲۰۰۸ بیش از حد گسترش یافته و باید به پس‌زمینه امور برگردد. چندین رئیس منطقه‌ای نیز در سال ۲۰۲۶ با مسئله انتصاب مجدد روبه‌رو هستند که به دولت اهرمی برای تغییر ترکیب آن‌ها می‌دهد.

چرا مهم است و چه تبعاتی دارد؟

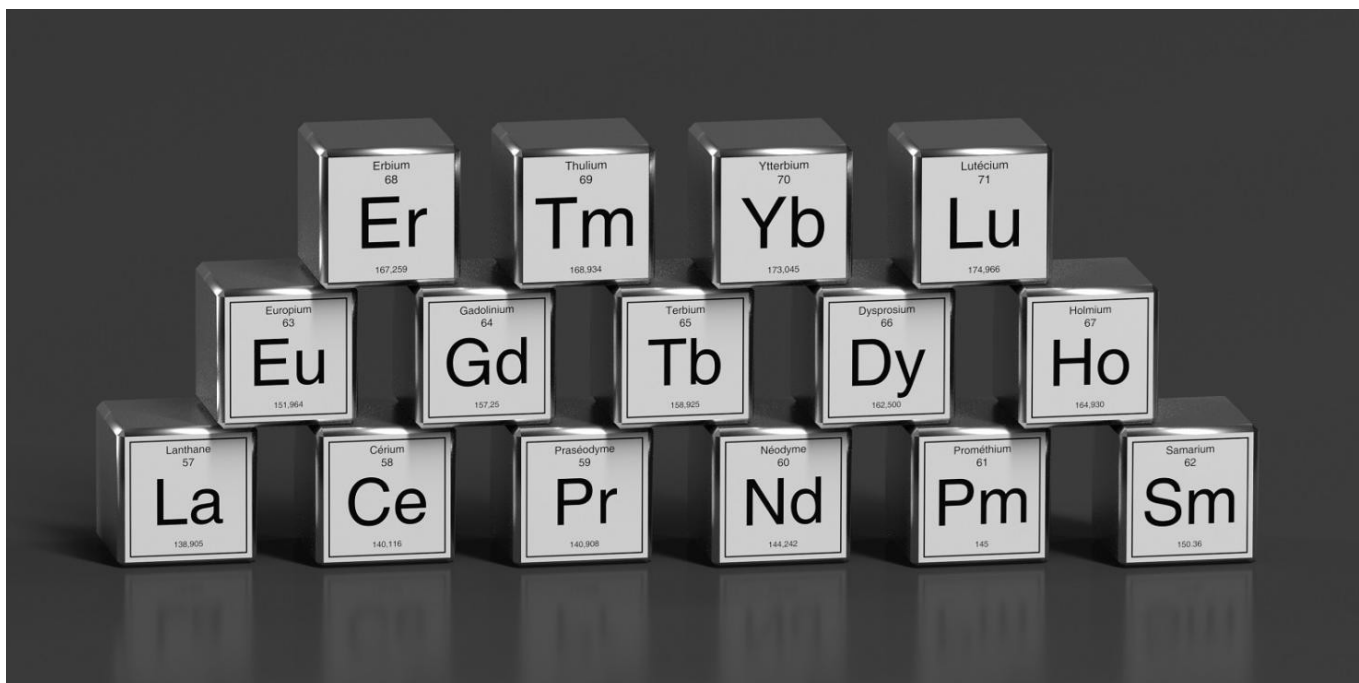
در حالی که هیت واکنش اولیه بازار به گزارش‌هایی مبنی بر پیش‌تاز بودن او برای جایگزینی پاول را جشن گرفت، ناظران کهنه‌کار فدرال رزرو علائم هشداردهنده‌ای را در بازار اوراق قرضه می‌بینند. جان هیلینس‌رث، مشاور ارشد در StoneX و خبرنگار سابق فدرال رزرو در وال استریت ژورنال، خاطرنشان کرد که جهش فوری در بازده اوراق خزانه ۱۰ ساله قابل توجه است. او در پستی در لینکدین استدلال کرد که بازده بالاتر نشان می‌دهد معامله‌گران اوراق قرضه شرط می‌بندند که فدرال رزرو به رهبری هیت ممکن است در برابر تورم نرم‌تر عمل کند، که بازده‌های بلندمدت بالاتری را برای جبران آن ریسک می‌طلبد.

علاوه بر این، هیلینس‌رث افزود که اگرچه بازدهی نزدیک به ۴٪ ممکن است قابل مدیریت به نظر برسد، اما با توجه به اینکه تورم همچنان بالاتر از هدف ۲ درصدی فدرال رزرو باقی مانده و کسری بودجه نزدیک به ۲ تریلیون دلار است، این رقم در واقع به طور استثنایی پایین است. اگر بازار اوراق قرضه ایمان خود را به استقلال فدرال رزرو از دست بدهد، این عدم تطابق می‌تواند به شدت اصلاح شود و نرخ‌ها را به اوج برساند.

به طور کلی انتصاب احتمالی کوین هیت نشان‌دهنده سه تغییر عمده در نحوه عملکرد فدرال رزرو است:

۱) کاهش نرخ بهره، با سرعت بیشتر

هیت آشکارا درباره اعتقادش به اینکه فدرال رزرو باید نرخ‌ها را تهاجمی‌تر کاهش دهد، صحبت کرده است. در مصاحبه‌ای در نوامبر ۲۰۲۵، او اظهار داشت که اگر رئیس فدرال رزرو بود، کاهش نرخ را اجرا می‌کرد و معتقد بود که فدرال رزرو پاول کمی دیر به بازی رسیده است. در حال حاضر، نرخ معیار فدرال رزرو پس از دو کاهش ۰.۲۵ درصدی در سپتامبر



شلیک ژئوپلیتیک به قلب زنجیره های تولید

پاسخ غرب تاکنون، حرکت به سمت ایجاد ظرفیت های پالایشی مستقل و اتحادهای جدید بوده است. پروژه های آمریکا، اروپا، ژاپن و استرالیا برای بازسازی زنجیره های تأمین، نشان دهنده تلاش برای ساخت «سیستم های تولید استراتژیک» است. اما این تلاش ها نیز پرسش های تازه ای را برمی انگیزد:

- آیا اتحادهای پراکنده می توانند به یک اکوسیستم منسجم و پایدار تبدیل شوند؟
- چه میزان هماهنگی دیپلماتیک و استانداردگذاری مشترک لازم است تا این پروژه ها واقعاً برتری ساختاری چین را فرسایش دهند؟
- آیا اختلاف رویکردها مانند تمایل ژاپن به سرمایه گذاری پیریسک در برابر مدل مقررات محور اروپا می تواند انسجام این اتحادها را تهدید کند؟
- در نهایت، مفهوم «پایداری به مثابه استراتژی» مطرح می شود. دیگر ذخیره سازی منابع کافی نیست؛ تاب آوری باید در خود سیستم های تولید مهندسی شود. این امر، امنیت مواد اولیه را به بخشی از برنامه ریزی دفاعی و صنعتی بدل کرده است. اما باز هم پرسش های کلیدی باقی می ماند:
- آیا می توان سیستمی ساخت که فشارهای چین را جذب کند بدون آنکه شکست آبخاری ایجاد شود؟
- چگونه باید میان سرعت صنعتی سازی و رعایت معیارهای زیست محیطی تعادل برقرار کرد؟
- آیا جهان به سمت یک اقتصاد دوشاخه اما درهم تنیده حرکت می کند، که در آن رقابت و همکاری همزمان وجود دارند؟
- در این چشم انداز، ثبات خود به کمیاب ترین منبع بدل شده است. اگر در دهه ۱۹۷۰ انرژی وارد برنامه ریزی اقتصادی شد، امروز ژئوپلیتیک به قلب زنجیره های تولید راه یافته است. پرسش نهایی این است: آیا سیاست گذاران قادر خواهند بود از واکنش های مقطعی عبور کرده و تاب آوری پایدار را به عنوان یک کارکرد جمعی نهادینه کنند، پیش از آنکه بحران بعدی فرارسد؟ ■

تحولات اخیر در سیاست منابع کمیاب، به ویژه اقدامات چین در کنترل صادرات و فرآوری عناصر خاکی کمیاب، نشان می دهد که جهان وارد مرحله ای تازه از رقابت قدرت شده است. دیگر مانند بحران نفتی ۱۹۷۳، مسئله صرفاً مالکیت یک منبع طبیعی نیست؛ بلکه توانایی در فرآوری، پالایش و استانداردگذاری است که قدرت واقعی را شکل می دهد. این تغییر، پرسش های بنیادینی را پیش روی سیاست گذاران و تحلیلگران قرار می دهد.

- آیا می توان گفت که قدرت منابع امروز بیش از آنکه در زمین شناسی ریشه داشته باشد، در مهندسی و فناوری نهفته است؟
- اگر چین بدون تحریم رسمی، تنها با نظام صدور مجوز و سهمیه بندی، می تواند زنجیره های جهانی را تحت فشار قرار دهد، پس ماهیت قدرت اقتصادی در عصر وابستگی متقابل چگونه تعریف می شود؟
- آیا این وضعیت به معنای پایان مفهوم سنتی «تحریم» و آغاز عصر «قانون گذاری به مثابه ابزار نفوذ» است؟

بحران نفتی ۱۹۷۳ نشان داد که کنترل عرضه می تواند نظم جهانی را دگرگون کند. اما امروز، وابستگی متقابل میان چین و آمریکا، رقابت را پیچیده تر کرده است. چین همزمان رقیب و شریک است؛ هم به بازارهای غربی نیاز دارد و هم می تواند با محدودیت های پالایشی، صنایع دفاعی و انرژی تجدیدپذیر غرب را تحت فشار قرار دهد. این تناقض، پرسش دیگری را مطرح می کند:

- آیا وابستگی متقابل، به جای کاهش تنش، خود به منبعی برای تشدید رقابت بدل شده است؟
- چگونه می توان در چنین شرایطی، همزمان هم رشد اقتصادی را حفظ کرد و هم آسیب پذیری را کاهش داد؟

می‌شود؛ اما خاکی‌های کمیاب از نظر شیمیایی متنوع هستند، در حجم کم معامله می‌شوند و در سیستمی که تحت سلطه چین است پالایش می‌شوند. در سال ۱۹۷۳، سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) شیر نفت را کنترل می‌کرد و اهرم فشار را از طریق محدودیت عرضه در دست داشت. امروز، پکن هم عرضه و هم پردازش را فرماندهی می‌کند و کنترل مواد اولیه را به تنگناهای تولیدی تبدیل می‌کند که ذخایر نمی‌توانند آن‌ها را کاهش دهند و نیاز به بازسازی کل زنجیره‌های تأمین دارند.

از شوک نفتی تا مهار پردازش

رویدادهای سال ۲۰۲۵ نشان می‌دهند که سیاست‌های مربوط به منابع در حال حاضر با چه سرعتی تغییر می‌کنند. در بحبوحه اقدامات آمریکا در زمینه نیمه‌رساناها و تعرفه‌ها، پکن صادرات نئودیمیم، دیسپروزیوم و تریتیوم فلزات حیاتی برای فناوری‌های دفاعی و تجدیدپذیر را محدود کرد. قیمت معیار اکسید نئودیمیم/پراژنئودیمیم (NdPr) تا اواخر ماه اوت ۴۰ درصد افزایش یافت و به ۸۸,۰۰۰ دلار به ازای هر تن متریک رسید که بالاترین میزان از مارس ۲۰۲۳ بود. گفتگوهای اضطراری در ژنو و لندن برای مدت کوتاهی از تنش‌ها کاستند، اما رژیم صدور مجوز ۹ اکتبر چین، که به عنوان یک اقدام امنیت ملی اعلام شد، الزامات سختگیرانه‌ای در مورد کاربری نهایی و تجهیزات معرفی کرد. اگرچه توافق اخیر ترامپ و شی در بوسان، ممنوعیت خاکی‌های کمیاب و حکم اداره صنعت و امنیت (BIS) وزارت بازرگانی آمریکا را حداقل برای یک سال متوقف می‌کند، اما این مسائل در آینده ادامه خواهند داشت. سرعت این تغییرات، ریتیم جدیدی در رقابت بر سر منابع را آشکار می‌سازد. نه یک توالی از شوک‌ها بلکه بیشتر یک وضعیت تعدیل مستمر، که در آن گسست و گفتگو همزمان توسعه می‌یابند.

ایالات متحده و شرکای آن شروع به تبدیل اختلالات اخیر به چارچوب‌های بلندمدت برای انعطاف‌پذیری زنجیره تأمین کرده‌اند. شرکت ام‌پی متریالز (MP Materials)، یک شرکت استخراج و فرآوری خاکی کمیاب، با کمک وزارت دفاع، پالایش در منطقه Mountain Pass کالیفرنیا را احیا کرده است. شرکت استرالیایی لیناس (Lynas) در حال ساخت یک کارخانه جداسازی در ایالات متحده است و شرکت سولوی (Solvay) ظرفیت خود در فرانسه را افزایش می‌دهد. ژاپن، از طریق جوگمک (JOGMEC)، از پروژه‌های منطقه‌ای حمایت کرده و ذخایر خود را افزایش داده است، در حالی که اتحادیه اروپا از اکتشافات جدید در سوئد و استونی حمایت می‌کند. اتحادها، ابتکارات پراکنده را به یک استراتژی جمعی تبدیل می‌کنند. شرکات امنیت مواد معدنی (MSP) گروه GY را با متحدان اقیانوس آرام-هند پیوند می‌دهد، گروه کواد (Quad) زنجیره‌های تأمین



پایان عصر قدرت از طریق مالکیت منابع

درگیری امروز بر سر خاکی‌های کمیاب، مانند بحران نفتی ۱۹۷۳ نیست

● Carnegie

کنترل بر یک منبع واحد می‌تواند نظم سیاست جهانی را تغییر دهد و باعث تنوع‌سازی تولید انرژی، ذخیره‌سازی سوخت و استراتژی‌های نهادینه‌شده امنیت انرژی شد. با این حال، درگیری امروز بر سر خاکی‌های کمیاب از نظر ساختار و مقیاس تفاوت چشمگیری دارد.

اولاً، بحران نفتی ۱۹۷۳ دردنیایی رخ داد که ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی از نظر اقتصادی جدا بودند. در طول جنگ سرد، رقابت اقتصادی همزمان با جدایی سیستمی بود. در مقابل، رقابت منابع امروز از تنش‌های وابستگی متقابل عمیق بین ایالات متحده و چین ناشی می‌شود. چین یک رقیب استراتژیک است که ظرفیت صنعتی گسترده‌اش از طریق سیستم اقتصادی تحت رهبری آمریکا ایجاد شده و عمیقاً به آن پیوند خورده است؛ این امر رقابت را از رقابت بین بلوک‌ها به رقابتی که در درون زنجیره‌های تأمین مشترک انجام می‌شود، تبدیل کرده است. وابستگی متقابل اکنون یک کشمکش عمیق‌تر پنهان می‌کند، زیرا یک قدرت تهدید به پیشی گرفتن از دیگری می‌کند. ثانیاً، نفت توسط ائتلافی از صادرکنندگان مدیریت می‌شود که هم در قراردادهای بلندمدت و هم در بازارهای نقدی به صورت شفاف معامله

در تاریخ ۹ اکتبر ۲۰۲۵، چین الزامات صدور مجوز و کنترل صادرات را به عناصر خاکی کمیاب، فناوری‌های پردازش، و اجزای مغناطیسی بیشتری گسترش داد. این اقدام می‌تواند باعث اختلال در محموله‌های حیاتی برای خودروهای برقی، توربین‌های بادی و تسلیحات پیشرفته شود. پس از محدودیت ماه آوریل بر روی هفت عنصر خاکی کمیاب، که در پاسخ به تعرفه‌های آمریکا و کنترل‌های نیمه‌رسانا اعمال شد، پکن از اعلام محتاطانه به استفاده فعال از کنترل منابع به عنوان ابزاری برای نفوذ تغییر رویه داد. رقابت امروز بر سر خاکی‌های کمیاب، تکرار بحران نفتی ۱۹۷۳ نیست، بلکه تعریفی دوباره از چگونگی اعمال قدرت از طریق تولید است. اهرم فشار اکنون نه در مالکیت منابع و بلکه بیشتر در کنترل پردازش و پالایشی است که به آن‌ها ارزش می‌دهد. قانون‌گذاری، نه تحریم، به پکن اجازه می‌دهد تا نحوه انطباق سایر کشورها و شرکت‌ها با شرایط خود را شکل دهد.

بحران نفتی ۱۹۷۳ همچنان معیار درک اهرم فشار منابع باقی مانده است. زمانی که تولیدکنندگان عرب، محموله‌های نفتی به کشورهای حامی اسرائیل را تحریم کردند، قیمت‌ها چهار برابر شد و اقتصادهای غربی دچار تشنج شدند. این رویداد ثابت کرد که

اکنون هم تولید و هم نوآوری را هدایت می کنند و تعیین می کنند که چه کسی در محاسبات، تحرک و دفاع پیشرو خواهد بود. در این چرخه شتابان، ثبات کمیاب ترین منبع است.

پایداری به مثابه استراتژی

برای حرکت از واکنش به تاب آوری، سیاست گذاران باید امنیت مواد اولیه را به عنوان یک کارکرد جمعی در نظر بگیرند. از آنجایی که شبکه های صنعتی و زنجیره تأمین به یک حوزه استراتژیک واحد تبدیل شده اند، تاب آوری باید در سیستم های تولید مهندسی شود، نه اینکه در ذخایر انبار گردد. در پی این امر، سه اولویت مطرح می شود. اول، هماهنگی باید بیش از پیش نهادینه شود. شراکت امنیت مواد معدنی و گروه گواد باید فراتر از همکاری در سطح پروژه بروند تا استانداردهای زیست محیطی و داده ها را هماهنگ سازند، زیرا مقررات ملی متفاوت همچنان اجرای پروژه را کند کرده و تنگنای نظارتی ایجاد می کنند. دوم، سرمایه گذاری در بخش میانی (فرآوری) باید تحقیقات و توسعه آزمایشگاهی، کارخانه های پایلوت، و استقرار صنعتی را در شیمی جداسازی، بازیافت آهنربا، و پالایش با انتشار کم آلاینده ها، ادغام کند. هدف، ساخت یک اکوسیستم جداگانه است که پروژه های مجزا را به سیستم های یادگیری انباشته تبدیل کند که برتری ساختاری چین را فرسایش دهند. سوم، امنیت منابع اخیراً در برنامه ریزی دفاعی گنجانده شده است. ناتو و شرکای اقیانوس آرام-هند اکنون مواد اولیه را به عنوان توانمندساز بازدارندگی در نظر می گیرند، نه ابزاری برای تجارت. هدف، سیستمی است که قادر به جذب فشار بدون ایجاد شکست آبشاری باشد؛ یک ذخیره استراتژیک توزیع شده که بر اساس ظرفیت اندازه گیری می شود نه موجودی.

اجرای این دستور کار، انسجام متحدان را به چالش خواهد کشید. تمایل ژاپن به تأمین مالی سرمایه گذاری های پالایشی پُرخطر در تضاد با مدل کندتر و مقررات محور اروپا قرار دارد، در حالی که کشورهای جنوب شرق آسیا در میان توافقاتی، دفاعی غربی و پیشنهادهای زیرساختی چین، موازنه برقرار می کنند. سهامداران اروپایی، حتی در شرایطی که شرکت های متحد بر سرعت و مقیاس اصرار می ورزند، خواستار تدابیر حفاظتی سخت گیرانه هستند. نتیجه، مجموعه ای ناهمگون از مشوق ها است که پکن می تواند از طریق سرمایه گذاری هدفمند و مشارکت های فناوری سبز از آن سوء استفاده کند. ایجاد تاب آوری قابل پیش بینی، نیازمند چیزی فراتر از همسویی اقتصادی است. این امر مستلزم هماهنگی دیپلماتیک در مورد تحمل ریسک، اولویت های تأمین مالی، و معیارهای زیست محیطی مشترک است، پیش از آنکه بحران بعدی فرا رسد. ■

دولتی را طراحی کرده و یک استراتژی جامع را تا پایان سال منتشر کنند. اندونزی و فیلیپین قبلاً نیز با ایالات متحده و شرکای متحد در مورد پروژه های منابع حیاتی در حال گفتگو بودند، اما کنترل های صادراتی ۹ اکتبر چین به این گفتگوها فوریت و وزن استراتژیک جدیدی خواهد داد. نتیجه، یک سیستم اقتصادی دوشاخه اما مرتبط است که در یک سو بر اتحادها و بازارها و در سوی دیگر بر تسلط چین بر عرضه و پالایش استوار است. رقابت بر سر تحریم بعدی نیست، بلکه بر سر این است که چه کسی می تواند دوام بیاورد.

در سراسر اقتصاد گسترده تر، از تولید تا اوراق خزانه دولتی، هر دو کشور با وجود حرکت سیاسی به سوی جدایی، همچنان در هم تنیده باقی مانده اند. هر محدودیت جدید یک پارادوکس را آشکار می کند: وابستگی متقابل، رقابت را تشدید می کند، حتی در حالی که تشدید تنش را محدود می سازد.

این امر منجر به وابستگی متقابل مدیریت شده خواهد شد، وضعیتی که در آن رقبا به جای قطع کامل ارتباط، میزان آسیب پذیری خود را کنترل می کنند. چین همچنان به ایالات متحده به عنوان یک بازار صادراتی (هنگام اندازه گیری از طریق جریان های غیرمستقیم) و برای دسترسی به فناوری های آمریکایی که صعود صنعتی آن را حفظ می کنند، وابسته است. پیمانکاران دفاعی آمریکا نیز به نوبه خود، برای آلیاژها و کاتالیزورهای تخصصی که عمیقاً در زنجیره های تأمین آن ها جای گرفته اند، به پالایشگاه های چینی تکیه می کنند. در سراسر اقتصاد گسترده تر، از تولید تا اوراق خزانه دولتی، هر دو کشور با وجود حرکت سیاسی به سوی جدایی، همچنان در هم تنیده باقی مانده اند. هر محدودیت جدید یک پارادوکس را آشکار می کند: وابستگی متقابل، رقابت را تشدید می کند، حتی در حالی که تشدید تنش را محدود می سازد. گسست کامل، رشد را کند کرده و مشروعیت را از بین می برد، و هر دو طرف را مجبور می کند که ریسک را از طریق جداسازی انتخابی مدیریت کنند. در حالی که واشنگتن و پکن چارچوب شکننده ۲۰۲۶ خود را بازبینی می کنند، اذعان دارند که جدایی نه ممکن است و نه مطلوب. همانطور که انرژی در دهه ۱۹۷۰ وارد برنامه ریزی اقتصادی شد، ژئوپلیتیک نیز اکنون وارد این حوزه شده است. خاکی های کمیاب

مواد معدنی را در دستور کار خود ادغام می کند، و ناتو وابستگی های مواد را به عنوان بخشی از برنامه ریزی آمادگی خود نقشه برداری می کند. در جنوب شرق آسیا، کریدور اقتصادی لوزون فرصت هایی را برای سرمایه گذاری متحدان در استخراج، فرآوری و لجستیک فراهم می سازد. در سال ۱۹۷۳، دولت ها ذخایر نفتی ایجاد کردند؛ در سال ۲۰۲۵، آن ها در حال ساخت سیستم های تولید استراتژیک هستند که مزیت در آن ها در پالایش، مقیاس دهی و هماهنگی ظرفیت صنعتی نهفته است.

اهرم فشار چین بیش از آنکه ناشی از شانس زمین شناسی باشد، از استراتژی صنعتی بلندمدت این کشور سرچشمه می گیرد. این کشور حدود نود درصد از پالایش خاکی کمیاب و تقریباً تمام تولید آهنرباها را کنترل می کند. از دهه ۱۹۹۰، پکن صدها شرکت را در قالب گروه های بزرگ دولتی ادغام کرده و اجرای قوانین زیست محیطی را با صدور مجوزهای صادراتی هماهنگ نموده است. قوانین اکتبر ۲۰۲۵، صادرات را به طور کامل ممنوع نکردند، اما سیستم سهمیه بندی را با صدور مجوزهای موردی جایگزین کردند و به مقامات اختیار گسترده ای برای به تأخیر انداختن یا رد تأییدیه ها دادند. این قوانین همچنین تولیدکنندگان خارجی که از مواد اولیه یا تجهیزات چینی استفاده می کنند را پوشش می دهد و دامنه نفوذ پکن را به زنجیره های تأمین جهانی گسترش می دهد. چین بدون اعلام تحریم، میزان تولید را محدود می کند، و در عین حال امکان انکار قابل قبول را حفظ کرده و استانداردهای تولید را تعیین می کند. حتی امتیازات استخراج معادن در آفریقا یا جنوب شرق آسیا نیز به سیستم های فرآوری و پالایش چین وابسته است. گلوگاه نه تنها جغرافیایی بلکه فنی است: قابلیت پالایش، بازیافت، و تأیید مواد، تحت شرایط پکن قرار دارد.

هر محدودیت، یادگیری سازمانی در میان شرکای غربی را برانگیخته و میزان آسیب پذیری را کاهش داده و به تعدیل سرعت می بخشد. ایالات متحده و استرالیا در اواخر اکتبر ۲۰۲۵ بر سر یک توافق بزرگ برای سرمایه گذاری در پروژه های مواد معدنی حیاتی در حوزه های فرآوری، پالایش و ساخت به توافق رسیدند. وزارت انرژی ایالات متحده تخصیص تقریباً ۱ میلیارد دلار بودجه برای زنجیره های تأمین مواد معدنی حیاتی که به پالایش و بازیابی خاکی های کمیاب از منابع ثانویه اختصاص یافته است را به پیش برد. مقامات استرالیایی نیز حمایت از پروژه های دونالد و سایر ابتکارات فرآوری، را تقویت کردند، و میزبان دولت ایالتی یوتا برای بحث در مورد سرمایه گذاری های مشترک در زمینه مواد معدنی شدند، که این امر زنجیره های تأمین متحدان فراتر از چین را تقویت می کند. کره جنوبی یک کارگروه زنجیره تأمین خاکی کمیاب تشکیل داد تا یک واکنش جامع

چه چیزی محرک انقلاب الکتروتک است؟

اگر تاریخ انرژی را دارای یک مسیر بدانیم، این مسیر همواره به سوی راه‌حل‌هایی کارآمدتر، ارزان‌تر و ایمن‌تر کج می‌شود. الکتروتک ادامه همین مسیر است. تمرکز آن بر راه‌حل‌هایی است که تنها به انگیزه اقدام اقلیمی محدود نمی‌شوند. انقلاب الکتروتک با سه نیرو هادی می‌شود: فیزیک، اقتصاد و ژئوپلیتیک.

فیزیک نخستین محرک است. الکتروتک از منظر ترمودینامیکی، سوزاندن سوخت‌های فسیلی را به تمسخر می‌گیرد. فرآیند احتراق بیش از دوسوم انرژی ورودی را به صورت گرمای ناخواسته هدر می‌دهد. الکتروتک کاملاً از این اتلاف عبور می‌کند. انرژی خورشیدی و بادی، خودروهای برقی و پمپ‌های حرارتی تقریباً سه برابر کارآمدتر از رقبای مبتنی بر سوخت فسیلی خود هستند.

نیروی دوم اقتصاد است. فناوری‌های پیشرفته ساخت‌محور و سوخت‌های فسیلی از منطق اقتصادی متفاوتی پیروی می‌کنند. فناوری‌ها از بازده فزاینده بهره‌مند می‌شوند. یعنی هرچه بیشتر تولید شوند، ارزان‌تر می‌شوند. اما کالاهای خام (مانند نفت و گاز) دچار بازده کاهنده‌اند. هرچه بیشتر استخراج شوند، باید عمیق‌تر و با هزینه بیشتر حفاری کرد. از سال ۱۹۸۰ تاکنون، قیمت انرژی خورشیدی ۹۹٪ کاهش یافته، در حالی که قیمت نفت هیچ کاهش ساختاری پایداری نداشته است.

و سپس ژئوپلیتیک مطرح است. خورشید را نمی‌توان توسط بازیگران خارجی خاموش کرد. در جهانی که در حال قطعه‌قطعه شدن است، حاکمیت انرژی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. در سیستم سوخت فسیلی، بخت جغرافیایی به چند کشور منابع عظیم داده بود. اما در جهان الکتروتک، تقریباً هر کشور می‌تواند نسخه کوچکی عربستان انرژی خود شود. در حالی که ۹۲٪ کشورها پتانسیل انرژی‌های تجدیدپذیر، بیش از ۱۰ برابر تقاضای فعلی خود دارند، تولید سوخت فسیلی عربستان تنها حدود دو برابر تقاضای کنونی‌اش است.

الکتروتک چگونه بر گذار انرژی اثر می‌گذارد؟

به لطف این سه مزیت (فیزیک، اقتصاد و ژئوپلیتیک)، الکتروتک طی دهه‌ها با سرعتی نمایی رشد کرده و قیمت آن کاهش یافته است. از سال ۲۰۱۰، ظرفیت خورشیدی از وضعیتی تقریباً بی‌اهمیت به مرحله‌ای رسیده که از تمام منابع دیگر از زیست‌انرژی، هسته‌ای، برقی آبی و گاز طبیعی گرفته تا اخیراً زغال سنگ پیشی گرفته است. خورشیدی در بازارهای نوظهور آفتابی در حال شکوفایی است؛ ۶۳٪ از



انقلاب «الکتروتک»

فیزیک، اقتصاد و ژئوپلیتیک نیروهای محرک این انقلاب‌اند و چین اولین الکترو-دولت جهان

World Economic Forum

علاوه بر این، هیچ‌یک ظهور چین به عنوان یک «الکترو-دولت» و سرعت بالای پذیرش انرژی خورشیدی و بادی در بازارهای نوظهور حتی سریع‌تر از کشورهای توسعه‌یافته را پیش‌بینی نکرده بودند؛ همان‌طور که کاهش چشمگیر قیمت فناوری‌های الکتروتک در دهه‌های اخیر را نیز انتظار نداشتند.

بشر در حال گذار از سوزاندن کالاهای تجدیدناپذیر به سمت ساخت فناوری‌های پیشرفته است؛ از شکار کردن سوخت‌های فسیلی به کشت نور خورشید، و از مصرف منابع زمین به وام‌گرفتن آن‌ها. این یک انقلاب فناورانه است، نه جایگزینی‌ای حاشیه‌ای. در هسته خود، این انقلاب یعنی دگرگون کردن هم‌زمان شیوه تولید، مصرف و اتصال برق. خورشید و باد در حال تسلط بر تأمین برق‌اند. خودروهای برقی، پمپ‌های حرارتی و هوش مصنوعی (AI) در حال برقی‌سازی کاربردهای جدید هستند. باتری‌ها و دیجیتالی‌سازی، عرضه‌ای را که زمانی متغیر بود، پایدار، و تقاضایی را که زمانی ثابت بود، انعطاف‌پذیر می‌کنند. این سه تحول در کنار هم، انقلاب «الکتروتک» را شکل می‌دهند. چین پیشاپیش جایگاهی پیشرو در این انقلاب به دست آورده است، اما دیگر کشورها از جمله ایالات متحده و اروپا باید به سرعت اقدام کنند تا از منافع کامل این عصر جدید انرژی بهره‌مند شوند.

بحث درباره آینده انرژی به شدت دوقطبی شده است. در یک سو، طرفداران تداوم تدریجی سوخت‌های فسیلی اصرار دارند که گذار انرژی اگر اساساً آن را بپذیرند فرآیندی آهسته و دشوار خواهد بود. آن‌ها خواستار واقع‌بینی‌اند و یادآوری می‌کنند که نظام انرژی امروز که بر سوخت‌های فسیلی متکی است، ستون فقرات دنیای مدرن، اوج مهندسی بشر و شگفتی‌ای در مقیاس و پیچیدگی است که کمتر کسی آن را درک می‌کند.

در سوی دیگر، حامیان دست‌یابی به انتشار خالص صفر بر آسیب‌های سیاره، ناشی از سوزاندن سوخت‌های فسیلی تأکید می‌کنند و بر الزام‌های اخلاقی برای اقدام پای‌می‌فشارند. آن‌ها خواستار رهبری شجاعانه و دیپلماسی بین‌المللی برای تقسیم بار مسئولیت‌اند و می‌گویند دولت‌ها باید مسیرهای جامع کاهش انتشار را تعیین کنند و از اهداف اقلیمی میانه قرن، برنامه‌ریزی معکوس انجام دهند.

هر دو گروه بخشی از واقعیت را بازتاب می‌دهند، اما هیچ‌یک قادر نیستند خیزش سریع و اهمیت راهبردی «الکتروتک» مانند انرژی‌های تجدیدپذیر، خودروهای برقی، پمپ‌های حرارتی و باتری‌ها را توضیح دهند. این سه دسته فناوری در حال دگرگون کردن شیوه تولید، مصرف و جابه‌جایی برق در جهان هستند.

موجی انقلابی از تحول رسیده‌اند. تفاوت امروز در این است که این فناوری‌ها آن قدر ارزان شده‌اند که دیگر نمی‌توان آن‌ها را مهار کرد و آن قدر مهم شده‌اند که نمی‌توان نادیده‌شان گرفت. اگر خورشیدی، بادی، باتری‌ها و برق تنها برای پنج سال دیگر همان مسیر رشد ۳۰ سال گذشته را ادامه دهند، تقاضای جهانی سوخت‌های فسیلی از سطح فعلی خود سقوط کرده و وارد افول نهایی خواهد شد.

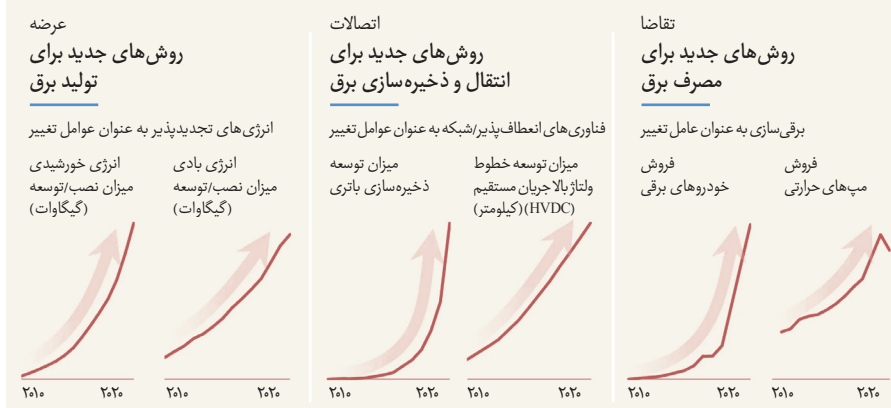
از نظر ژئوپلیتیک، چین زودتر از دیگران به مزایای کارایی، منطق اقتصادی تولید انبوه و امنیت انرژی در الکتروتک پی برد و اکنون با سرعت در حال پیشروی است. چین به عنوان اولین الکترو-دولت، از رهبری خود در حوزه‌های انرژی‌های تجدیدپذیر و برق‌سازی، تولید و نوآوری، استقرار داخلی و صادرات جهانی، قدرت راهبردی به دست آورده است. چین صرفاً در حال ساخت سخت‌افزارهای الکتروتک نیست؛ بلکه در حال ساختن آینده‌ای انرژی محور است که در آن یک موقعیت مسلط را در اختیار دارد.

اگر کشوری باشد که بتواند بیشترین بهره را از پذیرش این «راه سوم» در جدال دوقطبی انرژی ببرد، آن کشور ایالات متحده آمریکا است. الکتروتک امتداد منطقی انقلاب دیجیتال است؛ جایی که سخت‌افزارهای تولیدی مانند پنل‌های خورشیدی، باتری‌ها و اینورترها با نرم‌افزار مجتمع شده‌اند و از همان قوانین مقیاس‌پذیری تبعیت می‌کنند که سایر فناوری‌های دیجیتال. یک پنل خورشیدی از نظر ماهیت، به لپ‌تاپ شبیه‌تر است تا به یک نیروگاه گازی.

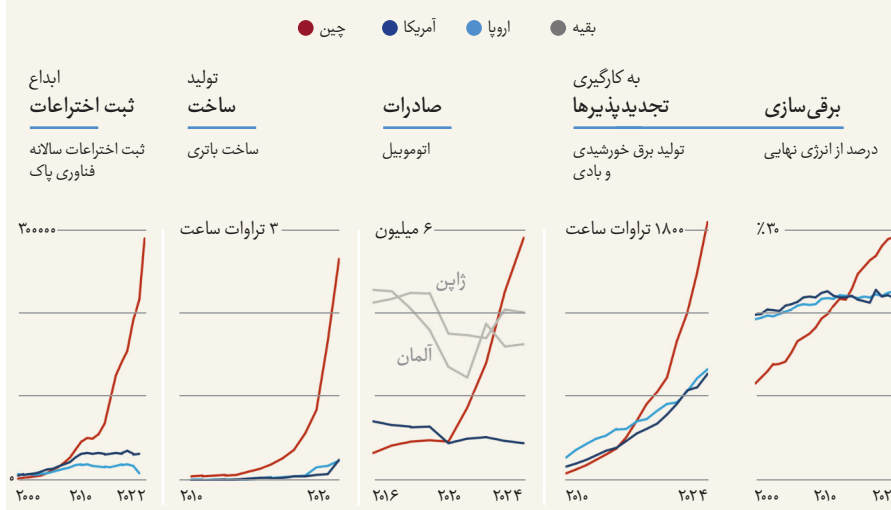
این ویژگی به خوبی با توانمندی‌های آمریکا همخوان است هرچند بیش از آنکه با هیوستون سازگار باشد، با سیلیکون‌ولی و سان‌فرانسیسکو تناسب دارد. آمریکا دارای تخصص نرم‌افزاری، فرهنگ نوآوری و سرمایه لازم برای رقابت است. پرسش اصلی این است که آیا ایالات متحده پیش از آن که فرصت از دست برود، واقعاً درک می‌کند که چه تحولی در حال وقوع است؟!

دهه آینده سرنوشت‌ساز خواهد بود. با شیب‌گرفتن منحنی‌های رشد الکتروتک و افت بیشتر هزینه‌ها، تقاضا برای سوخت‌های فسیلی از حالت سکون وارد مرحله کاهش ساختاری خواهد شد. برندگان و بازندگان تازه‌ای ظهور خواهند کرد. کشورها و شرکت‌هایی که می‌خواهند در این دوران پایدار بمانند و پیشرفت کنند، باید استراتژی‌های خود را به همان اندازه بنیادین بازنگری کنند که خود سیستم انرژی در حال دگرگونی است. ■

نمودار ۱: انقلاب فناوری در انرژی



نمودار ۲: چین اولین «کشور برقی» بزرگ جهان



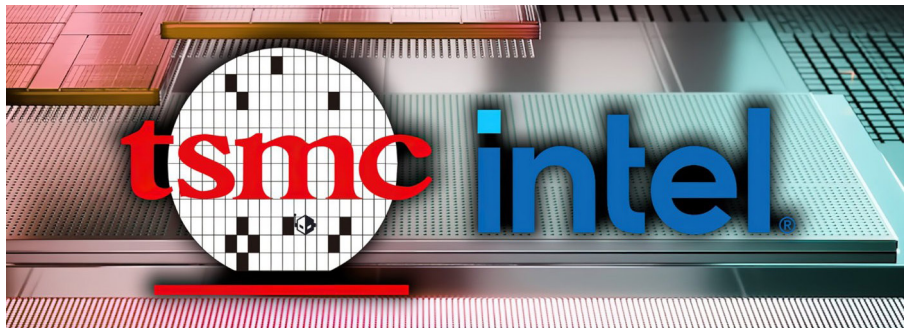
حال برقی‌شدن است. در سال ۲۰۰۷، برق از نفت به عنوان بزرگ‌ترین منبع انرژی مفید پیشی گرفت. در سال ۲۰۲۵، سرمایه‌گذاری در الکتروتک قرار است دو برابر سرمایه‌گذاری در سوخت‌های فسیلی باشد، زیرا انرژی خورشیدی سرمایه‌بیشتری نسبت به بخش بالادستی نفت جذب خواهد کرد. برق در حال عقب راندن سوخت‌های فسیلی است. بخش به بخش، کشور به کشور. این رشد برق باعث شده است که تقاضای نهایی سوخت‌های فسیلی در دو سوم کشورهای جهان به اوج برسد و به یک سقف جهانی تقاضا در بخش ساختمان‌ها، صنعت و حمل‌ونقل جاده‌ای منجر شود.

کدام کشورها در عصر الکتروتک پیش‌تاز خواهند بود؟

عصر الکتروتک مدت‌ها در راه بوده است. دهه‌ها تغییر تکاملی از موتورهای الکتریکی گرفته تا انرژی خورشیدی و باتری‌ها اکنون به

آن‌ها از آمریکا در استفاده از انرژی خورشیدی جلو زده‌اند. برای مثال، پاکستان در طی چند سال بیش از کل ظرفیت نصب شده خود از تمام منابع دیگر طی چندین دهه، پنل خورشیدی وارد کرده است.

باتری‌ها نیز داستانی به همین اندازه چشمگیر دارند. فروش آن‌ها از سال ۱۹۹۱ هر دو تا سه سال دو برابر شده و هزینه آن‌ها ۹۹٪ کاهش یافته است؛ به طوری که توانسته‌اند از یک کاربرد به کاربرد دیگر جهش کنند. خودروهای برقی اکنون نیمی از فروش خودرو در چین بزرگ‌ترین بازار خودروی جهان را تشکیل می‌دهند. ترکیب خورشیدی به همراه ذخیره‌سازی باتری اکنون در بیشتر نقاط جهان از نظر هزینه رقابتی است. در سال ۲۰۲۵، سرمایه‌گذاری در ذخیره‌سازی باتری قرار است با سرمایه‌گذاری در تولید برق گازی برابر شود. اگر کمی دورتر نگاه کنیم، اقتصاد جهانی بیش از یک قرن است که به طور پیوسته در



سرقت آینده تایوان

نفوذ و سرقت فناوری‌های کلیدی TSMC توسط آمریکا و ژاپن

● Two Sides Roundtable

لی چیان، پژوهشگر مؤسسه تحقیقاتی «یک کمر بند، یک جاده» دانشگاه هاینان، برای تحلیل و بررسی عمیق این موضوع دعوت شد.

ژای ژوان: این چند روز شاهد طوفان نشت اطلاعات TSMC بوده‌ایم. پس آیا می‌توان گفت که اکنون آمریکا با روش آشکار نشت اطلاعات یا نشت اطلاعات با مجوز در حال حمایت از اینتل است؟ این بار اول نیست که TSMC با ابهاماتی درباره نشت اطلاعات مواجه می‌شود، اما موضع حزب دموکرات پیشرو (DPP) این است که «مشکلی نیست»، زیرا لو وی‌رن بازنشسته شده و به اسرار کلیدی دسترسی ندارد. این کاملاً شبیه همان منطق نشت اطلاعات با مجوز رسمی یا نشت اطلاعات تحت دستور است، مگر نه؟ آیا این نشان می‌دهد که آمریکا در رابطه با تنگه تایوان استراتژی خود را تغییر داده و وارد مرحله عقب‌نشینی راهبردی شده است؟ حزب دموکرات پیشرو همیشه علاقه داشت خودش را با اوکراین مقایسه کند. اخیراً شاهد طرح ۲۸ بندی صلح آمریکا بودیم که شبیه به تسلیم اوکراین است. آیا هنوز حزب دموکرات پیشرو این وضعیت را درک نکرده و قصد دارد به سیاست «اتکا به آمریکا برای استقلال» ادامه دهد؟ آیا نمی‌بینند که آمریکا در حال حرکت به سمت عقب‌نشینی استراتژیک است؟ لی چیان: موضع تایوان در جریان حادثه لو وی‌رن و همچنین حادثه پیشین Tokyo Electron غیرمعمول بوده است. اگرچه تحقیقات کیفری در این زمینه انجام شده، اما موضوع اصلی تنها دو روز در رسانه‌های تایوان پوشش داده شد و سپس ناپدید شد، و من فکر می‌کنم ژای ژوان با این مسئله آشناست. ژاپن اسرار صنعتی تایوان را سرقت کرده و خود طرف ژاپنی این عمل را تأیید کرده است. فعالان صنعت می‌دانند که ژاپن در

اخیراً، لو وی‌رن، معاون ارشد پیشین توسعه فناوری و استراتژی شرکت TSMC (Taiwan Semiconductor Manufacturing Company) تنها سه ماه پس از بازنشستگی به شرکت اینتل پیوست و این موضوع موجهی از جنجال‌های رسانه‌ای را برانگیخت. رسانه‌ها فاش کردند که لو وی‌رن پیش از بازنشستگی، بیش از ۲۰ کارتن از مدارک سری شرکت را کپی کرده بود؛ این مدارک شامل فناوری‌های پیشرفته‌ای مانند ۲ نانومتر، A۱۶ و A۱۴ می‌شد و او تمامی این مدارک را به آمریکا منتقل کرده است. این خبر نگرانی شدید در مورد خطر نشت اسرار TSMC را در تایوان برانگیخت.

در واقع، از اوت امسال سیستم‌های نظارت داخلی TSMC شناسایی کرده بودند که ۹ نفر از کارکنان فعلی و پیشین مشکوک به سرقت اسرار فناوری تولید انبوه تراشه‌های ۲ نانومتری شرکت هستند و این اطلاعات را به فروشگاه تجهیزات نیمه‌رسانای ژاپن، شرکت Tokyo Electron، منتقل کرده‌اند. این دو حادثه پیاپی به وضوح روند نفوذ و سرقت فناوری‌های کلیدی TSMC توسط آمریکا و ژاپن را نشان می‌دهد.

در مواجهه با این سلسله اتفاقات، موضع دولت حزب دموکرات پیشرو تایوان تقریباً خمی بوده است؛ نه برخورد قاطع صورت گرفته و نه اقدام پیشگیرانه سیستماتیک مشاهده می‌شود، به گونه‌ای که به نظر می‌رسد در اجرای یک «برنامه سیاسی با مجوز رسمی برای نشت اطلاعات» همکاری می‌کنند.

در برنامه «دوکرانه» (Two Sides Roundtable)، با تمرکز بر نقش آمریکا و سیاست‌های مداخلات آمریکا دولت حزب دموکرات پیشرو، از پروفیسور ژانگ وی‌وی، کارشناس مشهور مسائل بین‌المللی، و خانم

توسعه تراشه‌های پیشرفته خود با مشکلاتی مواجه بوده و گفته می‌شود مدارکی که Tokyo Electron به دست آورده، دقیقاً همان تکنولوژی کلیدی است که می‌تواند به آن‌ها برای عبور از این محدودیت کمک کند. وضعیت اکنون چنین است که ژاپن بخشی از فناوری‌های پیشرفته را سرقت کرده، اما هیچ واکنش شدید و محکوم‌کننده‌ای علیه این اقدام ژاپن دیده نشده است. حادثه لو وی‌رن بسیار عجیب‌تر و مضحک‌تر است. با وجود اینکه لو وی‌رن تنها یک بازنشسته بود، اما با استفاده از موقعیت پیشین خود به عنوان معاون ارشد توسعه فناوری، از زیرمجموعه خود خواست تا حجم زیادی از اسناد محرمانه را جمع‌آوری و کپی کنند و پس از پر کردن چندین کارتن، به آمریکا منتقل کنند.

تکنولوژی‌ای که لو وی‌رن به اینتل منتقل کرده، همان تکنولوژی‌ای است که امروز اینتل قادر به تولید آن نیست و دلیل اصلی فاصله این شرکت با TSMC و دیگر رقبا به شمار می‌رود. TSMC از زمانی که به «کوه مقدس» معروف بود تا امروز، به شرکتی تبدیل شده که نیمی از ارزش بازار بورس تایوان را در اختیار دارد و یک سوم صادرات تایوان به آمریکا به آن تعلق دارد؛ اهمیت آن برای اقتصاد تایوان کاملاً روشن است. زنجیره تولید و تأمین TSMC ۳۰۰ تا ۵۰۰ هزار نفر را مشغول به کار کرده و نقش بسیار مهمی در حمایت از بازار مسکن و مصرف داخلی دارد. بدون TSMC، فناوری، نیروی انسانی و اکوسیستم اقتصادی تایوان به خطر می‌افتد و حتی GDP جزیره به میزان قابل توجهی کاهش خواهد یافت. بنابراین، TSMC فقط یک «جوهر تاج» نیست، بلکه بخش حیاتی از ساختار اقتصادی کل تایوان است. به همین دلیل، اینکه تکنولوژی‌های کلیدی و نیروهای انسانی مهم آن در جریان «تحقیقات» یا «پیگیری‌ها» کم‌اهمیت جلوه داده می‌شوند و هیچ بحث عمومی گسترده یا توضیح شفاف دولتی در پی نداشته، بسیار غیرمعمول است.

اگر به وقایع اطراف آنچه به عنوان «روز استقلال تعرفه‌ای» در ۲ آوریل خوانده شد نگاه کنیم، متوجه می‌شویم این وضعیت غیرمعمول با سیاست «خروج از چین و نزدیک شدن به شمال» که لی چینگ‌طراحی کرده، ارتباط دارد. این سیاست بخشی از برنامه کلی اقتصادی و راهبردی اوست. این سیاست شبیه کاری است که ژاپن در دوره سلسله چینگ انجام داد و خودش را به جای آسیا، با کشورهای اروپایی پیشرفته مقایسه می‌کرد. هرچند لی چینگ بعدها گفت منظورش دقیقاً این نبوده، اما مسیر او کاملاً به سمت آمریکا و گروه G۷ متمایل است و ارتباط اقتصادی با چین را کاهش می‌دهد.

به همین دلیل است که TSMC به آمریکا (آریزونا)، ژاپن (کوماموتو) و آلمان (درسدن) دعوت شد تا کارخانه‌های خود را آنجا بسازد. نتایج مشخص امروز نشان می‌دهد که تکنولوژی TSMC

دلیل مدیریت موجود، به منطقه‌ای بسیار ناپایدار تبدیل شده است. از شکاف در تولید، نیروی انسانی و مالیه گرفته تا انرژی، روشن است که مذاکرات تعرفه‌ای اخیر و جابجایی TSMC، تنها یک بحران کوتاه مدت نیست، بلکه یک ضربه ساختاری و بلندمدت به اقتصاد تایوان است. وقتی این ضربه‌ها یک به یک پیش بروند، چه چیزی از تایوان باقی خواهد ماند؟ جای تعجب نیست که در سخنرانی اخیر آقای وانگ هونینگ گفته شد: «بسیاری از مشکلات تایوان در آینده قابل حل است»، و پاسخ ما این است: اگر تایوان همچنان به سیاست «خروج از چین و گرایش به شمال» ادامه دهد، این مشکلات در آینده هرگز حل نخواهند شد.

ژای شوان: با توجه به این مسائل، استاد ژانگ، نظر شما چیست؟ به نظر می‌رسد که ژاپن هنوز می‌خواهد روابطش با تایوان را نزدیک نگه دارد، اما آمریکا عجله دارد تا TSMC را منتقل کند. علاوه بر این، هشدارهای اوکراین هم پیش روی همه است. برای حزب دموکراتیک پیشرو (DPP) ممکن است هنوز تغییر موضع آمریکا را به طور واقعی درک نکرده باشند. شما چه توصیه‌ای به آن‌ها دارید؟

ژانگ وی‌وی: از دیدگاه چین، وضعیت فعلی کاملاً روشن است. گام اول آمریکا، تخلیه TSMC است؛ یعنی همانطور که اشاره شد، از دست دادن گسترده نیروی انسانی، جذب مدیران ارشد، انتقال فناوری‌های کلیدی و غیره، همه بخشی از استراتژی کلی آن‌هاست. لایه دوم هم تخلیه کلی تایوان است. همانطور که خانم لی اشاره کردند، مثال‌های زیادی وجود دارد؛ واقعیت همین است. از دیدگاه ما در چین، صرف این همه هزینه برای خرید تسلیحات آمریکایی در نهایت کاربرد واقعی ندارد و برای ارتش آزادی بخش خلق چین تأثیر عملی ایجاد نمی‌کند. البته می‌توان آن‌ها را نگه داشت و در صورت نیاز بعدی، شاید کاربرد دیگری هم داشته باشند.

آمریکا در فیلیپین را تجهیز یا بسازد. رندال شرایور (Randall Schriver)، که نماینده فروش تسلیحات آمریکا به تایوان است، وقتی به تایوان آمد، این کار را با جدیت توضیح داد و گفت این اقدام می‌تواند «به تایوان کمک کند تا اهداف بودجه نظامی خود را محقق کند».

آیا شما این را بسیار مضحک نمی‌دانید؟ واقعاً تایوان باید به فکر «مصرف بودجه نظامی» باشد؟ اگر همانطور که گفته می‌شود، ما در چنین وضعیت خطرناکی هستیم و چین هر لحظه ممکن است حمله کند، بودجه نظامی ما باید تماماً صرف دفاع از خاک تایوان شود، نه اینکه به جاهای دور مثل جزیره لوزون یا جزایر پالائین برود. از اینجا به خوبی می‌توان دید که تایوان در نگاه آمریکا، واقعاً یک دستگاه خودپرداز است، یک خودپرداز بسیار ثروتمند. تایوان از منطقه‌ای با ذخایر ارزی بالا، به تدریج تخلیه خواهد شد و تبدیل به منطقه‌ای با ذخایر ارزی پایین می‌شود؛ زحمات چند نسل از مردم به هدر می‌رود.

چهارمین تأثیر: شکاف در انرژی

یکی از آخرین فرصت‌هایی که تایوان دارد، این است که هنوز برخی شرکت‌ها مایل به سرمایه‌گذاری و راه‌اندازی دفتر در تایوان هستند. برای مثال، Nvidia قصد دارد دفتر طراحی خود را در تایوان تأسیس کند و گوگل و آمازون می‌خواهند از زیرساخت‌ها و نیروی انسانی موجود در تایوان استفاده کرده و آن را به مرکز طراحی هوش مصنوعی در آینده تبدیل کنند. اما مشکل انرژی تایوان هنوز حل نشده است و انرژی «سبز» کافی وجود ندارد. با مجموعه این مشکلات، این دولت به‌ویژه دولتی که بر ایدئولوژی متمرکز است، قادر به حل این مسائل نیست.

تایوان قبلاً مکانی مناسب برای سرمایه‌گذاران جهانی و تأسیس پایگاه‌های صنعتی بود، اما حالا به

در حال تقسیم و انتقال است و حتی اسرار بالاترین سطح آن ممکن است به طور مستقیم خارج شود. تأثیر این انتقال فراتر از TSMC امروز است. این کار نه تنها پایه فناوری TSMC در زمینه تولید تراشه‌های پیشرفته و بسته‌بندی آن را تضعیف می‌کند، بلکه مسیر توسعه تمام فناوری‌های بسته‌بندی پیشرفته شرکت از جمله IC‌های سه بعدی، نسل بعدی CoWoS، فناوری Chiplet و حوزه‌های پیشرفته‌تر فوتونیک (Photonics) را نیز به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد. اگر همه متوجه شوند که انتقال TSMC تنها به معنای جابجایی پیشرفته‌ترین فرآیندهای تولید تراشه امروز نیست، بلکه در واقع بخش مهمی از ظرفیت توسعه آینده تایوان را هم منتقل می‌کند، می‌توان پیش‌بینی کرد که این اقدام چهار تأثیر بسیار مهم و عمیق برای تایوان خواهد داشت.

اولین تأثیر: شکاف در تولید

با جابجایی TSMC و کل اکوسیستم آن، شامل شرکت‌های همکار و تأمین‌کنندگان، قدرت صنعتی تایوان به تدریج وارد زنجیره تأمین جهانی می‌شود و نفوذ نسبی آن کاهش پیدا می‌کند. این شوک بسیار شدید خواهد بود: تایوان از جایگاه قبلی خود به عنوان هسته تولید تراشه، به یکی از گره‌ها (node) در شبکه جهانی تنزل خواهد کرد.

دومین تأثیر: شکاف در نیروی انسانی

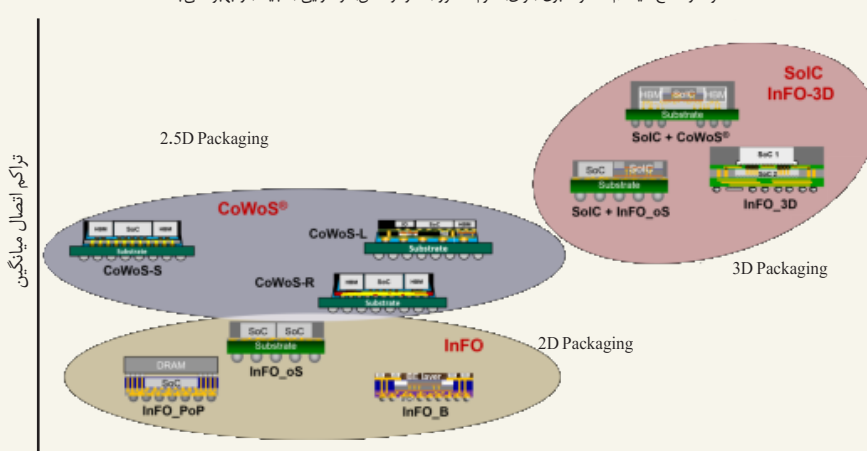
اکنون با جابجایی TSMC، افرادی که تایوان را ترک می‌کنند، فقط کارکنان مستقیماً منتقل شده نیستند. بر اساس برآوردهای مختلف، حتی با احتیاط، تعداد مهندسان و نیروی انسانی ارشد منتقل شده حداقل ۲۰ تا ۳۰ هزار نفر است. بسیاری از این جابجایی‌ها همراه با خانواده انجام می‌شود. وقتی تصمیم می‌گیرند در مکان جدید زندگی جدیدی بسازند، بازگشت آن‌ها به تایوان تقریباً غیرممکن است: خانه می‌خرند، فرزندان خود را در مدرسه ثبت نام می‌کنند و زندگی‌شان را دوباره سامان می‌دهند. نتیجه این است که تایوان دیگر «مادر تکنولوژی» نخواهد بود، بلکه به منبعی برای صادر کردن فناوری به خارج تبدیل می‌شود. این ساختار جدید، وقتی شکل بگیرد، تقریباً غیرقابل بازگشت است.

سومین تأثیر: شکاف در مالیه و بودجه

در همین زمان، خواسته‌های آمریکا از تایوان به حد «بی‌حد و حصر» رسیده است. در مذاکرات اخیر تعرفه‌ها، نه تنها از TSMC خواسته شد سرمایه‌گذاری بیشتری کند، بلکه سرمایه‌گذاری در پروژه‌های خطوط انرژی در آلاسکا هم خواسته شد. این میزان درخواست‌ها به نظر کافی است، اما آمریکا همچنین به طور مشخص از تایوان خواسته خرید تسلیحات را افزایش دهد. به نظر من حتی عجیب‌تر این است که بر اساس آخرین اطلاعات، یک اندیشکده آمریکایی به کنگره آمریکا پیشنهاد داده که تایوان می‌تواند پول بدهد تا ۹ پایگاه آماده‌شده

نمودار ۱: ادغام ۳D Fabric شرکت TSMC

عملکرد در سطح سیستم، مصرف برق (توان)، فرم فاکتور (اندازه و شکل)، و کارایی (قابلیت) را بهبود می‌بخشد.



من شخصاً وقتی به پرونده TSMC نگاه کردم، خیلی تحت تأثیر قرار گرفتم. بزرگ‌ترین مشکل افراد DPP، فقدان عقلانیت است. از دیدگاه مطالعه واقعی تایوان، آمریکا و ژاپن، قضاوت‌ها و تحلیل‌های آن‌ها در بسیاری از مسائل مهم گاهی واقعاً خنده‌دار است و غیرقابل باور. وضعیت امروز را می‌توان به سیاست شانه خالی کردن تشبیه کرد: وقتی شرایط واضحاً نامطمئن است، باز هم واقع‌بینانه برخورد نمی‌کنند. وقتی چین برنامه‌ریزی اقتصادی می‌کند، حتی در دوران ژيانگ جینگ‌گو در پروژه «ده پروژه بزرگ» هم از همین منطق استفاده شد: باید یک برنامه کلی وجود داشته باشد و براساس آن شرایط مختلف بررسی شود: آیا نیروی کار کافی وجود دارد؟ آیا مهندسان و تکنسین‌های ماهر کافی هست؟ سپس منابع تولید بررسی شود، مثل استفاده از داده‌های بزرگ (Big Data)؛ بعد ابرهای تولید، مثل فناوری‌های ابری. همه این‌ها نیازمند هماهنگی و برنامه‌ریزی کلان است و سپس برنامه پنج ساله تدوین می‌شود. بنابراین، رشد و قدرت‌گیری چین، تا حد زیادی نتیجه اجرای منظم همین برنامه‌های پنج‌ساله است.

در گذشته، تایوان واقعاً تجربه‌ای در این زمینه داشت، اما پس از روی کار آمدن حزب دموکراتیک پیشرو (DPP)، کل رویکرد تبدیل به رویکردی مبتنی بر ایدئولوژی شد. واضح‌ترین مثال آن هم توقف نیروگاه‌های هسته‌ای است. وقتی برق کافی، پایدار و ارزان در دسترس نیست، چه کاری می‌توان انجام داد؟ چگونه می‌توان درباره توسعه صنایع پیشرفته صحبت کرد؟ تولید تراشه چگونه می‌تواند آینده داشته باشد؟

در مقابل، وضعیت چین بسیار متفاوت است. صنعت تراشه در چین با سرعت زیادی پیشرفت می‌کند. از زمان آغاز جنگ تجاری در ۲۰۱۸، چین تصمیم گرفت خودش تراشه بسازد. تا سال گذشته، تراشه‌ها بالاتر از همه محصولات دیگر، به اولین کالای صادراتی چین تبدیل شدند. البته عمده تراشه‌های صادرشده، تراشه‌های با فرآیند تولید بالغ و رایج هستند، چون حدود ۹۵٪ تقاضای جهانی برای همین تراشه‌هاست و نه تراشه‌های فوق پیشرفته دو نانومتری که سهم بازار بسیار کوچکی دارند. تقاضای جهانی تراشه، چه برای مصارف نظامی، چه مصرف عمومی یا صنعت خودرو، اکثراً تراشه‌های بالغ را شامل می‌شود. در این حوزه، چین اکنون بزرگ‌ترین تولیدکننده و صادرکننده تراشه در جهان است.

همچنین در زمینه فرآیندهای پیشرفته، چین نیز پیشرفت زیادی کرده است. کافی است نگاهی به نظرات خارجی‌ها ببندازید. چند روز پیش مقاله‌ای در روزنامه نیویورک تایمز خواندم که گفته است: اگر روند فعلی ادامه پیدا کند، رقابت واقعی دیگر بین آمریکا و چین نیست، بلکه بین «شنژن و هانگژو در چین» خواهد بود.

اکنون صنایع پیشرفته‌ترین حوزه‌ها مربوط به هوش مصنوعی است. از تراشه‌ها تا سیستم‌عامل‌ها، استفاده از داده‌های بزرگ، مدل‌های کلان، مدل‌های عمومی و مدل‌های تخصصی، چین در همه این زمینه‌ها عملکرد بسیار قدرتمندی دارد. اگر از کارشناسان و مهندسان فعال در این حوزه بپرسید، همه به آینده هوش مصنوعی در چین اعتماد کامل دارند. آمریکا در برخی جنبه‌ها هنوز قوی است، اما ماصلاً نگران نیستیم.

بنابراین، همانطور که آقای وانگ هونینگ گفته است، تنها با همکاری با چین و بعد از تحقق وحدت، تایوان می‌تواند مشکلات ساختاری خود را یک‌بار برای همیشه حل کند. ساده‌ترین مثال این است که تایوان هنوز در زمینه مدارهای مجتمع مزیت نسبی دارد، اما برای تولید تراشه‌های پیشرفته به خاک‌های کمیاب نیاز دارد. چین خاک‌های کمیاب دارد و اگر ما بخواهیم تحریم منابع معدنی انجام دهیم، TSMC هم دیگر قادر به تولید نخواهد بود.

همین‌طور در حوزه انرژی و برق. من اخیراً به تبت رفته‌ام، و به زودی تبت به یکی از بزرگ‌ترین مراکز انرژی پاک جهان تبدیل خواهد شد. امروز تقریباً ۹۹٪ مصرف انرژی محلی تبت، انرژی سبز است. چین دارای برنامه‌ریزی کلان در انرژی است؛ این برنامه نه تنها باعث رفاه مردم تبت می‌شود، بلکه انرژی سبز تولید شده در تبت به مناطق اقتصادی بزرگ و پیشرفته چین مانند دلتای یانگ‌تسه و پرل ریور منتقل خواهد شد و نیاز صنایع پرمصرف انرژی مانند هوش مصنوعی و مراکز محاسباتی را تأمین می‌کند. همه این‌ها بخشی از برنامه‌ریزی سیستماتیک دولت چین است و تایوان باید خود را در این برنامه بزرگ‌تر جای دهد.

تایوان با جمعیت ۲۳ میلیون نفری، در مقیاس چندان بزرگی نیست. از دید چین، کمک به آن کاری بسیار آسان است. به عنوان مثال، فقط منطقه دلتای یانگ‌تسه سال گذشته از نظر اندازه اقتصادی از آلمان و ژاپن هم جلو زده است. اگر محاسبه با نرخ برابری قدرت خرید انجام شود، حتی بیشتر هم است. بنابراین، پشت صحنه ماجرا این است: یکی نیاز به برنامه‌ریزی واضح است و دیگری نیاز به آماده‌سازی پیش‌دستانه زیرساخت‌ها، تأمین انرژی و منابع اولیه؛ در غیر این صورت، اقتصاد هیچ نیروی پایدار نخواهد داشت.

من به یاد «ده پروژه بزرگ» ژيانگ جینگ‌گو و همچنین استعداد‌های برجسته علمی و مهندسی که از چین به تایوان رفتند و توسط لی گودینگ هدایت می‌شدند می‌افتم؛ این افراد سهم بسیار ارزشمندی در جهش اقتصادی تایوان داشتند. اما امروز، اقتصاد تایوان پایداری لازم را ندارد، چون چنین استعدادهایی از چین به تایوان منتقل نمی‌شوند و چنین دیدگاهی هم دیگر وجود ندارد.

تایوان هنوز در زمینه مدارهای مجتمع مزیت نسبی دارد، اما برای تولید تراشه‌های پیشرفته به خاک‌های کمیاب نیاز دارد. چین خاک‌های کمیاب دارد و اگر ما بخواهیم تحریم منابع معدنی انجام دهیم، TSMC هم دیگر قادر به تولید نخواهد بود.

برخی ممکن است فکر کنند «همین وضعیت هم خوب است و می‌توان با آن ادامه داد»، اما این غیرممکن است. اقتصاد جهان هر روز در حال پیشرفت است و نمی‌توان فقط با شاخص GDP اسمی آن را سنجید. من اغلب شانگهای و نیویورک را مقایسه می‌کنم. اگر GDP سرانه را ببینیم، نیویورک پنج برابر بالاتر از شانگهای است. اما اگر شاخص‌های دیگر را لحاظ کنیم، شانگهای قبلاً از نیویورک جلو زده است:

امید زندگی سرانه در شانگهای چهار سال بیشتر از نیویورک است. میانگین دارایی خالص خانوارها در شانگهای از نیویورک بیشتر است. امنیت اجتماعی در شانگهای حداقل ده برابر بهتر است. زیرساخت‌ها حدود ۲۰ سال جلوتر از نیویورک است. نرخ مرگ و میر نوزادان در شانگهای پایین‌تر است. این فقط یک مثال ساده است برای نشان دادن اینکه شاخص‌ها باید نوآورانه انتخاب شوند.

امروز هنوز برخی در تایوان می‌گویند «GDP سرانه ما از چین بالاتر است»؛ این مقایسه‌ها غیرواقعی و گمراه‌کننده است. ما حتی آمارهایی از خانوارهای شهری چین داریم: حدود ۷۰ میلیون نفر. حتی اگر میانگین دارایی خالص خانوارهای شهری چین را با خانوارهای آمریکایی مقایسه کنیم، چین از آمریکا پیشی گرفته است. این برآورد مربوط به دو تا سه سال پیش است و داده‌ها عمومی و قابل مقایسه هستند. اگر تایوان بخواهد، می‌تواند همین مقایسه را انجام دهد و خود را با میانگین چین تطبیق دهد.

در کل، من معتقدم که دو سوی تنگه تایوان باید دست در دست هم دهند و اقتصاد را تقویت کنند؛ اقتصاد مهم‌ترین عامل است. چه سخنان سان یات‌سن را در نظر بگیریم، چه عملکرد امروز حزب کمونیست چین، همگی به مردم‌محوری توجه دارند و هدف نهایی بهبود زندگی مردم است. فرقی نمی‌کند سیاست اقتصادی، سیاسی یا اجتماعی باشد؛ در نهایت باید به رفاه مردم منجر شود تا اقتصاد پایداری داشته باشد و حمایت مردم جلب شود. ■



پایان رؤیای بروکسل

اقتصادی اروپا (آلمان) با چین، زنگ خطری است که نمی‌توان نادیده گرفت. پکن نه تنها بازارها را با دامپینگ (قیمت شکنی) تسخیر کرده، بلکه با زیرکی تمام، وابستگی اروپا به مواد اولیه حیاتی و تراشه‌ها را به سلاحی برای باج‌گیری سیاسی تبدیل کرده است. اروپایی که روزگاری خود را مدافع تجارت آزاد می‌دانست، حالا می‌بیند که پکن و واشنگتن هر دو با ابزار حمایت‌گرایی و یارانه، صنایع او را می‌بلعند. واکنش اروپا به این وضعیت اضطراری، تاکنون آمیزه‌ای از سردرگمی و اشتباه بوده است. در داخل، دو نیروی متضاد در حال پاره‌پاره کردن اتحادیه هستند: از یک سو تکنوکرات‌هایی که با ژست امنیت ملی به دنبال کشیدن دیوارهای تعرفه‌ای هستند (که تنها هزینه را برای شهروندان خسته اروپا بالا می‌برد) و از سوی دیگر، پوپولیست‌های راست‌گرا که راه حل را در بازگشت به دولت-ملت‌ها و تضعیف بروکسل می‌بینند. هر دو مسیر به پرتگاه ختم می‌شود؛ چرا که در دنیایی که گول‌ها حکم می‌رانند، تک‌روی کشورهای کوچک اروپایی حکم خودکشی را دارد.

راه نجات چیست؟ تحلیل‌گرانی که هنوز امید خود را از دست نداده‌اند، معتقدند روی کاغذ، اروپا هنوز کارتهایی برای بازی دارد: بازاری بزرگ، توانایی ائتلاف‌سازی با قدرت‌های میانی (مانند هند و آمریکای جنوبی) و ابزارهای قانونی برای مقابله با زورگویی اقتصادی. نیاز فوری به یکپارچگی واقعی در بازارهای مالی، انرژی و خدمات احساس می‌شود تا اروپا بتواند وزن واقعی خود را پیدا کند. اما اجرای این اصلاحات نیازمند گذشتن از سد بوروکراسی ناکارآمد، رفاه‌زدگی پرهزینه و منافع متضاد ۲۷ کشور عضو است.

اما حتی به فرض پذیرش این کورسوی امید، واقعیت تلخ این است که رهبران فعلی اروپا، فاقد جسارت و اراده‌ای هستند که برای چنین تغییر رادیکالی لازم است. برای اینکه اروپا از این محاصره جان سالم به در ببرد و از تبدیل شدن به موزه‌ای برای توریست‌های چینی و آمریکایی نجات یابد، به سطحی از همگرایی و فداکاری سیاسی نیاز است که در شرایط فعلی، وقوع آن تنها به یک معجزه می‌ماند. یا اروپا تدبیری استراتژیک می‌کند و به نحو معجزه‌آسایی سرنوشتش را به دست می‌گیرد، یا تاریخ قرن بیست و یکم بدون حضور مؤثر او نوشته خواهد شد. ■

برای سال‌های متمادی، قاره سبز در نوعی تعطیلات ژئوپلیتیک به سر می‌برد. بروکسل‌نشینان با غروری پنهان باور داشتند که اگرچه واشنگتن شمشیر دارد و پکن کارخانه، اما این اروپاست که قلم قانون را در دست دارد و قواعد بازی جهانی را می‌نویسد. آن‌ها گمان می‌کردند کیمیایی یافته‌اند که می‌تواند حاکمیت‌های ملی قدیمی را در دیگی بزرگ‌تر ذوب کرده و به قدرتی فراملی تبدیل کند. اما امروز، آن خواب شیرین به کابوسی بیدار تبدیل شده است. اروپا دیگر نه بازیگر اصلی، بلکه زمینی است که گول‌های جهان نبردهای خود را در آن پیش می‌برند. وضعیت کنونی اروپا چیزی فراتر از یک بحران معمولی است؛ این یک محاصره تمام‌عیار است. از شرق، تهاجم نظامی روسیه به اوکراین، توهم امنیت ابدی را در هم شکست. این جنگ نه تنها ضعف نظامی اروپا را عریان کرد، بلکه نوعی تحقیر تاریخی را به همراه داشت؛ چرا که نشان داد اروپا بدون چتر امنیتی دیگران، حتی قادر به تأمین امنیت حیاط خلوت خود نیست.

اما ضربه کاری‌تر شاید از سوی غرب باشد. ایالات متحده، متحد دیرینه‌ای که اروپا امنیت خود را به او برون‌سپاری کرده بود، دیگر آن برادر بزرگتر حامی نیست. چهره جدید آمریکا در دوران ترامپ و شاید حتی پس از آن، چهره‌ای است که قواعد بازی بین‌المللی را نادیده می‌گیرد و عملاً در زمینی بازی می‌کند که مختصاتش شباهت عجیبی به منطق زورمدارانه روسیه دارد. واشنگتن امروز با بی‌اعتنایی محض به دغدغه‌های متحدان اروپایی، توافقات تجاری یک‌جانبه را تحمیل می‌کند و حتی اصل بنیادین ناتو را به معامله می‌گذارد. اروپا اکنون میان دو قدرت بزرگ که برای مدل‌های سنتی و مرسوم دیپلماسی ارزشی قائل نمی‌شوند، گیر افتاده و با آن همچون بازیگری حاشیه‌ای و با تحقیر رفتار می‌شود. در جبهه اقتصادی، فشار از سمت شرق آسیا، نفس صنایع اروپا را به شماره انداخته است. چین دیگر آن شریک تجاری که صرفاً کالای ارزان تولید می‌کرد، نیست. اژدهای زرد اکنون با جهشی تکنولوژیک، قلب صنعت اروپا یعنی خودروسازی و نوآوری را نشانه رفته است. کسری تجاری وحشتناک موتور



اروپایی شدن تحقیر

احساس رأی‌دهندگان اروپایی نسبت به اتحادیه اروپا در حال فرانسوی‌تر شدن است

● Internationale Politik Quarterly

در پی مہار دولت-ملت‌ها درون یک جامعه مشترک، ترس بود؛ ترس از خود، که در گذشته ویرانگر خود اروپا بازتاب یافته بود.

پروژه اروپا زمانی تغییر جهت داد که هیچانی دیگر در قاره فوران کرد. با فروپاشی دیکتاتوری‌های نظامی در جنوب اروپا، شور و شوق «گرد هم آمدن» بر تردیدهای رهبران اروپا غلبه کرد. یونان، اسپانیا و پرتغال در دهه ۱۹۸۰ در کمترین زمان ممکن به اتحادیه اروپا پیوستند. سپس سقوط دیوار برلین فرارسید. انرژی اتحاد مجدد اروپا، رهبران را بر آن داشت تا با معرفی پول مشترک، سرنوشت‌های خود را حتی بیشتر به هم گره بزنند. همین موج احساسی و حس قرار داشتن در یک لحظه تاریخی بود که باعث شد فرانسوی‌ها در سال ۱۹۹۲ با اختلافی اندک به پیمان ماستریخت رأی مثبت دهند و اتحادیه اروپای امروزی را بنیان نهند.

در طول همه‌گیری کووید-۱۹، اروپایی‌ها دوباره بارقه‌ای از همبستگی را تجربه کردند. در مواجهه با مرگ و با دیدن بیمارستان‌های شمال ایتالیا که ظرفیت‌شان تکمیل شده بود، آن‌ها بر تابوی بدهی مشترک غلبه کردند و توافق کردند که بار مشکلات را تقسیم کنند. تهاجم تمام‌عیار روسیه به اوکراین در سال ۲۰۲۲ موج جدیدی از همبستگی را برانگیخت. به شکلی قابل توجه، خستگی از جنگ چندان در افکار عمومی دیده نمی‌شود. با گذشت بیش از سه سال، ۸۰٪ از اروپایی‌ها همچنان از پذیرش پناهندگان اوکراینی حمایت می‌کنند. ۷۶٪ از حمایت مالی برای کی‌یف پشتیبانی می‌کنند. به این ترتیب، اروپا سفر طولانی پذیرش مسئولیت امنیت خود را آغاز کرده است.

پیروزی‌های جمعی، شکست‌های جمعی

وقتی به عقب نگاه می‌کنیم، آنچه جلب توجه می‌کند این است که چگونه در این نقاط عطف، احساسات در سراسر اروپا همگام و هماهنگ بوده است.

تابستان امسال، احساسات در سیاست اروپا بازگشتی قدرتمند داشته‌اند. دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، از وابستگی اروپا به تضمین‌های امنیتی آمریکا و آسیب‌پذیری اوکراین اهرمی ساخت تا بروکسل را وادار به پذیرش توافق نامه‌ای تجاری کند که سراسر غیرمنصفانه بود. این توافق آشکارا غرور اروپایی‌ها را خدشه‌دار کرده است.

البته حس تحقیر یا حس لگدمال شدن غرور، ریشه‌ای عمیق در فرانسه، قدرت جهانی سابق، دارد. نسل‌هایی از سیاستمداران فرانسوی، یکپارچگی اروپا را به عنوان راهی برای غلبه بر تحقیرهای ناشی از اقدامات ایالات متحده، چه در بحران سوئز ۱۹۵۶ و چه در توافق زیردریایی آکوس (AUKUS) در سال ۲۰۲۲، به مردم خود فروخته‌اند. اما این احساس که جهان در حال عبور از روی اروپا (نادیده گرفتن و له کردن آن) است، دیگر منحصر به فرانسوی‌ها نیست. به نظر می‌رسد این حس در حال گسترش در سراسر این قاره است.

یک نظرسنجی اخیر در فرانسه، آلمان، ایتالیا، اسپانیا و لهستان نشان داد که ۵۲٪ از پاسخ‌دهندگان وقتی از توافق تجاری اتحادیه اروپا و ایالات متحده - که در ۲۹ اوت در اقامتگاه گلف ترامپ در اسکاتلند منعقد شد - مطلع شدند، احساس «تحقیر» کردند. ۲۲٪ احساس «بی‌تفاوتی»، ۸٪ «آسودگی» و تنها ۱٪ احساس «افتخار» داشتند.

احساسات اتحادیه

اتحادیه اروپا اغلب به عنوان یک جامعه اقتصادی تصور می‌شود. برخی می‌خواهند که بیشتر یک جامعه سیاسی باشد. اما این اتحادیه، بیش از هر چیز، به عنوان یک «جامعه احساسی» آغاز شد. دلایل امنیتی و اقتصادی فراوانی برای ادغام بازارهای زغال‌سنگ و فولاد اروپای غربی در سال ۱۹۵۱ یا ایجاد یک اتحادیه گمرکی در سال ۱۹۵۷ وجود داشت. اما انگیزه عمیق‌تر

برای مثال فرانسه را در نظر بگیرید. برای بسیاری از شهروندان فرانسوی، سقوط دیوار برلین در سال ۱۹۸۹ همچنان یک خاطره شخصی تعیین‌کننده است، حتی برای کسانی که هرگز پایشان را آن سوی رود راین نگذاشته‌اند. اگر از یک فرد ۵۰ ساله اهل روسکوف یا نیس بپرسید، اغلب خاطرات زنده‌ای خواهید شنید از اینکه چگونه از وقایع مطلع شدند و به طور غریزی دریافتند که سرنوشت برلین به آن‌ها نیز مربوط است.

یک مثال بارز از این حافظه تاریخی، کارزار بزرگ بهداشت عمومی است که هم‌اکنون در سراسر پاریس دیده می‌شود. پوسترها تصویری از لحظه سقوط دیوار برلین را در کنار پرچم آلمان نشان می‌دهند، با این کلمات: «ما زنده نماندیم تا سقوط دیوار برلین را ببینیم. اما زنده خواهیم ماند تا پایان ایدز را ببینیم. اکنون نوبت نسل ماست که تاریخ را بنویسد.»

پایان جنگ سرد مانند یک پیروزی جمعی اروپایی احساس می‌شد؛ از بخارست تا پورتو. در مقابل، تسلیم شدن اروپا در برابر ترامپ در جنگ تجاری، مانند یک شکست جمعی احساس می‌شود. شاید این احساس به این دلیل بسیار شدید است که ناامیدی از مرزهای حزبی فراتر می‌رود. مثلاً در آلمان، حزب راست افراطی «آلترناتیو برای آلمان» (AfD) به همان بلندی حزب سبزها این توافق را محکوم کرد و این شکست را نمی‌توان تنها به گردن یک طرف انداخت. جورجیا ملونی، نخست‌وزیر ملی‌گرا و راست افراطی ایتالیا، به همان اندازه مسئول است که امانوئل مکران، رئیس‌جمهور میانه‌رو و طرفدار اروپای فرانسه.

غرور اروپایی

اکنون پرسش این‌جا است: اروپایی‌ها با این حس شکست مشترک گسترده چه خواهند کرد؟ آیا چیزی سازنده می‌تواند از دل احساسی منفی مانند تحقیر بیرون بیاید؟ یکی از احتمالات این است که این امر می‌تواند سیاستی بی‌پروا از کینه و نفرت را شعله‌ور کند. وعده بازگرداندن اعتبار یا عزت نفس از دست رفته همان چیزی است که به خودکامگان امکان می‌دهد تا دموکراسی‌ها را در داخل کشور از بین ببرند. امروز، ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه، جنگ خود علیه غرب را به عنوان راهی برای غلبه بر تحقیر فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی توجیه می‌کند.

اما از یک منظر، تحقیر می‌تواند کاتالیزوری برای تقویت هویت جمعی باشد. می‌تواند همبستگی را پرورش دهد و مردم را برای مقابله با بی‌عدالتی ادراک‌شده به هم پیوند دهد. شاید اروپا برای آنکه دست به عمل بزند، به این زخم نیاز دارد. آنچه روشن است این است که در طول این «تابستان تحقیر»، خطوط کلی یک غرور جریحه‌دارشده اروپایی شروع به ظهور کرده است؛ یعنی این احساس که در این دنیای جدید، ما اروپایی‌ها واقعاً ضعیف هستیم و حاکمیت‌مان مشروط است. مانند همه چیزهایی که در حال ظهور هستند، اروپا پیش از آن که فضایی از پیش تعریف‌شده باشد، فضایی است که تجربه می‌شود. ترامپ قطعاً به این تجربه افزوده است.



آستانه صلح

لحظه حسابرسی و رویارویی اروپا با واقعیت فرارسیده است

● Carnegie

ترکیب این رویدادهای ناگوار نباید مشکلات قابل توجهی را که روسیه نیز تجربه می‌کند، تحت الشعاع قرار دهد. با این حال، طرح ایالات متحده حس جدیدی از اضطراب را در میان اروپایی‌ها برانگیخته است. مذاکره‌کنندگان آمریکایی متقاعد شده‌اند که زمان به نفع روسیه است و اوکراین به طور برگشت‌ناپذیری در موضع ضعف قرار دارد. از این دیدگاه، این ابتکار عمل جدید همین حالا هم پارامترهای دیپلماتیک اروپا را تغییر داده است. این طرح صلح با ملزم کردن کی‌یف و متحدانش به پذیرش ضرورت تلخ مصالحه‌های سیاسی و امتیازات دردناک، یادآور هولناکی از یک واقعیت سخت است. طبیعتاً نتیجه نهایی مذاکرات اصلاً قطعی نیست. اگرچه گفت‌وگوها می‌تواند به سرعت متوقف شود، اما به نظر می‌رسد دولت روسیه قصد دارد توپ را در زمین نگه دارد تا از فروپاشی روابط خود با ایالات متحده جلوگیری کند. اگر مذاکرات پیش برود، به دلیل میانجی‌گری نامتوازن آمریکا، تقریباً به طور قطع تمام اهداف سیاسی که کی‌یف و بروکسل آشکارا از آن دفاع کرده‌اند، محقق نخواهد شد. این گفت‌وگوها ممکن است صرفاً شکست بخورند، اما در آن صورت خطر این است که هم تلاش‌های دیپلماتیک واشنگتن و هم حمایت‌های باقی‌مانده‌اش از اوکراین از دست برود. هر دو گزینه، اتحادیه اروپا را در تنگنا قرار می‌دهند. از آنجا که بروکسل قادر به افزایش قابل توجه حمایت مالی و نظامی کلی خود از اوکراین نیست، نمی‌تواند انتظار داشته باشد که وضعیت در میدان نبرد تغییر زیادی کند. با تداوم پیشروی آهسته نیروهای روسیه، امید اندکی وجود دارد که مذاکره‌کنندگان آمریکایی فشار فعلی خود بر کی‌یف را کاهش دهند یا مسکو را مجبور به امتیازدهی‌های عمده کنند. بنابراین برای اروپا، این لحظه حسابرسی و مواجهه با حقیقت است. برای رهایی از این

دومین دوره ریاست جمهوری دونالد ترامپ، سال ۲۰۲۵ را برای اتحادیه اروپا به سالی پرفرازونشیب تبدیل کرده است؛ بروکسل تلاش می‌کند خود را با جریان مداوم اقدامات بی‌ثبات‌کننده واشنگتن هماهنگ کند. هر درام دیپلماتیک تازه پیرامون جنگ اوکراین - از یک مشاجره شدید در دفتر بیضی کاخ سفید گرفته تا نشست آلاسکا میان ترامپ و ولادیمیر پوتین، و یا طرح موسوم به «طرح صلح ۲۸ ماده‌ای» و نسخه‌های بعدی آن - اروپا را وادار کرده تا با درجات مختلفی از موفقیت، صرفاً به کنترل خسارت و اقدامات بداهه بپردازد.

زمان آن رسیده است که بروکسل به جای ماندن در حاشیه و گیر افتادن در حالت مدیریت بحران، پاسخ استراتژیک و سنجیده خود را ارائه دهد. این پاسخ نباید چیزی کمتر از یک چشم‌انداز اروپایی برای کل قاره باشد که طرح‌های امنیتی خود و همچنین نقش‌هایی را که اتحادیه اروپا، ناتو، ایالات متحده، اوکراین و روسیه باید در نظم آینده ایفا کنند، مشخص نماید.

بادها به نفع اوکراین و اروپا نمی‌وزند، چرا که آخرین فشار برای صلح تنها وضعیت را برای منافع هر دو بدتر کرده است. دولت ترامپ تصمیم گرفت پیشنهاد خود را دقیقاً زمانی منتشر کند که کی‌یف و متحدان اروپایی‌اش با شکست‌های جدیدی روبه‌رو بودند. ارتش اوکراین برای بازپس‌گیری ابتکار عمل نظامی در منطقه دونتسک تقلاً می‌کند و رهبری کشور با رسوایی‌های جدید فساد مالی ضربه خورده است. همزمان، علی‌رغم بحث‌های طولانی، اتحادیه اروپا نتوانسته طرح‌های مربوط به اعطای غرامت به اوکراین را که پشتوانه آن دارایی‌های مسدودشده روسیه است، نهایی کند. همه این‌ها در شرایطی رخ می‌دهد که اقتصاد روسیه در برابر تحریم‌های بی‌سابقه، مقاوم‌تر از حد انتظار ظاهر شده است.

دشواری‌ها، رهبران باید دیپلماسی بازسازی‌شده و چابک‌تری را کلید بزنند. آن‌ها تنها با ورود به بحث‌هایی که مدت‌ها از آن اجتناب کرده‌اند می‌توانند به این مهم دست یابند؛ بحث درباره یک طرح صلح احتمالی اروپایی برای اوکراین و درباره چشم‌اندازی جدید از نظم امنیتی آینده برای این قاره. چنین بحثی ناگزیر اختلافات عمیق میان اعضای اتحادیه را در موضوعاتی که میراث تاریخ و جغرافیا تفاوت‌های طبیعی میان آن‌ها ایجاد کرده، آشکار خواهد کرد. اما خروج از این سکوت استراتژیک طولانی‌مدت امری ضروری است، حتی اگر صرفاً برای بازپس‌گیری ابتکار عمل و دیده‌شدن به عنوان یک بازیگر مرتبط باشد.

این اقدام استراتژیک باید به پر کردن شکاف میان تمرکز مذاکره‌کنندگان آمریکایی (که بر ارائه سریع یک توافق صلح متمرکز است) و تمرکز اروپایی (که بر دستیابی به نتیجه‌ای بلندمدت برای هموار کردن مسیر یک نظم امنیتی پایدار استوار است) کمک کند. چنین چشم‌اندازی نیازمند درک روشنی از ضمانت‌های امنیتی مورد نیاز اوکراین، جایگاه و نقش ناتو در بافت پس از جنگ، مسئولیت‌های یک اتحادیه دفاعی اروپایی در آینده و نوع تماس‌هایی است که اتحادیه اروپا باید به تدریج با روسیه برقرار کند تا قوانین جدیدی برای همزیستی احتمالاً ناپایدار آینده تعریف نماید. مصالحه‌های اجتناب‌ناپذیر و امتیازات متقابل در موضوعاتی مانند به رسمیت شناختن تمامیت ارضی، عضویت اوکراین در ناتو یا ضمانت‌های امنیتی باید انجام شود. به همین ترتیب، این موارد باید با ملاحظات بلندمدت برای حفظ اصول بنیادینی که پس از فروپاشی شوروی اتخاذ شد، سازگار شوند.

اتحادیه اروپا اهرم‌های کافی برای دستیابی به عاملیت واقعی در مذاکرات را دارد. خواه تحریم‌ها باشد، خواه دارایی‌های مسدودشده روسیه، ضمانت‌های امنیتی یا الحاق به اتحادیه اروپا؛ بروکسل کارت‌های لازم را برای پیشبرد یک دیپلماسی چابک که در هماهنگی نزدیک با اوکراین عمل می‌کند، در اختیار دارد. چنین چابکی‌ای از ایده‌های نوآورانه حمایت کرده و یک مسیر مذاکره اضافی را معرفی خواهد کرد که به بحث‌های خاص و بلندمدت درباره یک «چارچوب امنیتی بازنگری‌شده اروپایی» اختصاص دارد.

برای مدت‌های بسیار طولانی، اروپایی‌ها ترجیح داده‌اند از بحث‌های استراتژیک ناراحت‌کننده پرهیز کنند، زیرا می‌دانستند هر بحثی از این دست، شکاف‌های ذاتی میان اعضا را آشکار خواهد کرد؛ به‌ویژه زمانی که پای تعامل احتمالی با روسیه در میان باشد. با این حال، این نگرش بیست سال بی‌مبالاتی استراتژیک را به همراه داشته که اکنون باید جبران شود. اکنون زمان آن فرا رسیده است که اتحادیه اروپا با واقعیت تحمیل‌شده توسط مذاکرات کنونی روبه‌رو شود و گفت‌وگوی استراتژیک مختص به خود را آغاز کند. ■



رؤیای سبز در زمین سوخته؟

معمای برقی سازی ناوگان فرسوده در زمین انرژی ایران

حمل و نقل، پاسخی مستقیم به این نیاز است. هر لیتر بنزینی که در باک خودروهای فرسوده نسوزد، می‌تواند صادر شود یا دست‌کم از بار واردات بنزین بکاهد. اما دقیقاً همین‌جا، اولین و شاید بزرگ‌ترین تناقض خودنمایی می‌کند: ما می‌خواهیم فشار را از روی دوش شبکه سوخت‌رسانی برداریم و آن را به دوش کدام شبکه بگذاریم؟ شبکه برق. همان شبکه‌ای که خودش در تابستان‌ها زیر بار مصرف کولرها کمر خم می‌کند و صنایع را به تعطیلی می‌کشاند و در زمستان‌ها به دلیل کمبود گاز نیروگاه‌ها، ناچار به خاموشی یا سوزاندن مازوت می‌شود.

اینجاست که بحث برقی‌سازی از یک مسئله صرفاً خودرویی، به یک مسئله امنیت انرژی تبدیل می‌شود. اگر قرار باشد برقی‌سازی از حالت ویتربینی و محدود به چند هزار خودروی لوکس وارداتی خارج شود و به یک استراتژی ملی برای نوسازی ناوگان فرسوده تبدیل گردد، ما با تقاضای عظیمی از برق مواجه خواهیم شد. تصور کنید فقط ۱۰ درصد از موتورسیکلت‌ها و خودروهای فرسوده تهران برقی شوند؛ این یعنی اضافه‌شدن صدها مگاوات بار جدید به شبکه‌ای که همین الان هم با ناترازی چند هزار مگاواتی دست‌وپنجه نرم می‌کند. منتقدان به درستی می‌پرسند: «برق این ماشین‌ها از کجا می‌آید؟» اگر قرار باشد این خودروها شب‌ها به شارژ زده شوند، شاید در نگاه اول گفته شود

به یک معجزه به نظر می‌رسد: هم از شر مصرف بالای بنزین خلاص می‌شویم، هم از آلودگی، و هم نیازی نیست میلیاردها دلار ارز صرف واردات خودروهای نو کنیم. اما وقتی دقیق‌تر به لایه‌های زیرین این ایده نگاه می‌کنیم، با کوهی از موانع فنی، تضادهای زیرساختی و ابهامات اقتصادی روبه‌رو می‌شویم که نشان می‌دهد مسیر این گذار، نه یک بزرگراه هموار، بلکه یک کوره‌راه سنگلاخی است.

برای درک عمق ماجرا، ابتدا باید نگاهی به بستر کلان انرژی در کشور بیندازیم. ایران در حال حاضر در وضعیت پارادوکسیکال «فقر در عین ثروت» انرژی گرفتار شده است. از یک سو، مصرف بنزین در کشور به رکوردهای تاریخی رسیده و تولید پالایشگاه‌ها دیگر کفاف این عطش سیری‌ناپذیر را نمی‌دهد. خودروهای فرسوده، که تعدادشان به میلیون‌ها دستگاه می‌رسد، متهمان ردیف اول این مصرف بالا هستند. یک خودروی فرسوده در ایران، گاهی دو تا سه برابر استاندارد جهانی سوخت می‌سوزاند. در چنین شرایطی، منطق حکم می‌کند که دولت به هر طریقی شده، مصرف بنزین را کاهش دهد. برقی‌سازی ناوگان

شاید هیچ‌گاه در تاریخ معاصر ایران، مسئله «انرژی» تا این اندازه به پاشنه آشیل حکمرانی و دغدغه روزمره مردم تبدیل نشده بود. اتفاقات هفته‌های اخیر و تغییراتی که در نظام سهمیه‌بندی و محدودیت‌های برداشت بنزین اعمال شد، بار دیگر زنگ خطری را به صدا درآورد که سال‌هاست کارشناسان از شنیدن آن واهمه داشتند: دوران بنزین ارزان و فراوان به پایان رسیده است. اما این پایان، سرآغاز یک کلاف سردرگم جدید است. وقتی از ضرورت عبور از سوخت‌های فسیلی و حرکت به سمت «برقی‌سازی» صحبت می‌کنیم، معمولاً تصویری شیک و مدرن از خودروهای تسلا و خیابان‌های پاکیزه اروپا به ذهن متبادر می‌شود؛ اما ترجمه این مفهوم در جغرافیای سیاسی و اقتصادی ایران، معنایی کاملاً متفاوت و پرچالش دارد. ما در ایران با یک معادله چندمجهولی طرف هستیم که در یک سوی آن، بحران تأمین بنزین و آلودگی خفه‌کننده هوا قرار دارد و در سوی دیگر، ناترازی عمیق تولید برق و فرسودگی شدید ناوگان حمل و نقل. ایده جذاب تبدیل خودروها و موتورسیکلت‌های فرسوده به وسایل نقلیه برقی، دقیقاً در نقطه تلاقی این بحران‌ها ایستاده است. ایده‌ای که روی کاغذ شبیه

که مصرف شبانه شبکه پایین است و مشکلی نیست، اما واقعیت این است که شبکه توزیع ما (ترانس‌ها، کابل‌ها و پست‌های محلی) در بسیاری از مناطق فرسوده‌اند و تحمل این شوک ناگهانی را ندارند. بنابراین، پیش‌نیاز هرگونه حرکت جدی به سمت برقی‌سازی انبوه، نه فقط واردات تکنولوژی خودرو، بلکه سرمایه‌گذاری سنگین در زیرساخت تولید و توزیع برق است. وگرنه، ما فقط بحران را از پمپ‌بنزین‌ها به پمپ‌های برق منتقل کرده‌ایم.

اما فرض کنیم مشکل تأمین برق حل شود یا دست‌کم مدیریت شود. چالش بعدی، ماهیتی زیست‌محیطی-اخلاقی دارد: آیا خودروی برقی در ایران واقعاً «پاک» است؟ در ادبیات جهانی به این پدیده «جابجایی آلودگی» (Displacement of Emission) می‌گویند. خودروی برقی اگرزور ندارد و در خیابان ولیعصر دودی تولید نمی‌کند. این برای ریه‌های شهروندان تهرانی خبری عالی است و می‌تواند غلظت آلاینده‌های محلی را در سطح شهر کاهش دهد. اما انرژی لازم برای حرکت این خودرو، در جایی دیگر تولید شده است. در ایران، بیش از ۸۰ درصد برق از نیروگاه‌های حرارتی تأمین می‌شود که سوخت اصلی آن‌ها گاز طبیعی است و در روزهای سرد سال، متأسفانه پای مازوت هم به میان می‌آید. اگر رانندگان نیروگاه پایین باشد و سوخت آن آلاینده، عملاً آلودگی را از سطح شهر جمع کرده‌ایم و به دودکش نیروگاه‌های اطراف شهر منتقل کرده‌ایم. البته، یک استدلال قوی وجود دارد که می‌گوید مدیریت و فیلتراسیون آلودگی در چند نقطه متمرکز (نیروگاه‌ها) بسیار راحت‌تر و ممکن‌تر از کنترل میلیون‌ها اگرزور متحرک و معیوب در سطح شهر است. با این حال، تا زمانی که سبد تولید برق ایران به سمت انرژی‌های تجدیدپذیر (خورشیدی و بادی) یا سیکل‌های ترکیبی با رانندمان بالا حرکت نکند، برقی‌سازی خودروها نمی‌تواند ادعای «سبز بودن» کامل داشته باشد. این یک حقیقت تلخ است که برقی‌سازی بدون اصلاح نیروگاه‌ها، بیشتر شبیه به جارو کردن گرد و خاک به زیر فرش است تا تمیز کردن خانه.

حال بیایید از سطح کلان فاصله بگیریم و به کف کارگاه برویم؛ جایی که قرار است ایده جذاب «تبدیل» عملیاتی شود. ایده این است: به جای اینکه خودروهای فرسوده را دور بریزیم و با صرف میلیاردها دلار خودروی نو وارد کنیم، موتور احتراقی آن‌ها را درآوریم و یک پیشران الکتریکی نصب کنیم. روی کاغذ، این کار مصداق بارز اقتصاد چرخشی و بهره‌وری است. اما در عمل، ما با یک چالش مهندسی و اقتصادی سهمگین روبه‌رو هستیم. تبدیل

یک خودروی احتراقی (مثلاً یک پراید یا پژو ۴۰۵ قدیمی) به خودروی برقی، فرآیندی بسیار پیچیده‌تر از تعویض موتور است. خودروهای احتراقی ذاتاً حول محور موتور و باک بنزین طراحی شده‌اند. وقتی شما این اجزا را حذف می‌کنید و می‌خواهید پک‌های باتری سنگین و موتور الکتریکی را جایگزین کنید، تمام معادلات فیزیکی خودرو به هم می‌ریزد. نخستین مسئله، وزن و تعادل است. باتری‌های لیتیوم-یون بسیار سنگین‌اند. جاسازی آن‌ها در خودرویی که شاسی و سیستم تعلیقش برای آن وزن طراحی نشده، می‌تواند خطرناک باشد. ترمزهای قدیمی خودروهای فرسوده، که اغلب کاسه‌ای و ضعیف هستند، توان متوقف کردن این وزن اضافه را ندارند و نیاز به تقویت اساسی دارند (خصوصاً چون در خودروهای برقی، خلأ موتور برای بوستر ترمز وجود ندارد و باید پمپ برقی نصب شود). مسئله دوم، فضای فیزیکی است. در خودروهای برقی استاندارد، باتری‌ها در کف خودرو پهن می‌شوند تا مرکز ثقل پایین بیاید، اما در یک خودروی تبدیلی، اغلب مجبوریم باتری را در صندوق عقب یا زیر کاپوت بگذاریم که هندلینگ خودرو را به شدت کاهش می‌دهد و خطر واژگونی را بالا می‌برد.



اما شاید بزرگ‌ترین مانع، نه فنی، بلکه اقتصادی باشد. بیایید بی‌پرده صحبت کنیم: قطعات خودروی برقی گران هستند. موتور الکتریکی، درایور، سیستم‌های مدیریت حرارتی و از همه مهم‌تر باتری، هنوز در بازارهای جهانی هم کالاهایی گران‌قیمت محسوب می‌شوند. بخش زیادی از این قطعات وارداتی هستند و تابع نوسانات دلار. هزینه یک کیت تبدیل استاندارد و ایمن (نه یک کار دست‌ساز خطرناک) که شامل باتری با برد مسافتی معقول (مثلاً ۲۰۰ کیلومتر)، موتور قدرتمند، سیستم خنک‌کاری و ایمنی باشد، به راحتی می‌تواند از قیمت

خود لاشه خودروی فرسوده و حتی قیمت نمونه سالم آن در بازار فراتر رود. اینجا سوال کلیدی مصرف‌کننده ایرانی مطرح می‌شود: «چرا باید چند صد میلیون تومان خرج کنم تا پراید قدیمی‌ام برقی شود؟ آیا پول بنزینی که ذخیره می‌کنم، این هزینه را برمی‌گرداند؟» پاسخ صادقانه در شرایط فعلی «خیر» است. با وجود افزایش قیمت بنزین، هنوز هم انرژی در ایران نسبت به قیمت جهانی ارزان است و دوره بازگشت سرمایه برای شخصی که خودرویش را برقی می‌کند، بسیار طولانی خواهد بود. مگر اینکه دولت مداخله کند.

تنها راهی که در آن، برقی‌سازی خودروهای فرسوده توجیه اقتصادی پیدا می‌کند، این است که دولت مابه‌التفاوت سودی را که از «مصرف نکردن بنزین» می‌برد، به صاحب خودرو بدهد. یعنی یک یارانه سنگین و مستقیم برای تبدیل. بدون این حمایت دولتی، تبدیل خودروهای شخصی فرسوده به برقی، پروژه‌ای شکست‌خورده است و هیچ عقل سلیمی زیر بار هزینه سنگین باتری و قطعات دیجیتال وارداتی برای یک بدنه پوسیده نمی‌رود. ضمن اینکه نباید فراموش کنیم ما در مورد خودروهای «فرسوده» حرف می‌زنیم؛ خودروهایی که اتاق، ایمنی بدنه و سیستم تعلیقشان هم مستهلک شده و شاید ارزش چنین سرمایه‌گذاری سنگینی را نداشته باشند.

با تمام این تفاسیر، آیا باید پرونده را بست و ناامید شد؟ قطعاً خیر. راهکار در تغییر استراتژی از «تبدیل همگانی و احساسی» به «انتخاب هوشمندانه و لکه‌ای» نهفته است. اگر بخواهیم واقع‌بینانه نگاه کنیم، برقی‌سازی تمام خودروهای شخصی فرسوده در حال حاضر نه ممکن است و نه اقتصادی. اما دو بخش از ناوگان حمل‌ونقل وجود دارند که پتانسیل عظیمی برای این تحول دارند و می‌توانند نقطه شروع باشند: «موتورسیکلت‌ها» و «اتوبوس‌های شهری». موتورسیکلت‌های کاربراتوری فرسوده در شهرهایی مثل تهران، سهم عجیبی در تولید آلودگی صوتی و شیمیایی دارند. تکنولوژی آن‌ها ساده‌تر است و تبدیل آن‌ها به برقی (یا جایگزینی کامل آن‌ها با نمونه‌های برقی ساده ساخت داخل) هم ارزان‌تر تمام می‌شود و هم فشار کمتری به شبکه برق وارد می‌کند. مدل «تعویض باتری» (Battery Swapping) برای موتورسیکلت‌ها کاملاً قابل اجراست. یعنی راکب به جای اینکه ساعت‌ها منتظر شارژ بماند، به ایستگاه می‌رود، باتری خالی را تحویل می‌دهد و باتری پر می‌گیرد. این کار مشکل زمان شارژ و حتی هزینه اولیه خرید باتری را حل می‌کند (چون باتری می‌تواند اجاره‌ای باشد). همچنین این



چه کسی امپراطور دریاهاست؟ قسمت چهارم: بازگشت اژدها به دریا

سه مؤلفه‌ای که تاج را جابه‌جا می‌کنند

جایجایی تاج امپراتوری دریاه‌ها هرگز یک رویداد تصادفی یا ناگهانی نبوده، بلکه همواره نتیجه‌ای اجتناب‌ناپذیر از تلاقی سه مؤلفه بنیادین است: ضرورت ژئوپلیتیک، انقلاب در فناوری تولید و اراده سیاسی برای تسلط بر شریان‌های حیاتی اقتصاد جهانی.

ما در سه قسمت پیشین این حماسه دیدیم که چگونه سقوط قسطنطنیه و مسدود شدن راه‌های خشکی توسط سلطان محمد فاتح، اروپا را ناچار به آغوش اقیانوس‌ها راند. مشاهده کردیم که بریتانیا چگونه با تبدیل شدن به کارگاه جهان و تلفیق تجارت و نیروی نظامی در قالب کمپانی هند شرقی، نخستین سیستم جهانی را خلق کرد. و در نهایت، نظاره‌گر ظهور ایالات متحده بودیم که با تکیه بر تولید انبوه صنعتی در جنگ جهانی دوم، پیروزی را در آغوش کشید و سپس با جهش به سوی فناوری‌های هسته‌ای و دیجیتال، عصری را رقم زد که در آن اقیانوس‌ها عملاً به دریاچه‌های آمریکایی بدل شدند.

اما در همین نقطه اوج بود که یک چرخش استراتژیک و سرنوشت‌ساز رخ داد. آمریکا در پایان قرن بیستم، سرمست از پیروزی در جنگ سرد و با اطمینان از برتری فناورانه خود، انتخابی آگاهانه اما پرریسک انجام داد. امپراتور تصمیم گرفت کارگاه‌های پرسروصدای صنعتی خود را تعطیل کند تا بر قله‌های رفیع و تمیز فناوری‌های فوق پیشرفته تکیه زند. آمریکا فلسفه تولید انبوه را یعنی همان سلاحی که پیروزی جنگ جهانی دوم را برایش به ارمغان آورده بود، رها کرد تا بر سیستم‌های گران‌قیمت و پیچیده متمرکز شود.

سال ۱۹۸۲ هیاهویی در کارگاه کشتی‌سازی دالیان چین برپاست. در میان جنگلی از داربست‌های زنگ‌زده، غرش مداوم فلز بر فلز طنین انداخته است. سمفونی ناهنجار اما دائمی کارگاهی ساحلی که در حال ساخت یک کشتی فله‌بر ساده با ظرفیت ۲۸ هزار تن است. زیر این غرش، کارگرانی با لباس‌های کار آبی‌رنگ و چهره‌هایی سیاه از دوده، آخرین پرچ‌های داغ را بر بدنه‌ی آهنی این کشتی نه‌چندان بزرگ می‌کوبند. این کشتی یک شاهکار مهندسی با نوآوری خیره‌کننده نیست، بلکه صرفاً یک کپی کارگری از طرح‌های غربی به شمار می‌آید. اما اهمیت آن نه در طراحی زمختش، که در وجودش نهفته است. این، همان اولین کشتی‌ای است که چین برای صادرات و اعلام حضور در بازار جهانی می‌سازد و همان اولین گام لرزان اما مصمم به سوی اقیانوسی که هنوز بر آن هیچ تسلطی ندارد.

هزاران مایل آن‌سوتر و در همان لحظاتی که مهندسان چینی با چالش‌های ابتدایی چکش‌کاری و جوشکاری بدنه یک کشتی تجاری دست‌وپنجه نرم می‌کنند، امپراتور بلامنازع دریاه‌ها، ایالات متحده، در حال به‌آب‌انداختن رزم‌ناوهای کلاس تایکوندروگا است. در آن سال چین تازه داشت الفبای پرچ‌کاری را می‌آموخت اما آمریکا به عنصر سبلیکون آموزش می‌داد که چگونه به جای انسان فکر کند و به عنوان مغزهایی فناورانه، صدها هدف را با دقتی فراتر از انسانی همزمان رهگیری نماید.

کار، ضرورت تولید پایدار برق برای شارژ باتری‌ها را کاهش می‌دهد و می‌تواند پای تولیدکننده‌های برق تجدیدپذیر نظیر پنل‌های خورشیدی را در حوالی ایستگاه‌های شارژ، باز کند.

در سوی دیگر، اتوبوس‌های دیزلی فرسوده قرار دارند. این غول‌های دودی، هم مصرف سوخت وحشتناکی دارند و هم چهره شهر را سیاه می‌کنند. از آنجا که اتوبوس‌ها مسیر مشخصی دارند و شب‌ها در توقفگاه‌های متمرکز پارک می‌شوند، مدیریت شارژ آن‌ها بسیار راحت‌تر از خودروهای شخصی است. می‌توان نیروگاه‌های خورشیدی یا گازی کوچک مقیاس (CHP) را در توقفگاه‌های اتوبوس‌رانی احداث کرد تا فشار از روی شبکه سراسری برداشته شود. همچنین به دلیل فضای بزرگ شاسی، جانمایی باتری در اتوبوس راحت‌تر است. شهرداری‌ها می‌توانند با استفاده از بودجه‌های قانونی صرفه‌جویی سوخت، هزینه تبدیل این اتوبوس‌ها را تأمین کنند. اینجا برخلاف خودروی شخصی، توجیه اقتصادی وجود دارد چون اتوبوس روزانه صدها لیتر سوخت می‌سوزاند و بازگشت سرمایه سریع‌تر است.

در نهایت، باید پذیرفت که برقی‌سازی ناوگان فرسوده در ایران، راه رفتن روی لبه تیغ است. «برقی‌سازی» نباید به عنوان یک مُسکن فوری یا یک کالای لوکس دیده شود. این فرآیند نیازمند یک اکوسیستم کامل است: از اصلاح نیروگاه‌ها و تقویت شبکه توزیع گرفته تا تدوین استانداردهای سخت‌گیرانه برای کارگاه‌های تبدیل و ایجاد مدل‌های مالی جدید (مثل لیزینگ باتری).

همچنین نباید از نظر دور داشت که شکل دادن یک برنامه جامع، به گونه‌ای که بتواند امیدها و چشم‌اندازهای واقعی از حل مشکل آلودگی هوا، ناترازی انرژی و... را به مردم تزریق کند، می‌تواند مبدا شیوه‌های تأمین مالی‌ای متنوع‌تر از اختصاص یارانه‌ها و تسهیلات دولتی باشد. به عبارت بهتر، مردم در حضور چشم‌اندازهای متقاعدکننده، ممکن است پول‌هایشان را در طیف وسیعی از اهداف (خیریه، سرمایه‌گذاری و...) وارد برنامه تحقق این اکوسیستم نمایند. امری که به نظر می‌رسد با توجه به وضعیت وخیم ایران در حوزه انرژی و عظیم بودن ذاتی راه حل‌ها، نه یک فانتزی و رویای اجتماعی، بلکه یکی از اضلاع ضروری تحقق اکوسیستم جدید باشد. مردم، این بار نمی‌توانند به سان تجربه صدساله اخیر، صرفاً نظاره‌گر و مصرف‌کننده یک نظام انرژی باشند. بلکه باید در تولید نظام انرژی جدید، همانقدر مشارکت داشته باشند که در مصرف آن. ■



غول های ژاپنی و کره ای، کند، ناکارآمد و مبتلا به بوروکراسی دولتی بود. در اینجا بود که معماران پکن، دست به یک قمار استراتژیک و نبوغ آمیز زدند. در اول ژوئیه ۱۹۹۹، دولت چین تصمیم گرفت این انحصار دولتی را بشکند. این کشور، شرکت مادر یکپارچه (CSSC) را به دو غول صنعتی مجزا تقسیم کرد: شرکت صنعت کشتی سازی چین (CSIC) معروف به کشتی شمالی، با تمرکز بر دارایی های شمال چین، از جمله کارگاه کلبیدی دالیان. و شرکت دولتی کشتی سازی چین (CSSC) معروف به کشتی سازی جنوبی، که کنترل دارایی های حیاتی در جنوب، به ویژه اطراف شانگهای و گوانگژو را در دست گرفت.

این تحول، یک رقابت مهندسی شده و تجسم عینی نبوغی استراتژیک بود که پیاده سازی دقیق دیالکتیک هگلی بر پیکره صنعت کشتی سازی چین را به نمایش می گذاشت.

داستان با یک «تز» اولیه آغاز شد. وجود یک شرکت دولتی واحد اما ناکارآمد (CSSC) پیش از ۱۹۹۹ که فاقد پویایی لازم بود. پکن برای شکستن این رکود، دست به یک جراحی بزرگ زد و با خلق «آنتی تز»، این پیکره واحد را به دو رقیب داخلی تقسیم کرد. از سال ۱۹۹۹ تا ۲۰۱۹، این دو برادر وادار شدند در یک به اصطلاح آزمایش فشار (Stress Test) بیست ساله، نه تنها وارد نبردی بی رحمانه با یکدیگر شوند، بلکه همزمان با غول های کره ای و ژاپنی نیز پنجه در پنجه اندازند. این رقابت نفس گیر، شرط بقا را به نوآوری، افزایش ظرفیت و کسب تهاجمی سهم بازار گره زد. در کوران این رقابت، تخصصی سازی شکل گرفت. CSIC در ساخت ناوهای هواپیمابر مانند لیاونینگ و شاندونگ استاد شد و CSSC در تولید ناوشکن های پیشرفته و کشتی های تجاری پیچیده مهارت یافت.

سرانجام در نوامبر ۲۰۱۹، با ورود به مرحله «سنتز»، زمان برداشت محصول این استراتژی فرا رسید. پکن این دو نهاد آبدیده، کارآمد و قدرتمند را که حالا هر کدام به تنهایی یک غول صنعتی بودند، دوباره در هم ادغام کرد تا امپراتوری واحد و بی رقیبی را برای سلطه بر دریاها خلق کند.

بحران به مثابه فرصت: طرح احیای ۲۰۰۹

نقطه عطف واقعی، بحران مالی جهانی در سال ۲۰۰۸ بود. این بحران، صنعت کشتیرانی را زمین گیر کرد؛ تقاضا سقوط آزاد کرد و ثبت سفارش های جدید متوقف شد. مهم تر آنکه منابع مالی نیز از دسترس خارج شدند. بانک های اروپایی مانند HSH Nordbank و RBS که ستون فقرات تأمین مالی خرید کشتی

این انتخاب، اگرچه آمریکا را به پیشروترین قدرت تکنولوژیک بدل کرد، اما یک خلأ صنعتی عظیم در جهان پدید آورد. این خلأ صنعتی، فرصتی طلایی برای کارگاه های کوچک و ابتدایی چین بود تا بی قیل و قال قد بکشند و خود را مسلح به همان فلسفه فراموش شده تولید انبوه کنند. چینی ها با مطالعه دقیق صعود و افول امپراتوری های بریتانیا و آمریکا، دست به ساخت مدلی هیبریدی (ترکیبی) زدند. آن ها هوشمندانه ظرفیت صنعتی جنگ جهانی دوم آمریکا را با جاه طلبی تجاری قرن نوزدهم بریتانیا تلفیق کردند.

بنابراین، آنچه امروز در دریای چین جنوبی و اقیانوس آرام شاهد آن هستیم، نه صرفاً یک رقابت تسلیحاتی ساده، بلکه برخورد دو «سیستم عامل» متفاوت برای اداره جهان است؛ یکی متکی بر لبه های باریک تکنولوژی و دیگری استوار بر پایه های عظیم تولید انبوه.

میراث ژنگ هه، استراتژی دنگ شیائوپینگ

دریا در حافظه ژنتیک چین وجود داشت. سالها پیش از آنکه کریستف کلمپ با سه کشتی کوچک خود اقیانوس اطلس را بییماید، دریاسالار ژنگ هه (Zheng He) در اوایل قرن پانزدهم، ناوگانی متشکل از صدها کشتی غول پیکر را تا سواحل آفریقا هدایت کرده بود. این ناوگان، که نماد اوج قدرت فناوریانه سلسله مینگ بود، با کشتی هایی به طول بیش از ۱۳۰ متر، بزرگترین کشتی کلمپ را به یک قایق تفریحی بدل می کرد. اما این میراث دریایی، با سیاست های انزواگرایانه سلسله های بعدی و به ویژه در دوران مائو تسه تونگ، که چین را به یک قدرت تماماً قاره ای و درون گرا تبدیل کرد، به فراموشی سپرده شد و در عمل گویی چین به دریا پشت کرده بود.

نقطه عطف، در اواخر دهه ۱۹۷۰ و با به قدرت رسیدن دنگ شیائوپینگ رخ داد. او معمار «بازگشت به دریا» بود. سیاست درهای باز و تبدیل شدن به «کارگاه جهان» نیازمند یک پیش نیاز حیاتی بود: شریان های دریایی امن و یک صنعت کشتی سازی قدرتمند برای تغذیه کارخانه ها با مواد خام و صدور کالاهای ساخته شده. این بازگشت به دریا، نه یک انتخاب فرهنگی، که یک ضرورت مطلق اقتصادی و استراتژیک بود. صنعت کشتی سازی مدرن چین که در سال ۱۹۸۲ با تأسیس شرکت کشتی سازی دولتی چین (CSSC) هویت تازه ای یافته بود، به ابزار اصلی اجرای این استراتژی تبدیل شد.

آزمایش بزرگ: دوئل در خانه

در حالی که صنعت کشتی سازی چین در دهه ۱۹۹۰ در حال رشد بود، هنوز در مقایسه با

در جهان محسوب می شدند، در پی ورشکستگی یا عقب نشینی اجباری، بازار را رها کردند و عملاً جریان سرمایه در این صنعت خشک شد. برای رقبای چین یعنی کره جنوبی و ژاپن، این یک فاجعه بود. کارگاه های آن ها که به سفارش ها و وام های غربی وابسته بودند، ناگهان با خلأ تقاضا مواجه شدند. اما برای پکن، این بحران یک فرصت طلایی و استثنایی بود. در حالی که جهان در رکود فرو می رفت، چین با ذخایر ارزی عظیم خود، در سال ۲۰۰۹ طرح احیای صنعت کشتی سازی را ابلاغ کرد. این طرح، یک بسته نجات ساده نبود بلکه یک حرکت تهاجمی برای تصاحب بازار در ضعیف ترین لحظه آن بود. چین خلأ سرمایه ای را که بانک های غربی ایجاد کرده بودند، با قدرت پر کرد. اما چگونه؟

استراتژی چین مرزهای قیمت به مثابه سلاح را درنوردید. چرا که زرادخانه واقعی، تأمین مالی خریدار بود که کلید آن در دستان بانک های دولتی، به ویژه بانک صادرات-واردات چین (China Exim Bank) قرار داشت. سازوکار این سلاح، آمیزه ای از هوشمندی و ویرانگری بود. بیابید به سال ۲۰۱۰ بازگردیم و موقعیت یک غول کشتیرانی اروپایی مثل CMA CGM فرانسه را مجسم کنیم که برای نوسازی ناوگانش عطش کشتی های کانتینری دارد. در آن بیابان خشکیده سرمایه، این شرکت بر سر یک دوراهی سرنوشت ساز قرار می گیرد:

در یک کفه ترازو، گزینه سنتی کره ای سنگینی می کند. غول صنعتی هیوندای قیمت هر کشتی را مثلاً ۱۰۰ میلیون دلار اعلام می کند، اما با چنین شرایطی: ۳۰ میلیون دلار نقد روی میز! و برای ۷۰ میلیون دلار باقیمانده خریدار باید خودش در آن بازار قحطی زده، کفش آهنین به

جدول ۱: ترازنامه تسلط: مقایسه سهم بازار جهانی کشتی‌سازی (بر اساس داده‌های ۲۰۲۴-۲۰۲۵)

کشور / منطقه	سهم از تکمیل ساخت (Output)	سهم از سفارش‌های جدید (New Orders)	سهم از سفارش‌های انباشته (Backlog)
چین	۵۳.۸٪	۶۷.۳٪	۶۵.۲٪
بقیه جهان (کره، ژاپن، اروپا و...)	۴۶.۲٪	۳۲.۷٪	۳۴.۸٪

ترازنامه کشتی‌سازی جهان

شماره ۳، ناو هواپیمابر فوجیان در حال تکمیل است، اما درست در حوضچه همسایه (شماره ۴)، کارگران همزمان مشغول ساخت یک کشتی کانتینری غول‌پیکر برای شرکت فرانسوی CMA CGM هستند. این هم‌جواری جوهره استراتژی است. سود حاصل از سفارش شرکت فرانسوی، مستقیماً بودجه تحقیق و توسعه نظامی CSSC را تأمین می‌کند. اما فراتر از پول، انباشت عظیم تجربیات است که بازی را تغییر می‌دهد. چالش‌های فنی ساخت صدها کشتی تجاری، مهندسان و کارگران را چنان آبدیده می‌کند که تکنیک‌های پیشرفته آموخته شده در پروژه‌های غربی را بلافاصله و با کمترین خطا، در ساخت زیردریایی‌های هسته‌ای و ناوگان جنگی نسل بعد پیاده می‌کنند. دقیقاً همین اکوسیستم است که شکافی هولناک را رقم زده. ظرفیت کشتی‌سازی چین اکنون بیش از ۲۳۰ برابر آمریکا برآورد می‌شود. در حالی که واشنگتن به چند کارگاه تخصصی و گران‌قیمت محدود مانده، پکن قادر است در صورت بروز جنگ، ده‌ها کارگاه عظیم تجاری خود را تقریباً یک‌شبه به خطوط تولید و تعمیر انبوه ناوگان جنگی تغییر کاربری دهد؛ یک مزیت نامتقارن و طنزی تلخ برای امپراتور سابق، که ناخواسته توسط سرمایه و فناوری خود غرب تغذیه و فربه شده است.

خفگی در تنگه‌ها و نبرد نامرئی

علی‌رغم قدرت صنعتی خیره‌کننده، چین با یک آسیب‌پذیری ژئوپلیتیک روبروست که هیچ مقدار فولادی نمی‌تواند در برابر جغرافیای بی‌رحم زره ایجاد کند. چین، این غول صنعتی، در جلیقه اجباری معمای مالاکرافتار است. گلوگاهی باریک که ۸۰ درصد واردات نفت و حیات اقتصادی‌اش از آن می‌گذرد.

در یک درگیری احتمالی، امپراتور آمریکایی نیازی ندارد در آب‌های پرخطر و اشباع‌شده از موشک تایوان بجنگد. او کارت برنده محاصره از راه دور را در اختیار دارد. نیروی دریایی ایالات متحده

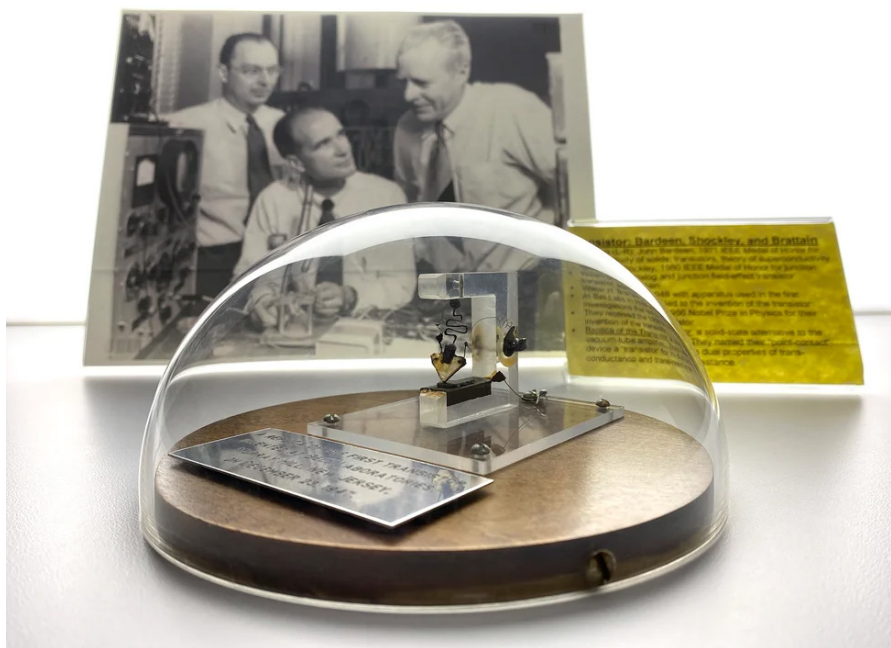
پاکند و به دنبال وامی با بهره‌های گزاف بگردد. در کفه دیگر گزینه اغواگر چینی خودنمایی می‌کند. شرکت CSSC با قیمت رقابتی ۹۵ میلیون دلار جلو می‌آید. اما ضربه نهایی را بانک صادرات-واردات چین می‌زند که با پیشنهادی رؤیایی وارد میدان می‌شود: نگران نقدینگی نباشید؛ ما بین ۸۵ تا ۱۰۰ درصد کل مبلغ قرارداد را تأمین می‌کنیم. بازپرداخت ۱۲ ساله، با نرخ بهره‌ای چنان ناچیز که بانک‌های غربی حتی خواب رقابت با آن را نمی‌بینند. در برابر این پیشنهاد سخاوتمندانه، تنها یک شرط کوچک وجود داشت. این کشتی‌ها باید در یاردهای ما ساخته شوند.

نتیجه اجرای این مدل، فراتر از یک موفقیت تجاری، یک پیروزی سه‌جانبه و تمام‌عیار برای پکن به حساب می‌آید. نخست، یک پیروزی صنعتی رقم خورد. یعنی یاردهای کشتی‌سازی چین (CSSC) سفارش‌هایی را ربودند که در شرایط عادی دست‌نیافتنی بود و بدین ترتیب، کارخانه‌هایشان در اوج رکود جهانی، همچنان فعال، پویا و در حال یادگیری باقی ماندند. دومین ضلع شکست رقبا بود. غول‌های کره‌ای دقیقاً همان سفارش‌های حیاتی را از دست دادند. این استراتژی ثابت کرد که در نبردهای کلان، تضعیف رقیب، اهمیتی هم‌سنگ با تقویت خود دارد. و در نهایت، سومین ضلع یک شاهکار مالی بود. چین عملاً با سرمایه خود، سهم بازار رقبا را خرید و زیرکانه از مجرای قراردادهای خارجی، به صنعت داخلی‌اش یارانه داد. ابعاد این مداخله خیره‌کننده است. تخمین زده می‌شود که تنها بین سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۸، پکن حدود ۱۳۲ میلیارد دلار حمایت دولتی که ۱۲۷ میلیارد دلار آن مستقیماً وام‌های بانکی بود، به رگ‌های این اکوسیستم تزریق کرده است. وجود همین زرادخانه مالی بود که تضمین کرد وقتی غبارهای بحران ۲۰۰۸ فرو نشست، این چین باشد که به عنوان قدرت مسلط جدید از میان ویرانه‌ها قد علم می‌کند.

دکترین همجوشی: ماشین جنگی خودتأمین‌کننده

برخلاف الگوی غربی جدایی صنایع نظامی و تجاری، دکترین ادغام نظامی-غیرنظامی (MCF) چین، کمر به محو این مرزها بسته تا تمام توان بخش غیرنظامی را برای ارتش بسیج کند. ثمره این دکترین در کشتی‌سازی، خلق پدیده‌ای حیرت‌آور در قالب یک ماشین جنگی خودتأمین‌کننده است. برای درک عینی این واقعیت، کافی است به کارخانه جیانگ‌نان بنگرید؛ جایی که در حوضچه





برای نتایج بزرگ به نتیجه فکر نکن

چرا سرمایه‌گذاری روی علوم پایه،
برجسته‌ترین سرمایه‌گذاری در حوزه
فناوری محسوب می‌شود؟

● MIT Technology Review

جولیا آر. گریر^۱
در دسامبر ۱۹۴۷، سه فیزیک‌دان در آزمایشگاه‌های
تلفن بل (Bell Telephone Laboratories) - جان
باردین، ویلیام شاکلی و والتر براتین - یک دستگاه
الکترونیکی فشرده ساختند که از سیم‌های نازک طلا
و تکه‌ای ژرمانیوم تشکیل می‌شد؛ ژرمانیوم ماده‌ای
است که به عنوان نیمه‌رسانا شناخته می‌شود. اختراع
آن‌ها که بعدها «ترانزیستور» نام گرفت (و به خاطر آن
در سال ۱۹۵۶ جایزه نوبل دریافت کردند)، می‌توانست
سیگنال‌های الکتریکی را تقویت کند و تغییر وضعیت
دهد؛ و این، نقطه عطفی در جدایی از لامپ‌های خلأ
حجیم و شکننده‌ای بود که تا آن زمان نیروی محرک
وسایل الکترونیکی به شمار می‌رفتند.

مخترعان ترانزیستور در پی ساخت یک
محصول مشخص نبودند. آن‌ها پرسش‌های
بنیادی درباره چگونگی رفتار الکترون‌ها در
نیمه‌رساناها مطرح می‌کردند و روی «حالات
سطحی» و «حرک الکترونی» در بلورهای ژرمانیوم
آزمایش انجام می‌دادند. پس از ماه‌ها آزمون، خطا

و متحدانش می‌توانند به سادگی شریان انرژی
اژدها را هزاران کیلومتر دورتر، در دریای آدمیان یا
تنگه ماکالا و یا پله‌های دریایی اضطرابی دیگر
مانند تنگه‌های سوندا و لومبوک در اندونزی قطع
کنند و ماشین جنگی چین را از سوخت تهی سازند.
تلاش‌های پکن برای فرار از این تله از طریق بندر
گوادر و کریدور پاکستان نیز با سد واقعیت‌های
عملیاتی و کوهستان‌های صعب‌العبور برخورد کرده
و عملاً ناکام مانده است. بنابراین، اقتصاد چین
همچنان گروگان گلوگاه‌هایی است که کلیدشان در
جیب نیروی دریایی آمریکاست.

اما فراتر از جغرافیای زمین و دریا، جنگی نامرئی
در فضا و مدارها برای دیدن و نابودکردن در جریان
است. چین برای شکستن استتار آمریکا، منظومه
ماهواره‌ای پیشرفته Yaogan را مستقر کرده است.
چشمانی در آسمان که اقیانوس آرام را شفاف کرده
و طراحی شده‌اند تا ناوگروه‌های آمریکایی را دائماً در
مگسک موشک‌های بالستیک خود نگه دارند.

در پاسخ، امپراتور (امریکا) با پروژه محرمانه و
فوق‌سرع Project Overmatch به میدان آمده است؛
تلاشی برای اتصال تمام حسگرها و شلیک‌کنندگان
به یک مغز واحد مبتنی بر هوش مصنوعی که هدف
آن کاهش چرخه تصمیم‌گیری و شلیک از دقیقه به
ثانیه است. در حالی که چین کشتی‌های بیشتری
می‌سازد تا بر دریا مسلط شود، آمریکا کشتی‌های خود
را هوشمندتر می‌کند تا در نبرد بقا یابند. این تقابل
نهایی است: نبرد جرم و انبوه سازی چینی در برابر
یکپارچگی و سرعت آمریکایی.

پرده آخر: دوئل قرن بر سرتاج و تخت دریاها

داستان این قرن، روایت تقابلی آهن و گلوگاه
است که با مرکب بر کاغذ نوشته نمی‌شود؛ بلکه
با اصطکاک مرکب‌بار میان دو نیرو بر بستر اقیانوس
حک خواهد شد. پنجه‌ای که برای خفه کردن
دراز شده، و پتکی که برای ساختن فرود می‌آید.
امروز، آن دست نامرئی که بر گلوگاه‌های جهان
می‌فشارد، هنوز قدرتمندتر از چکشی است که بر
سندان می‌کوبد. اما در تاریکی شرق، چکش هرگز
از کوبیدن باز نمی‌ایستد و صدای تنفس کوره
لویاتان، هر لحظه سنگین‌تر و هولناک‌تر به گوش
می‌رسد. تاریخ، حبس نفس کرده و در انتظار
شنیدن یک صدای شکستن است اگر سلطه
امپراتور بر این دروازه‌ها باقی بماند، امپراتور بر
تخت ابدیت تکیه می‌زند؛ اما اگر سیلاب خروشان
فولاد، سدها را در هم بشکند، این آتش کوره است
که نظم جهان را در کام خود خواهد کشید و تاریخ
را از نو ذوب خواهد کرد.

■ پایان

و بهبود تدریجی، آن‌ها بینش‌های نظری مکانیک
کوانتومی را با کار تجربی در فیزیک حالت جامد
ترکیب کردند؛ کاری که بسیاری ممکن بود آن را
بیش از حد بنیادی، دانشگاهی یا غیرسودآور بدانند.
تلاش‌های آن‌ها در لحظه‌ای به ثمر نشست
که اکنون به عنوان طلوع عصر اطلاعات شناخته
می‌شود. ترانزیستورها معمولاً آن قدر که باید، مورد
تقدیر قرار نمی‌گیرند، اما آن‌ها شالوده هر گوشی
هوشمند، رایانه، ماهواره، دستگاه MRI، سامانه
GPS و پلتفرم هوش مصنوعی‌ای هستند که
امروز استفاده می‌کنیم. ترانزیستورها با توانایی
شگفت‌انگیز خود در تنظیم (و هدایت) جریان
الکتریسیته با سرعت‌های حیرت‌آور، رایانش و
الکترونیک مدرن و آینده را ممکن می‌سازند.

این جهش علمی از دل یک طرح کسب‌وکار
یا ارائه محصول بیرون نیامد. این دستاورد حاصل
پژوهشی آزاد، باز و کنجکاوی‌محور و توسعه
توانمندساز آن بود که توسط نهادهای پشتیبانی می‌شد
که ارزش کاوش در ناشناخته‌ها را می‌دید. این کار
سال‌ها آزمون و خطا، همکاری میان رشته‌های
مختلف و باوری عمیق را می‌طلبد؛ باوری که
می‌گفت فهم طبیعت - حتی اگر بازده تضمین‌شده‌ای
نداشته باشد - ارزش تلاش کردن را دارد.

پس از نخستین نمایش موفق ترانزیستور
در اواخر ۱۹۴۷، این اختراع محرمانه باقی ماند
تا وقتی که آزمایشگاه‌های بل درخواست ثبت
اختراع را ارائه کردند و توسعه آن را ادامه دادند.
این اختراع در یک کنفرانس خبری در ۳۰ ژوئن
۱۹۴۸، در شهر نیویورک به طور عمومی اعلام شد.

۱ جولیا آر. گریر یک دانشمند علم مواد در مؤسسه فناوری کالیفرنیا (Caltech) است. او داور برنامه «نوآوران زیر ۳۵ سال» در MIT Technology Review و خود نیز برگزیده پیشین این برنامه (در سال ۲۰۰۸) است.

توضیح علمی آن هم در مقاله‌ای بنیادین در مجله Physical Review منتشر شد.

ترانزیستورها چگونه کار می‌کنند؟ در هسته خود، ترانزیستورها از نیمه‌رساناها ساخته شده‌اند - موادی مانند ژرمانیوم و بعدها سیلیکون - که بسته به دست‌کاری‌های ظریف در ساختار و بار آن‌ها، می‌توانند برق را هدایت کنند یا در برابر آن مقاومت نشان دهند. در یک ترانزیستور معمولی، یک ولتاژ کوچک که به بخشی از دستگاه (گیت یا دروازه) اعمال می‌شود، باعث می‌شود جریان الکتریکی که از بخش دیگری (کانال) عبور می‌کند یا اجازه عبور داشته باشد یا مسدود شود. همین سازوکار کنترل ساده، وقتی میلیاردها بار در مقیاس بزرگ تکرار شود، امکان می‌دهد گوشی‌تان برنامه‌ها را اجرا کند، لپ‌تاپ‌تان تصویر تولید کند و موتور جست‌وجوی شما در چند میلی‌ثانیه پاسخ برگرداند.

هرچند در دستگاه‌های اولیه از ژرمانیوم استفاده می‌شد، پژوهشگران خیلی زود دریافتند سیلیکون - که از نظر حرارتی پایدارتر، در برابر رطوبت مقاوم‌تر و بسیار فراوان‌تر است - برای تولید صنعتی مناسب‌تر است. تا اواخر دهه ۱۹۵۰، گذار به سیلیکون در جریان بود و همین گذار، توسعه مدارهای مجتمع و در نهایت ریزپردازنده‌هایی را ممکن ساخت که دنیای دیجیتال امروز را به حرکت درمی‌آورد.

یک تراشه مدرن به اندازه ناخن انسان، اکنون ده‌ها میلیارد ترانزیستور سیلیکونی را در خود جای داده است که اندازه هر یک از آن‌ها در حد نانومتر است؛ کوچک‌تر از بسیاری ویروس‌ها. این کلیدهای بسیار ریز در هر ثانیه میلیاردها بار روشن و خاموش می‌شوند و جریان سیگنال‌های الکتریکی دخیل در محاسبه، ذخیره‌سازی داده، پردازش صوتی و تصویری و هوش مصنوعی را کنترل می‌کنند. آن‌ها زیرساخت بنیادی تقریباً هر دستگاه دیجیتال در حال استفاده امروز را تشکیل می‌دهند.

امروزه صنعت جهانی نیمه‌رسانا ارزشی بیش از نیم‌تریلیون دلار دارد. دستگاه‌هایی که زمانی تنها نمونه‌های آزمایشی در یک آزمایشگاه فیزیک بودند، اکنون تکیه‌گاه اقتصادها، امنیت ملی، مراقبت‌های بهداشتی، آموزش و ارتباطات جهانی هستند. اما داستان خاستگاه ترانزیستور درس عمیق‌تری در خود دارد؛ درسی که در معرض فراموش شدن است.

بخش بزرگی از فهم بنیادی‌ای که فناوری ترانزیستور را پیش برد، از پژوهش‌های دانشگاهی با بودجه فدرال حاصل شد. نزدیک به یک چهارم تحقیقات مربوط به ترانزیستور در آزمایشگاه‌های بل در دهه ۱۹۵۰، توسط دولت فدرال پشتیبانی می‌شد. بخش زیادی از بقیه نیز از درآمد حاصل از انحصار AT&T بر نظام تلفن ایالات متحده تأمین می‌شد؛ درآمدی که به پژوهش و توسعه صنعتی سرازیر می‌گشت.

به الهام از گزارش سال ۱۹۴۵ با عنوان «علم: مرز بی‌پایان» که وانه‌وار بوش به درخواست رئیس‌جمهور ترومن نوشت، دولت آمریکا سنت دیرپای سرمایه‌گذاری در پژوهش بنیادی را آغاز کرد. این سرمایه‌گذاری‌ها در حوزه‌های متعدد علمی سودی پیوسته به بار آورده‌اند؛ از انرژی هسته‌ای تا لیزرها و از فناوری‌های پزشکی تا هوش مصنوعی. نسل‌های متعددی از دانشجویان، آموزش‌دیده در پژوهش بنیادی، از آزمایشگاه‌های دانشگاهی بیرون آمده‌اند و دانش و مهارت لازم برای فراتر راندن فناوری موجود از مرزهای شناخته‌شده آن را کسب کرده‌اند.

با این حال، تأمین مالی علم بنیادی - و تأمین مالی آموزش کسانی که می‌توانند آن را پی بگیرند - زیر فشار فزاینده قرار دارد. بودجه پیشنهادی دولت فدرال از سوی کاخ سفید جدید، شامل کاهش‌های عمیق در بودجه وزارت انرژی و بنیاد ملی علوم (NSF) است (هرچند ممکن است کنگره از این پیشنهادها منحرف شود). تاکنون، انستیتوی ملی سلامت (NIH) بیش از ۱.۹ میلیارد دلار از کمک‌هزینه‌های خود را لغو یا متوقف کرده و برنامه‌های آموزش STEM بنیاد ملی علوم با بیش از ۷۰ میلیون دلار قطع بودجه روبه‌رو شده‌اند.

این کاهش‌ها بعضی دانشگاه‌ها را وادار کرده است که پذیرش دانشجویان تحصیلات تکمیلی را متوقف کنند، کارآموزی‌ها را لغو کنند و فرصت‌های پژوهشی تابستانی را کاهش دهند؛ و این، پیگیری مسیرهای شغلی علمی و مهندسی را برای جوانان دشوارتر می‌سازد. در عصری که معیارهای کوتاه‌مدت و بازده سریع بر آن حاکم است، توجیه پژوهشی که کاربردهای آن شاید تا دهه‌ها بعد ظاهر نشود، دشوار است. اما دقیقاً همین نوع تلاش‌هاست که اگر بخواهیم آینده فناوری خود را تضمین کنیم، باید از آن‌ها حمایت کنیم.

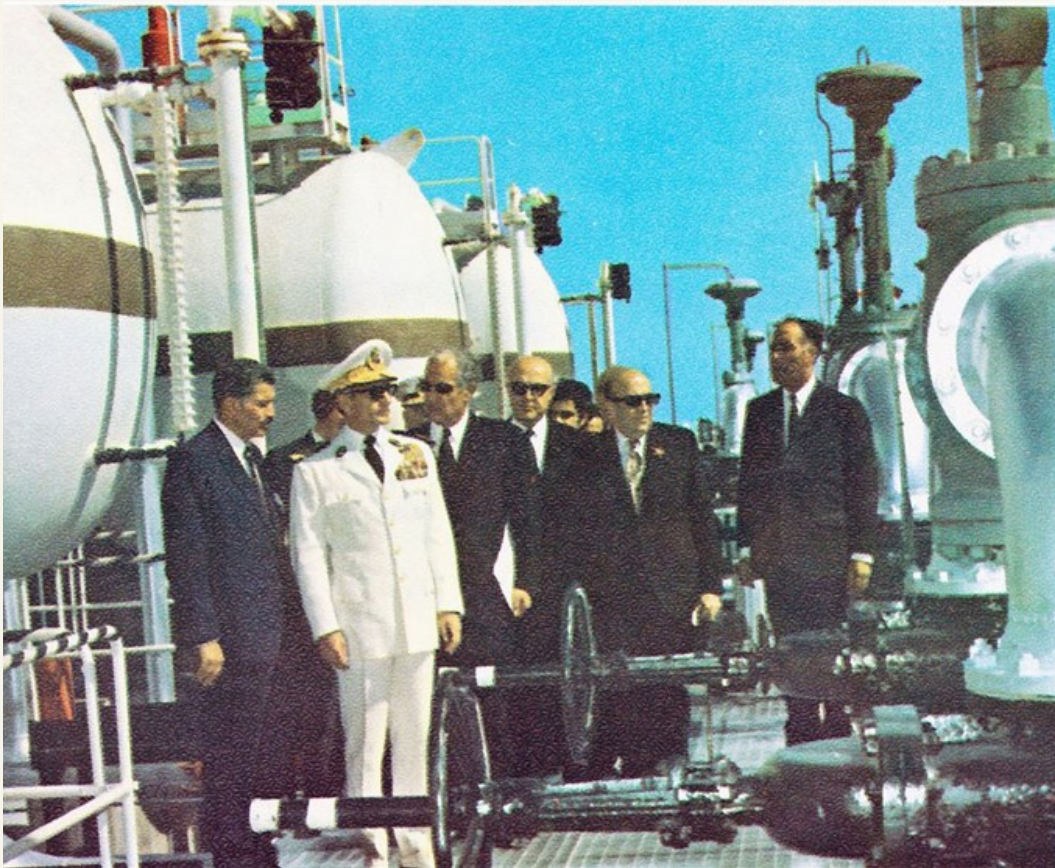
به جان مک‌کارتی فکر کنید؛ ریاضی‌دان و دانشمند کامپیوتری که اصطلاح «هوش مصنوعی» را وضع کرد. او در اواخر دهه ۱۹۵۰، زمانی که در MIT بود، یکی از نخستین گروه‌های پژوهشی AI را رهبری می‌کرد و زبان برنامه‌نویسی لیسپ (Lisp) را توسعه داد؛ زبانی که هنوز هم در محاسبات علمی و کاربردهای هوش مصنوعی مورد استفاده است. در آن زمان، هوش مصنوعی عملی بسیار دور از دسترس به نظر می‌رسید. اما آن کارهای بنیادی اولیه، زیرساخت دنیای امروز متکی بر هوش مصنوعی را پی‌ریزی کرد.

پس از شور و شوق اولیه دهه ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰، علاقه به شبکه‌های عصبی - یکی از معماری‌های پیشروی هوش مصنوعی که از مغز انسان الهام گرفته است - در طول «زمستان‌های AI» در اواخر دهه ۱۹۹۰ و اوایل دهه ۲۰۰۰ کاهش یافت. محدودیت داده، توان محاسباتی ناکافی و شکاف‌های نظری، پیشرفت این حوزه را دشوار کرده بود. با این حال،

پژوهشگرانی مانند جفری هینتون و جان هاپفیلد به کار خود ادامه دادند. هاپفیلد که اکنون برنده جایزه نوبل فیزیک ۲۰۲۴ است، نخستین بار مدل شبکه عصبی تحول‌آفرین خود را در سال ۱۹۸۲، در مقاله‌ای منتشر شده در مجله Proceedings of the National Academy of Sciences of the USA معرفی کرد. کار او پیوندهای عمیق میان محاسبه جمعی و رفتار سامانه‌های مغناطیسی بی‌نظم را آشکار کرد. همراه با کار همکارانی از جمله هینتون - که او هم همان سال نوبل دریافت کرد - این پژوهش‌های بنیادی بذر انفجار فناوری‌های یادگیری عمیقی را کاشت که امروز شاهد آن هستیم. یکی از دلایل شکوفایی کنونی شبکه‌های عصبی، واحد پردازش گرافیکی یا GPU است؛ تراشه‌ای که در اصل برای بازی‌های رایانه‌ای طراحی شده بود، اما اکنون برای انجام عملیات ماتریسی سنگین در AI ضروری است. خود این تراشه‌ها بر دهه‌ها پژوهش بنیادی در علم مواد و فیزیک حالت جامد تکیه دارند: موادی با ثابت دی‌الکتریک بالا، آلیاژهای سیلیکون کشیده‌شده و دیگر پیشرفت‌هایی که امکان تولید کارآمدترین ترانزیستورهای ممکن را فراهم کرده‌اند. اکنون در حال ورود به مرزهای تازه‌ای هستیم؛ در حال کاوش مرمیستورها، مواد تغییر فازدهنده، مواد دوبعدی و ادوات اسپین‌ترونیکی.

اگر این متن را روی گوشی یا لپ‌تاپ می‌خوانید، در واقع در حال استفاده از نتیجه قمار می‌هستید که روزی کسی روی «کنجکاوی» انجام داده است. همین کنجکاوی هنوز هم در دانشگاه‌ها و آزمایشگاه‌های پژوهشی زنده است؛ در کارهای اغلب نه‌چندان جذاب و گاه نامأنوس که در سکوت، در حال پی‌ریزی انقلاب‌هایی هستند که ۵۰ سال بعد به عمیق‌ترین جنبه‌های زندگی ما نفوذ خواهند کرد. در مجله پیشروی فیزیک که من سردبیر آن هستم، همکارانم و من، رنج و دقتی را که پشت هر مقاله‌ای نهفته است، می‌بینیم. اقتصاد مدرن ما - با غول‌هایی مانند انویدیا، مایکروسافت، اپل، آمازون و آلفابت - بدون ترانزیستور فروتن و اشتیاق به دانشی که آتش کنجکاوی بی‌امان دانشمندی مانند سازندگان آن را شعله‌ور نگه می‌دارد، قابل تصور نبود.

ترانزیستور بعدی ممکن است اصلاً شبیه یک کلید نباشد. ممکن است از دل گونه‌های تازه‌ای از مواد (مانند مواد کوانتومی، مواد هیبریدی آلی-معدنی یا مواد سلسله‌مراتبی) یا ابزارهایی که هنوز حتی تصورشان را هم نمی‌کنیم، سربرآورد. اما به همان عناصر نیاز خواهد داشت: دانش بنیادی محکم، منابع، و آزادی برای پیگیری پرسش‌های بازی که از کنجکاوی و همکاری تغذیه می‌شوند؛ و مهم‌تر از همه، پشتیبانی مالی از سوی کسی که باور دارد این ریسک ارزشش را دارد. ■



سودای توسعه نفتی

سخنرانی محمدرضا شاه پهلوی
در نشست بازنگری در برنامه عمرانی پنجم کشور در سال ۱۳۵۳
به دنبال جهش درآمدهای نفتی ایران

سال‌های آغازین دهه ۱۳۵۰ و به‌ویژه سال ۱۳۵۳، نقطه عطفی در اقتصاد ایران بود. در این سال‌ها، درآمد نفتی ایران که تا چند سال قبل به سختی به یک میلیارد دلار می‌رسید، با جهشی خیره‌کننده به نزدیکی ۲۰ میلیارد دلار رسید. این افزایش ناگهانی، ساختار اقتصاد سیاسی ایران را آن‌چنان دگرگون کرد که تا دهه‌ها بعد و حتی پس از وقوع انقلاب اسلامی، تغییر بنیادینی در آن رخ نداد.

علت این جهش به بحران انرژی جهانی بازمی‌گشت. جنگ اکتبر ۱۹۷۳ میان اعراب و اسرائیل، کشورهای عربی عضو اوپک را به تحریم نفتی علیه غرب واداشت. ایران نه تنها در تحریم شرکت نکرد، بلکه شاه از فرصت استفاده کرد و در کنفرانس تهران (دسامبر ۱۹۷۳) نقشی محوری در افزایش قیمت نفت ایفا کرد. قیمت هر بشکه نفت که پیش از بحران حدود ۳ دلار بود، در عرض چند ماه به بیش از ۱۱ دلار رسید.

این ثروت بادآورده به تکیه‌گاهی برای شاه تبدیل شد تا گمان کند می‌تواند با اتکا به آن، توسعه کشور را در کوتاه‌ترین زمان و به کم‌هزینه‌ترین شکل ممکن محقق کند. او افزایش قیمت نفت را یک پیروزی شخصی می‌دانست و به این نتیجه رسیده بود که ابزار لازم برای «سرعت بخشیدن به تاریخ» را در اختیار دارد؛ و دیگر نیازی به طی کردن مسیر دشوار و پریپیچ‌وخم توسعه نمی‌دید.

در همین فضا بود که شاه در ۱۰ مرداد ۱۳۵۳ کنفرانس رامسر را برگزار کرد. هدف، بازنویسی برنامه پنجم عمرانی بود که تنها یک سال و نیم از تصویبش می‌گذشت. برنامه پنجم (۱۳۵۲-۱۳۵۶) با اعتباری حدود ۱۵۰۰ میلیارد ریال تصویب شده بود و قرار بود الگوی توسعه متوازن دهه چهل را ادامه دهد؛ اما شاه می‌خواست اعتبارات را متناسب با درآمدهای جدید نفتی تقریباً دو برابر کند. او در این سخنرانی با اعتمادبه‌نفسی که از درآمدهای نفتی سرچشمه می‌گرفت، از رشد ۲۵ درصدی، درآمد سرانه‌ای برابر با اروپا و تبدیل ایران به یکی از پنج قدرت بزرگ جهان سخن گفت.

سیاست تزریق بی‌محابای دلارهای نفتی، دقیقاً همان پیامدهای ویرانگری را به بار آورد که کارشناسان پیش‌بینی کرده بودند. تورم از ۴۰۵ درصد در سال ۱۳۵۱ به ۲۴۰۹ درصد در سال ۱۳۵۶ رسید. دولت برای مهار تورم به واردات انبوه روی آورد و این راه‌حل کوتاه‌مدت، ضربه‌ای مهلک بر پیکر صنایع نوپای داخلی وارد کرد. سخنرانی شاه در رامسر که متن آن در ادامه آمده است، نقطه بی‌بازگشتی بود که الگوی اقتصاد رانتی مبتنی بر خام‌فروشی نفت را در ایران نهادینه کرد. در پیوست این سخنرانی، بخشی از گفتگو با علینقی عالیخانی، وزیر اقتصاد حکومت پهلوی دوم، درباره جهت‌گیریهای اقتصادی شاه پس از جهش درآمدهای نفتی ایران در دهه ۱۳۵۰ خواهد آمد.

۱۰ مرداد ماه ۱۳۵۳ - رامسر

هدف از تشکیل جلسه امروز، بررسی درباره چگونگی تغییراتی است که در برنامه پنج‌ساله پنجم با توجه به شرایط جدید کشور پیش آمده است. ما باید خودمان را با اوضاع جدید تطبیق دهیم و سعی کنیم که تا سر حد امکان، هم کشورمان را به جلو ببریم و هم برای ملت ایران رفاه و آسایش بیشتری فراهم کنیم.

البته پی‌بردن علت اینکه چرا یک سال و نیم پس از تصویب برنامه پنجم، در این برنامه تجدید نظر می‌کنیم، برای کسانی که وقایع روزانه کشور را دنبال می‌کنند، آسان است؛ با وجود این شاید مرور کوتاهی در مورد آن بد نباشد. هنگامی که در تخت جمشید برنامه پنجم مطرح شد، کسانی که حاضر بودند به یاد دارند که همیشه من طرف هدف‌های بالاتر و پروژه‌های زیادتر و مشکل‌تر را می‌گرفتم؛ برای اینکه در فکر و قلب من کارهایی که بعداً انجام شد، در آن موقع ترسیم شده و تصمیم گرفته شده بود که ما نه فقط از لحاظ سیاسی و فنی باید بر ثروت اساسی ایران که منابع نفت و گاز باشد کاملاً مسلط باشیم، بلکه به صورت عادلانه و عاقلانه به حداکثر ممکن از این منابع درآمد کافی به دست آوریم. شاید بتوان گفت که مدت بیست و شش سال ثروت طبیعی ما به غارت می‌رفت و حتی هر روز به طریق بدتری مورد استثمار قرار می‌گرفت؛ برای اینکه قیمت یک بشکه نفت اعلام شده در خلیج فارس که در سال ۱۹۴۷ مسیحی دو دلار و هفده سنت بود، در سال ۱۹۶۹ به یک دلار و هفتاد و نه سنت تقلیل پیدا کرد. در این ضمن ممالک صنعتی دنیا کالای خود را بین سیصد تا چهارصد درصد گران کرده بودند. پس می‌بینید که ما تا چه اندازه مغبون شده بودیم. از یک طرف دیگر، فرآورده‌های صنعتی آنان را به آن نسبت گران‌تر می‌خریدیم.

به این جهت چندین تصمیم سیاسی و تاریخی گرفته شد که یک روز چگونگی آن به رشته تحریر در خواهد آمد. آخرین آن در یک مصاحبه مطبوعاتی در روز ۲۳ دسامبر ۱۹۷۳ ذکر شد. این اقدام دو نتیجه داشت: یکی اینکه ما برای نفت قیمت معقولی که قابل مقایسه با سایر منابع تولیدکننده انرژی باشد تعیین کردیم؛ دیگر اینکه به دنیا نشان دادیم که ما در تعیین قیمت منابع طبیعی خود همان حقی را داریم که آن‌ها در تعیین قیمت فرآورده‌های صنعتی خود دارند. با اجرای این امر، تاریخ مناسبات ممالک فروشنده مواد اولیه با

ممالک صنعتی یک ورق اساسی خورد و اساس روابط بین‌المللی بر مبنای جدید استوار گشت.

مبارزات ما برای استیفای حقوق ملت ایران و همچنین حقوق سایر ممالک تولیدکننده از خیلی پیش شروع شده بود؛ ولی برای این امر چند تاریخ مشخص می‌شود ذکر کرد که از آن جمله، کنفرانس تهران در سال ۱۹۷۱ مسیحی و تشکیل چند جلسه اوپک در تهران و تشکیل جلسات اوپک در کویت و بالاخره کنفرانس تهران در ماه دسامبر ۱۹۷۳ مسیحی می‌باشد. اگر کمی فکر بکنیم، خیلی زود می‌شود تشخیص داد که عملیات مذبحخانه و حتی سبانه و وحشیانه و خائنانانه تروریستی در ایران، درست مصادف است با همان موقعی که تلاش ما برای تحقق یافتن حقوق ملت ایران جریان داشت. ۱۰ در تمام این مدت تا سال ۱۹۷۳ که تکلیف نفت به طور قاطعانه تعیین شد، این عملیات تروریستی ادامه داشت. از آن موقع به بعد روزه‌روز سروصدای آن کمتر شد. البته تمام کسانی که این عملیات را انجام می‌دادند، همه اذعان کردند که مارکسیست بودند؛ ولی ما به خاطر داریم که در تاریخ فعالیت‌ها و مبارزات نفتی ایران، همیشه یک جبهه توده نفتی وجود داشته است. شما مارکسیست اسلامی را چطور می‌توانید توجیه بکنید؟ مارکسیست اسلامی یعنی آب‌و‌آتش، یعنی خداپرستی و خدانشناسی، یعنی انکار خداوند و ستایش خداوند، یعنی با قدری تصور و اندیشه و مقایسه بین کاپیتالیست و کمونیست، این می‌شود مارکسیست اسلامی، این می‌شود جبهه توده نفتی، حالا هر کسی هرطور که می‌خواهد نتیجه‌گیری کند. ما خائن را در هر لباسی که باشد، تنبیه خواهیم کرد. در جامعه‌ای که بین خادم و خائن تفاوتی نباشد، آن جامعه قابل دوام نیست. به همین جهت ما مبارزه با این امر را شروع کردیم و امروز نیز جدی‌تر اعلام می‌کنیم که تا جایی که مربوط به دستگاه مجریه می‌شود، ما عامل هر نوع فساد را در این کشور با رعایت موازین قانونی به اشد طریق تنبیه و مجازات خواهیم کرد.

در قسمت‌هایی که مربوط به دولت نباشد و به بخش خصوصی مربوط باشد، به وسیله دستگاه‌های بازرسی که داریم، دادگستری را هدایت خواهیم کرد. دادگستری دستگاه اطلاعاتی ندارد، ولی ما چون دستگاه اطلاعاتی داریم، حتی در بخش خصوصی اگر اطلاع پیدا کنیم که فساد در بین است، آن را دنبال می‌کنیم و پرونده

هنگامی که در

تخت جمشید برنامه

پنجم مطرح شد، کسانی

که حاضر بودند به یاد

دارند که همیشه من

طرف هدف‌های بالاتر

و پروژه‌های زیادتر و

مشکل‌تر را می‌گرفتم؛

برای اینکه در فکر و قلب

من کارهایی که بعداً

انجام شد، در آن موقع

ترسیم شده و تصمیم

گرفته شده بود که ما نه

فقط از لحاظ سیاسی و

فنی باید بر ثروت اساسی

ایران که منابع نفت و گاز

باشد کاملاً مسلط باشیم،

بلکه به صورت عادلانه و

عاقلانه به حداکثر ممکن

از این منابع درآمد کافی به

دست آوریم.

۱. محمدرضا در اینجا با اشاره به هم‌زمانی عملیات چریک‌های فدایی و مجاهدین (۱۹۷۱-۱۹۷۳) با اقداماتش برای افزایش قیمت نفت، نتیجه می‌گیرد که این گروه‌ها در واقع ابزار دشمنان خارجی بودند که نمی‌خواستند ایران استقلال نفتی پیدا کند.

نفت و گاز خود به عمل آوردیم و حدس زده می‌شود که درآمد ایران در سال ۱۳۵۳ به بیش از بیست میلیارد دلار برسد، لازم است ببینیم که مسئولیت‌های دولت ایران، یعنی قوه مجریه، یعنی قوه‌ای که مختص پادشاه ایران است، در برابر این درآمد، در برابر ملت ایران و تاریخ ایران، در مقابل مسئولیت‌های جهانی ایران چیست. بدیهی است که قبل از هر چیز، مسئولیت در برابر کشور و ملت ایران واجد اهمیت است. و اکنون ببینیم ما برای آسایش و رفاه ملت ایران چه تصمیماتی گرفته‌ایم. ممکن بود عده‌ای فکر کنند و بگویند که خوب بود

این پول را سرانه بین همه تقسیم می‌کردند؛ ولی با انجام این کار، این قدرت خرید به چه مشکلی مصرف می‌شد؟ هزینه زندگی به کجا می‌رسید؟ بعد موقعی که خدای ناخواسته این درآمد کم می‌شد یا از بین می‌رفت، آن وقت تکلیف ما چه می‌شد؟ پس می‌بایستی عاقلانه فکر کرد. حداکثر این درآمد را تا جایی که نیروی انسانی ایران، حتی با واردکردن نیروی انسانی از خارج اجازه می‌داد، می‌بایستی صرف نقشه‌های توسعه اقتصادی ایران کرد و به کشاورزی ایران نیز حداکثر توجه را نمود. رشد جمعیت ایران که میزان آن از حدود ۳٪ در سال بیشتر است، کشاورزی ایران و تولیدات آن باید جواب‌گوی این رشد جمعیت باشد و حتی مقدار تولیدات کشاورزی باید خیلی بیشتر باشد تا جواب قدرت خرید ملت ایران را بدهد. این است که فکر کردیم رشد کشاورزی ایران به هنگام تجدیدنظر در برنامه فعلی به هفت درصد در سال، یعنی تقریباً ۴٪ بیشتر از رشد جمعیت برسد. فکر نکنید که این کار آسان است؛ خیلی هم مشکل است، ولی من تقریباً مطمئنم که دستگاه کشاورزی ما با کارکردن حتماً بیش از روزی پانزده ساعت این کار را خواهد کرد. توقع من این است که بخش خصوصی هم حداکثر تلاش خود را در این مورد به عمل آورد. همچنین توقع من این است که کشاورزان ایران، کشاورزان آزادشده، کشاورزانی که حالا مالک شده‌اند، قناعت به این نکنند که درآمد آن‌ها کفاف زندگی شان را می‌دهد، بلکه به این فکر باشند که وظیفه ملی آن‌ها تولید هرچه بیشتر فرآورده‌های کشاورزی است.

چون صحبت از کشاورزی به میان آمد، باید بگویم که دولت مقدار زیادی پول از خزانه خودش می‌دهد تا کود ارزان‌تر به زارعین برساند؛ همچنین گفتیم که برای رفاه مردم تصمیمی می‌گیریم که این تصمیم را همه کشورها نمی‌توانند بگیرند؛ ولی ما چون امکانش را داریم، این کار را می‌کنیم. قبلاً امید و آرزوی ما این بود که در دوره تمدن بزرگ این کار را بکنیم، اما ده دوازده سال زودتر از تاریخی که پیش‌بینی می‌شد، ما توانستیم اعلام کنیم که تحصیلات در ایران از کودکان تا دوره راهنمایی، بدون قید و شرط مجانی است. برای دبیرستان‌های حرفه‌ای هم مجانی است. برای دبیرستان‌های عادی و دانشگاهی هم به شرط سپردن تعهد خدمت به دولت، تحصیل برای همه مجانی خواهد بود. تعهد خدمت هم یعنی اینکه مثل سایر مستخدمین به خدمت دولت درآیند، والا چه معنی دارد

تکمیل‌شده و قابل تعقیب را به دادگستری می‌دهیم. انتظار ما این است که دادگستری ایران همگام با روحیه انقلابی ایران فساد را در این کشور محکوم و ریشه‌کن کند. نمونه‌هایی از این رویه را شنیده‌اید که هرکس در هر مقام و هر لباسی که باشد و به ما اطلاع برسد که راه خلافی پیموده، بی‌رحمانه او را تعقیب نموده و می‌نماییم و روزبه‌روز هم بر شدت آن می‌افزاییم. برای ریشه‌کن کردن فساد در یک کشور، که بدون انجام آن هیچ چیز دوام و بقایی نخواهد داشت، باید توجه کرد که فساد چیست و به چه چیزی اطلاق می‌شود.

فساد فقط دزدی و سوء استفاده نیست. امروزه در این دوره انقلابی ایران که باید ما را به دوره تمدن بزرگ برساند، تنبلی را هم می‌توان فساد دانست. اگر شخص باید در روز هشت ساعت کار کند، ولی هفت ساعت و نیم کار کرد، این نیم ساعت کار نکردن یک نوع دزدی است؛ آن هم نه از نوع دزدی معمولی، زیرا نه تنها خودش نیم ساعت کار نکرده، بلکه موجب شده است که ساعت‌ها وقت هزاران نفر هم باطل شود. آیا کسی که جنس کم می‌فروشد یا گران‌فروشی می‌کند، فاسد نیست؟ آیا کسی که درس نمی‌خواند، ولی با هیاهو می‌خواهد در کشوری که چهاراسبه به سوی تکنولوژی می‌تازد، دیپلم بی‌سوادی بگیرد، فاسد نیست؟ اگر صاحبان بعضی از کارخانه‌ها مثل کارخانه قند اصفهان تقلب بکنند و از راه‌های غیر مجاز و دزدانه، محصول کارخانه را کم کنند، این، اضافه بر دزدی، یک فساد ملی به حساب می‌آید.

با تمام توجهی که ما به کارگران ایران داریم و آنان را در بیست درصد سود کارخانه‌ها سهیم ساخته‌ایم و به علاوه کارگران و کارمندان صنایع ایران می‌توانند در چهل و نه درصد سهام کارخانه‌ها شریک شوند و همچنین با تسهیلاتی که برای تأمین مسکن و آموزش و تربیت و تحصیلات مجانی فرزندان آن‌ها فراهم ساخته‌ایم، اگر کارگری مسئولیت خود را درک نکند و کم کار نماید، من این را فساد می‌دانم.

اگر کارگران بخش دولتی که گفتیم در هیچ صورت مجموع درآمدشان نباید از درآمد کارگران بخش خصوصی کمتر باشد، بخواهند از او بیشتر مزد بگیرند، این فساد است و خیانت به انقلاب ایران. هیچ کشوری در دنیا به اندازه ایران حقوق و امتیازاتی برای کارگران و کشاورزان و سایر طبقات قائل نشده است و فکر هم نمی‌کنم بتواند قائل باشد؛ چون بیشتر این مزایا از خزانه دولت تأمین می‌شود؛ مانند تحصیلات رایگان و ده‌ها مورد دیگر.

برای اینکه ما بتوانیم این برنامه و برنامه‌های دیگر کشور را صحیح انجام دهیم و وارد دوران تمدن بزرگ شویم، نه فقط دولت باید فساد را از میان بردارد، بلکه مردم ایران نیز به نوبه خود مسئولیت دارند که هرگونه فساد را از بین ببرند؛ زیرا این کار هرگز به طور یک‌طرفه به نتیجه کافی و مطلوب نخواهد رسید.

اکنون ما پس از انجام مراحل مختلف مبارزاتی که برای احقاق حقوق حق ایران در قیمت‌گذاری صحیح

این اقدام دو نتیجه داشت: یکی اینکه ما برای نفت قیمت معقولی که قابل مقایسه با سایر منابع تولیدکننده انرژی باشد تعیین کردیم؛ دیگر اینکه به دنیا نشان دادیم که ما در تعیین قیمت منابع طبیعی خود همان حقی را داریم که آن‌ها در تعیین قیمت فرآورده‌های صنعتی خود دارند. با اجرای این امر، تاریخ مناسبات ممالک فروشنده مواد اولیه با ممالک صنعتی یک ورق اساسی خورد و اساس روابط بین‌المللی بر مبنای جدید استوار گشت.

اکنون ما پس از انجام مراحل مختلف مبارزاتی که برای احقاق حقوق حق ایران در قیمت‌گذاری صحیح نفت و گاز خود به عمل آوردیم و حدس زده می‌شود که درآمد ایران در سال ۱۳۵۳ به بیش از بیست میلیارد دلار برسد، لازم است ببینیم که مسئولیت‌های دولت ایران، یعنی قوه مجریه، یعنی قوه‌ای که مختص پادشاه ایران است، در برابر این درآمد، در برابر ملت ایران و تاریخ ایران، در مقابل مسئولیت‌های جهانی ایران چیست.

که ما بیاییم حداقل پنج میلیون ریال برای تحصیلات یک دانشجوی پزشکی خرج کنیم و تازه وقتی او از دانشکده بیرون آمد، رهسپار یک کشور خارجی شود و در آنجا خدمت کند؟ این بدان معنی است که ما برای ارائه خدمت پزشکی به یک کشور خارجی، پنج میلیون ریال از مال این ملت را خرج کنیم. البته این موضوع را در کنفرانس آموزشی رامسر مطرح خواهیم کرد.

اگر کسی نمی‌خواهد از راه استخدام در دستگاه‌های دولتی به کشورش خدمت کند، باید مخارجی را که دولت در زمان تحصیلش خرج او کرده، به دولت بپردازد. چطور وقتی به اروپا و آمریکا می‌رود، مخارج تحصیل خود را می‌پردازد، ولی در ایران نمی‌پردازد؟ به هر حال برای همه کس تحصیل مجانی تا آخرین مراحل دانشگاهی در این کشور فراهم است.

علاوه بر تحصیل مجانی، ما ترتیبی داده‌ایم که تا دوره راهنمایی، شیر یا بیسکویت یا کیک یا چیزی که به همان اندازه پوتتین داشته باشد، همه‌روزه به آن‌ها داده شود و با قدرت خریدی که در خانواده‌های ایرانی به وجود آمده، مطمئن هستیم که در ناهار و شامش هم مواد پوتتین‌دار خواهد خورد؛ ولی ما باید بدانیم که این حداقل کالری، قبل از شروع درس برای بدن هر بچه و کودکی لازم است.

یکی دیگر از تصمیماتی که برای رفاه مردم گرفته شده، پولی است که دولت برای ارزان نگاه داشتن چندین ماده غذایی از جمله برنج، گندم، گوشت، روغن نباتی و قند خرج می‌کند. کمک‌های دولت برای تأمین مواد غذایی و مصرفی مردم که الان ذکر کردم، در طول برنامه پنجم که اکنون یک سال از آن گذشته، به ۲۱۰ میلیارد ریال بالغ خواهد شد. علاوه بر این، بیش از ۲۰۵ میلیارد ریال برای گسترش تعاونی‌ها و افزایش درآمد بازنشستگان اختصاص خواهد یافت. برای کمک به حمل و نقل شهری، یعنی اتوبوسرانی به تنهایی دوازده میلیارد ریال اختصاص داده شده و جمع این کمک‌ها بالغ بر ۴۲۷ میلیارد ریال می‌شود. در این ارقام شهریه‌ای که باید مردم برای خرج تحصیل بچه‌هایشان بپردازند، حساب نشده؛ چون حساب آن مشکل است. همچنین تعداد جوان‌هایی که مدرسه می‌روند و بعد موضوع دانشگاه‌ها و کسانی که تحصیلات مجانی باید بکنند، حساب کردن آن‌ها در حال حاضر مشکل است و بعد از مهرماه، در هنگام بازشدن مدارس و دانشگاه‌ها این رقم به دست خواهد آمد. البته این یک رقم ناقابل و ناچیزی نخواهد بود، بلکه رقم مهم و حتی درشتی خواهد بود.

اقداماتی که ما اکنون داریم انجام می‌دهیم، موجب خواهد شد که کارها چند سال زودتر انجام یابد. در مورد بهداشت مجانی ما اعلام کرده‌ایم که هرکس چه از داخل کشور و چه از خارج در ایران بیمارستان بسازد و پزشکان و پرستاران و کادر اداری آن را مهیا نموده و به ما تحویل بدهد، کلبه هزینه‌هایی را که متحمل شده است، به او خواهیم پرداخت. این بدان جهت است که بتوانیم به مردم ایران خدمات درمانی ارزان و وسیع و

گسترده‌ای عرضه کنیم. به علاوه اگر اشخاصی خودشان را به وسیله بیمه‌های لازم، بیمه درمانی کنند، در آنجا هم با پرداخت مبلغ مختصری در سال، هر اتفاقی که برایشان روی دهد، می‌توانند به وسیله بیمه درمانی در بهترین بیمارستان‌ها معالجه شوند. آن بیمارستانی که بسیاری از اشخاص سراغ آن را در خارج کشور می‌گیرند، ما آن بیمارستان را برایشان به ایران می‌آوریم. بدین ترتیب کشاورز ایرانی که اکنون صاحب زمین شده است، به وسیله سپاهیان مختلف ارشاد می‌شود و همه به او کمک می‌کنند، وسائل ماشینی در اختیارش می‌گذارند و کود شیمیایی ارزان نیز به او داده می‌شود. و اما کارگر ایرانی از مزایایی برخوردار است که شاید در دنیا سابقه نداشته باشد. سایر افراد ملت ایران نیز همه از مزایای مخصوصی برخوردارند که قسمتی از آن شرح داده شد. این امکانات به علت افزایش درآمد نفت فراهم شده است.

علاوه بر این، وزارت دارایی ما دارد یاد می‌گیرد که مالیات را چگونه باید وصول کند و مردم هم یاد می‌گیرند که وقتی صاحب ثروتی شدند، باید مالیات بر درآمد آن ثروت را بپردازند. هرکس باید این وجدان و شرافت اخلاقی را داشته باشد که در قبال استفاده از امکانات و وسایلی که اکنون در اختیار دارد، دین خود را به کشورش ادا کند. این دین یا جنبه معنوی دارد، نظیر مواقعی که حتی باید در راه میهن از جان گذشت؛ یا جنبه مادی دارد و آن در مواردی است که برای رسیدن به یک جامعه پیشرفته، کمک‌های مالی ضرورت دارد. اما در این قسمت هم ما آمدم و گفتیم که درآمدهای تا دوازده هزار ریال در ماه از پرداخت مالیات معاف شود؛ چون منظور ما این بود که حداقل حقوق یک کارمند تا آخر برنامه پنجساله پنجم باید به دوازده هزار ریال برسد، ولی از حالا معافیت مالیاتی او را تا دوازده هزار ریال تعیین کردیم. همچنین مالیات حقوق‌های تا هفتاد هزار تومان در سال نیز کاهش یافته است. ولی در گروه‌های خیلی بالا، وقتی حقوق از حد معینی گذشت، باید قدری مالیات‌ها را اضافه کرد تا تعادل بیشتری بین حداقل حقوق و حداکثر حقوق برقرار شود. در این صورت می‌توان گفت که جامعه ایرانی جامعه‌ای است کاملاً پیشرفته و متکی به عدالت اجتماعی.

برنامه بعدی ما این است که درآمد متوسط ایرانی را به حدی برسانیم که درآمد سرانه همه افراد تقویت شود. اگر این درآمد تا آخر سال ۱۳۵۲ به حدود ۹۱۰ تا ۹۲۰ دلار رسیده بود و اگر فرض کنیم که بقیه این برنامه پنج‌ساله با یک رشد اقتصادی حدود بیست و پنج یا بیست و شش درصد به قیمت ثابت برسد، که در دنیا بی نظیر است، زیرا دو برابر بالاترین رقم‌هایی است که بعضی از کشورهای دنیا به آن رسیده‌اند، آن وقت حساب کنید که درآمد سرانه ایران تا آخر برنامه پنج ساله پنجم چقدر خواهد شد. این رقم شاید به حدود ۱۷۰۰ دلار به قیمت ثابت و بیش از ۲۱۰۰ دلار به قیمت جاری برسد. در برنامه ششم حداقل حقوق را ما مطابق ثروت ملی ایران و درآمد مملکت و بر حسب عدالت و

و اما کارگر ایرانی از مزایایی برخوردار است که شاید در دنیا سابقه نداشته باشد. سایر افراد ملت ایران نیز همه از مزایای مخصوصی برخوردارند که قسمتی از آن شرح داده شد. این امکانات به علت افزایش درآمد نفت فراهم شده است.

در برنامه ششم حداقل حقوق را ما مطابق ثروت ملی ایران و درآمد مملکت و بر حسب عدالت و احتیاجات معین خواهیم کرد، و تعجب نکنید که تا آخر برنامه ششم درآمد ما نزدیک به درآمد کنونی بالاترین ممالک اروپایی می‌شود، و در آخر برنامه هفتم مسلماً از درآمد فعلی ممالک اروپایی بالاتر خواهد رفت.

این است که هرچه زودتر در حدود ۲۳۰۰۰ مگاوات برق به وسیله نیروی اتمی به دست آوریم و این را اضافه کنیم به نیروی برقی که از سدهای ایران به دست می آید. آنگاه یکی از بالاترین مقیاس های سرانه برق دنیا را به دست خواهیم آورد.

موضوع مهم دیگر آن است که موقعیت ایران در دنیای امروز موقعیت مهمی است که روی ایران از هر جهت حساب می شود؛ از لحاظ ثبات، از لحاظ سیاست عاقلانه ملی و سیاست بین المللی، از لحاظ قدرت مالی و اقتصادی. با این حال ما به خوبی می دانیم که در جهان امروز هنگامی می توان خوب زندگی کرد که دنیای آرامی وجود داشته باشد. اگر دنیا و تمدن امروز ما یک روز به عللی از بین برود و منفجر شود، که یکی از آن علل ورشکستگی اقتصادی و فقر است، هیچ کس از آن جان سالم بدر نخواهد برد. به همین جهت ما مصلحت ایران را در آن می دانیم که به کشورهای در حال رشد یا آن هایی که ثروت زیادی ندارند و حتی به ممالک خیلی پیشرفته، ولی گرفتار کمک مالی کنیم؛ زیرا این گونه کمک ها در واقع یک نوع بیمه است در مقابل حوادث و احتمالات بد بین المللی. این کمک ها بر دو نوع است: یکی به دوستانمان که احتیاج به کمک دارند؛ دیگری به ممالک صنعتی که اگر مضمحل شوند و از بین بروند، دودش به چشم ما و سایرین خواهد رفت. مبالغی که ما تاکنون در این راه ها خرج کرده ایم، بسیار جالب توجه است و همه کم و بیش می دانند که ایران به سهم خود بیش از هر کشوری در دنیا به ممالک دیگر کمک کرده است. البته این کمک چیزی نیست که ما پول خود را دور ریخته باشیم یا مجانی باشد؛ بلکه ما بهره پول خودمان را خواهیم گرفت و در عین حال به ثبات بین المللی هم کمک خواهیم کرد.

حالا مطالبی که آقایان در این کنفرانس مطالعه خواهید کرد، فکر می کنم باید بر این اساس باشد که رشد کشاورزی بیش از هفت درصد شود. ضمناً این نکته را باید تذکر بدهم که ممکن بود ما تمام تقاضاهایی را که دستگاه ها از ما کرده اند، تصویب کنیم؛ زیرا پولش موجود است؛ اما تصویب کردن اعتبار با قاربودن به انجام کار دو تا است. با برنامه ای که شروع به اجرای آن خواهیم کرد، این امکان را می یابیم که به یک رشد حداقل ۲۵٪ به قیمت ثابت برسیم. همین امر شاید احتیاج به چهارصد هزار کارگر غیرمتخصص داشته باشد. این نیاز چطور تأمین شود، قابل مطالعه است. شاید ناچار شویم یک قسمت از این کارگران را از خارج بیاوریم؛ ولی فکر می کنم ما باید از مردم خودمان توقع داشته باشیم که هرکس بیش از مقدار کار عادی و معمولی خود داوطلبانه به عنوان یک وظیفه ملی کار کند. من خود این کار را می کنم و مطمئنم که وزیران و مسئولان بالای دستگاه های مختلف ما نیز همه این کار را می کنند. بنابراین توقع من این است که تمام مردم ایران نیز به یک نحو این کار را انجام دهند.

ما فعلاً به خاطر این محدودیت ها ناچاریم حداقل برنامه را قبول کنیم؛ ولی باید این نکته را تذکر داد هم

احتیاجات معین خواهیم کرد، و تعجب نکنید که تا آخر برنامه ششم درآمد ما نزدیک به درآمد کنونی بالاترین ممالک اروپایی می شود، و در آخر برنامه هفتم مسلماً از درآمد فعلی ممالک اروپایی بالاتر خواهد رفت.

قبلاً گفتیم که اقدامات خائنانه و تروریستی در ایران مصادف بود با همان تاریخ ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۳ مسیحی. اگر ما در آن هنگام قوای انتظامی و دستگاه های اطلاعاتی نداشتیم، چه پیش می آمد؟ یک لحظه تصور کنید در دنیایی که امروز قانون جنگل در آن حکم فرما است و هرکس که قوی تر است به ضعیف تر زور می گوید، اگر ما قوای مسلح نیرومندی نداشتیم، چه بلایی بر سر ایران می آمد. اکنون نقشه هایی چاپ شده است که در آن، نام خوزستان ایران را عربستان گذاشته اند، نام اهواز ایران را هم گذاشتند الاهواز. از طرف دیگر، بلوچستان ایران هم یک سمت سرحدش را رسانده اند به غرب بندرعباس و از طرف دیگر محدود نموده اند به خراسان! بدین ترتیب اگر ما قوای انتظامی نداشتیم، خوزستان ایران می شد عربستان! و بلوچستان ایران هم همان طور که توضیح دادم، یک سمتش می رسید به بندرعباس و شمالش هم می رسید تا بالای سرخس و از ایران منتزع می شد!

ولی من به ملت ایران مژده می دهم که همان طور که با اجرای برنامه های پنج ساله رشد اجتماعی و اقتصادی ایران را تضمین کرده ایم، همان طور هم با برنامه های تقویت نیروهای مسلح، تمامیت و استقلال ایران را تضمین می کنیم. قدرت نظامی ایران موجب شده است که تاکنون کسی با ما از این شوخی ها نکند. با وجود چاپ کردن نقشه ها، مژده می دهم که تا پنج سال دیگر نیروهای مسلح ایران به صورتی درخواهد آمد که بهتر است هیچ کس هیچ وقت اندیشه بدی نسبت به ایران در سر خود راه ندهد. اگر ما پیشنهاد می کنیم منطقه ای که ایران جزء آن است، منطقه غیراتمی بشود، به این دلیل است که سیاست ایران در این است که دنبال فراهم کردن سلاح های اتمی نباشد. البته فراهم کردن اسلحه و تجهیزات یک ارتش مفت تمام نمی شود. خدای را شکر که ما استطاعت این را داریم که بهترین سلاح های دنیا را به مقداری که برای ما مورد احتیاج است، بخریم و منت کسی را نکشیم؛ زیرا پول نقد می دهیم. البته تشکر می کنیم از اینکه فروشنده بهترین اسلحه را به ما می فروشد. ایران از موقعی که برنامه پنجم تصویب شده است، تا کنون با انگلستان، فرانسه، آلمان فدرال و ایتالیا قراردادهای بزرگ اقتصادی امضاء کرده است. به زودی با ایالات متحده هم در همین زمینه ها صحبت خواهیم کرد.

در خلال این احوال ما تصمیم گرفته ایم نفتی که آن قدر به آن احترام می گذاریم و به آن یک ماده نجیب می گوییم و روزی تمام می شود، بی جهت مصرف نکنیم؛ زیرا این گناه کبیره است که ما از نفت برای روشنایی و به کار انداختن ماشین های کارخانه ها یا حرارت خانه ها استفاده کنیم؛ چون هفتاد هزار نوع مشتقات از نفت به دست می آید که از آن ها می شود همه گونه استفاده کرد. از این رو یکی از نقشه های ما

. با وجود چاپ کردن نقشه ها، مژده می دهم که تا پنج سال دیگر نیروهای مسلح ایران به صورتی درخواهد آمد که بهتر است هیچ کس هیچ وقت اندیشه بدی نسبت به ایران در سر خود راه ندهد.

فراهم کردن اسلحه و تجهیزات یک ارتش مفت تمام نمی شود. خدای را شکر که ما استطاعت این را داریم که بهترین سلاح های دنیا را به مقداری که برای ما مورد احتیاج است، بخریم و منت کسی را نکشیم؛ زیرا پول نقد می دهیم. البته تشکر می کنیم از اینکه فروشنده بهترین اسلحه را به ما می فروشد.

که نفت و پتروشیمی و گاز از این حداقل مسلماً مستثنی است و به آن‌ها هر اعتباری که بخواهند می‌دهیم؛ به شرطی که قادر باشند کارها را انجام دهند. همچنین قراردادهایی را که با ممالک دیگر امضاء کرده‌ایم، البته محترم می‌شماریم و اعتبار انجام پروژه‌هایی را که مطابق آن قراردادها است، باید در نظر بگیریم؛ از جمله قرارداد با آلمان فدرال، با فرانسه، با انگلستان و با ایتالیا و به زودی با ایالات متحده آمریکا. ما در ازای کارهای بزرگی که خواهیم کرد، از خدمتگزاران دولت و از ملت ایران انتظار فداکاری

داریم؛ برای اجرای برنامه‌ها پول هست، ولی مشکل انسان در میان است. انسان را اگر نتوانیم تأمین کنیم باید از انسان‌های موجود اضافه‌کار بخواهیم. فعلاً من به صحبت‌های خود خاتمه می‌دهم؛ چون راهنمایی‌های کلی که تاکنون شده است، کافی است؛ ولی پس از پایان کار کنفرانس و مباحثاتی که به عمل خواهد آمد، برای شما و کسانی که در حوزه مجریه هستند و همچنین برای ملت ایران صحبت‌هایی خواهیم کرد تا معلوم شود که وظیفه هر فرد و هر شخص برای رسیدن به هدف‌های مان چیست. ■

ما تصمیم گرفته‌ایم نفتی که آن قدر به آن احترام می‌گذاریم و به آن یک ماده نجیب می‌گوییم و روزی تمام می‌شود، بی جهت مصرف نکنیم؛ زیرا این گناه کبیره است که ما از نفت برای روشنایی و به کار انداختن ماشین‌های کارخانه‌ها یا حرارت خانه‌ها استفاده کنیم؛ چون هفتاد هزار نوع مشتقات از نفت به دست می‌آید که از آن‌ها می‌شود همه‌گونه استفاده کرد.



پیوست: بخشی از گفتگو با علینقی عالیخانی، وزیر اقتصاد پهلوی دوم درباره جهت‌گیری‌های شاه پس از جهش درآمدهای نفتی دهه ۱۳۵۰
مهرنامه، شماره ۲۸

مصاحبه‌کننده: شواهد نشان می‌دهد اشتباهی و افری از ابتدای دهه ۵۰ برای هزینه‌کرد منابع نفتی به وجود آمد و اقتصاددانان و کارشناسان، از جمله خود شما، به شاه هشدار دادید که تزریق درآمدهای نفتی می‌تواند اقتصاد ایران را به ورطه نابودی بکشاند. پیش‌بینی‌ها درست بود و چند سال بعد شاه فهمید اشتباه کرده. چرا آن موقع به حرف اقتصاددانان گوش نکرد؟

عالیخانی: بله، همان طور که اشاره کردید، بارها درمورد زیان هزینه‌کرد بی‌رویه درآمدهای نفتی به شاه هشدار داده شد، اما او نپذیرفت. شاه قصد داشت با تزریق درآمدهای نفتی

به اقتصاد کشور، روند توسعه را سرعت ببخشد، اما غافل بود که چنین رویه‌ای می‌تواند عواقب اقتصادی و سیاسی زیادی داشته باشد. به‌رحال از ابتدای دهه ۵۰ درآمدهای نفتی ایران بیشتر شد و در سال ۱۳۵۲ به اوج رسید. شاه به حرف کارشناسان گوش نداد و این پول را به اقتصاد تزریق کرد. این پول تورم ایجاد کرد. در کوتاه‌مدت، رضایت‌خاطر نسبی درمورد فراوانی کالاهای وارداتی به وجود آمد و مردم رفته‌رفته داشتند به هیبت شیخ‌های عرب درمی‌آمدند.

مصرف‌گرایی و تشدید واردات باعث بالارفتن رضایت مردم در کوتاه‌مدت شد؛ اما این کارها رفته‌رفته

آنها با تهیه یک گزارش مهم نشان دادند اقتصاد ایران به هیچ وجه توان جذب این همه منابع را ندارد. آنها تأکید کرده بودند که پیش از تزریق منابع، اقتصاد کشور را باید آماده کرد.

از برخورد های قضایی شاه و تشدید فشار به اصناف به انقلابیون پیوستند. فکر می کنید تا چه اندازه این قضیه مؤثر بود؟

عالیخانی: اگر شاه دلارهای نفتی را فوری خرج نمی کرد، تورم عجیب میانه های دهه ۵۰ به وجود نمی آمد. تزریق درآمدهای نفتی باعث رشد نقدینگی و پایه پولی شد و بر میزان تقاضای انواع کالاها افزود. وقتی بر میزان تقاضا افزوده شود، دولت ناچار است کالای خارجی وارد کند. واردات کالای خارجی هم نابودکننده همان صناعی است که زمانی برای ایجاد آن زحمت کشیده بودیم. به هر حال تزریق درآمدهای نفتی در سال های ۵۲ و ۵۳ منجر به تورم عجیب سال های بعد شد و نارضایتی زیادی به وجود آورد. یک طرف نارضایتی ها مردمی بودند که انتظارشان بالا رفته بود و عادت به سفره های رنگین کرده بودند و تورم دوباره سفره آنها را کوچک کرد؛ یک طرف نارضایتی ها صنعتگران و تولیدکنندگان بودند که شاه متأسفانه فکر می کرد تورم نتیجه توطئه مشترک آنها و بازاریان است.

به هر حال شاه که در دهه ۴۰ چهره ای توسعه طلب از خود نشان داده بود، در دهه ۵۰ تصویری متفاوت به همه نشان داد. فکر می کنم فریفته درآمدهای نفتی شده بود و نیازی نمی دید از اقتصاددانان استفاده کند. اقتصاددانان اصولاً زمانی به درد می خورند که درآمدها محدود و تقاضا نامحدود باشد، اما زمانی که درآمدها افزایش یافت، شاه نیازی نمی دید از اقتصاددانان استفاده کند. این تجربه برای شاه گران تمام شد. او در آن سال ها به جای این که منابع ناشی از فروش نفت را ذخیره کند و بعد خیلی آرام و با دقت آن را خرج گسترش زیرساخت انسانی، مادی و فیزیکی مملکت کند، پول ها را یکباره در بازار خالی کرد. وقتی به او گفته شد این پول ها دردسرساز است، به منتقدان خود نهیب زد که شما نمی خواهید کشور پیشرفت کند.

نتیجه این شد که آن تورم عجیب و غریب ایجاد شد که قابل کنترل نبود و همه چیز مملکت را به هم ریخت. من خیلی متأسفم که این را می گویم، اما متأسفانه شاه که در دهه ۴۰ یکی از عامل های پیشرفت صنعتی ایران بود (برای این که همه را تشویق می کرد؛ خیلی تشویق می کرد و خیلی توسعه ایران را دوست داشت) در دهه ۵۰ وقتی وضع خراب شد، گفت مقصر گرانی بازاریان و صنعتگران هستند. چرا گران فروشی می کنند؟ بعد آنها را جریمه کرد و به زندان فرستاد. بازاریان را سرکوب و تبعید کرد و به جای برخورد اقتصادی با پدیده گرانی، بیخود و بی جهت اقتصاد را امنیتی و نظامی کرد. این کارها نارضایتی ایجاد کرد؛ نارضایتی در حد طغیان. ■

اثر خود را از دست داد و شاه با مردمی مواجه شد که خواسته های زیادی داشتند. شاه به هیچ عنوان به حرف اقتصاددانان که در مورد بیماری و عوارض تزریق درآمدهای نفتی هشدار داده بودند توجه نکرد. من خودم به سهم خودم چند بار یادداشت های مفصلی تنظیم کردم و به اسدالله علم دادم، اما شاه هیچ واکنشی نشان نمی داد. با این حال می شنیدم که این دست نامه ها را به مسخره می گیرد و به نویسندگان نامه ها یا نقادان متلک پرانی می کرد. از همه این ها مهم تر کاری بود که کارشناسان شجاع و جوان سازمان برنامه انجام دادند. آنها گزارشی در سال ۱۳۵۲ تهیه کردند و در آن نسبت به آینده اقتصاد کشور هشدار دادند. آنها با تهیه یک گزارش مهم نشان دادند اقتصاد ایران به هیچ وجه توان جذب این همه منابع را ندارد. آنها تأکید کرده بودند که پیش از تزریق منابع، اقتصاد کشور را باید آماده کرد. به هر حال شاه در جریان نظرات کارشناسانه و دلسوزانه این جوانان قرار گرفت، اما این گزارش جدی گرفته نشد و درحقیقت مورد توجه هیچ کس قرار نگرفت.

مصاحبه کننده: هشدارهایی که در آن گزارش به شاه داده شد چه بود؟ این گزارش چه تصویری از آینده کشور را ترسیم می کرد؟

عالیخانی: گزارش در سال ۱۳۵۲ نوشته شد و به صراحت در مورد آینده اقتصاد کشور هشدار داده بود. حتی می شد تصویری از اتفاقات سیاسی آینده را هم در گزارش دید. خیلی از اقتصاددانان و کارشناسان نسبت به این پدیده هشدار دادند و همین حرف هایی را که من الان با شما مطرح کردم به عرض شاه رساندند؛ این که تزریق این همه نقدینگی می تواند به مثابه بمبی برای اقتصاد باشد، اما توجهی نشد.

مصاحبه کننده: واکنش شاه چه بود؟

عالیخانی: واکنش شاه کمی عجیب بود. مثلاً یک جا گفته بود ما کشور را به پیش می بریم و به اقتصاددانان نشان می دهیم بدون آنها کارهای زیادی می شود انجام داد. یک بار هم در جمع اقتصاددانان با اشاره به جمله ای از روزولت گفت من اقتصاددانی می خواهم که یک دست بیشتر نداشته باشد. متأسفانه شاه در دهه ۵۰ به جای تکیه بر توان اقتصاددانان و کارشناسان، بیشتر به مسخره کردن آنها پرداخت؛ اما واقعیت قضیه این بود که مملکت نمی توانست تحمل آن وضع را داشته باشد.

مصاحبه کننده: آقای دکتر، این بحث نقدینگی و افزایش تورم و در مجموع برخورد با بازار و صنعتگر به بهانه گران فروشی، تا چه اندازه در شکل گیری و وقوع انقلاب مؤثر بود؟ چون خیلی ها تحلیل می کنند که بازاری ها پس

اگر شاه دلارهای نفتی را فوری خرج نمی کرد، تورم عجیب میانه های دهه ۵۰ به وجود نمی آمد. تزریق درآمدهای نفتی باعث رشد نقدینگی و پایه پولی شد و بر میزان تقاضای انواع کالاها افزود. وقتی بر میزان تقاضا افزوده شود، دولت ناچار است کالای خارجی وارد کند. واردات کالای خارجی هم نابودکننده همان صناعی است که زمانی برای ایجاد آن زحمت کشیده بودیم.



شهدای دانشجوی ۱۶ آذر ۱۳۳۲
از راست: مصطفی بزرگ‌نیا، احمد قندچی و مهدی شریعت‌رضوی



حل هر مسئله اقتصادی، در واقعیت با شبکه پیچیده‌ای از از روابط و موقعیت‌های شکل‌گرفته اقتصادی روبه‌رو می‌شود و لذا تنها در یک برنامه قدرتمند سیاسی قابل پیگیری است؛ از تشکیل ائتلاف‌ها و شرکای تجاری جدید، تا اجرای پروژه‌های بزرگ اقتصادی، تا پژوهش‌های علمی و فعالیت‌های رسانه‌ای. هر برنامه سیاسی نیز در یک تصمیم سیاسی دنبال می‌شود. این تصمیم تنها در صورتی می‌تواند به گامی مؤثر در جهت تحول در مدیریت ناکارآمد انرژی در کشور تبدیل شود که متوجه ابعاد واقعی خود باشد و عزمش را برای هر اقدام و هر اتفاق پیش‌بینی‌ناپذیری جزم کرده باشد. بدون این تصمیم سیاسی و مسئولیتی که سیاستمدار بر عهده می‌گیرد، همه آن راه‌حل‌های سیاستی، در نهایت به انبوهی از مسائل پراکنده تبدیل می‌شوند که کلاف پیچیده مسئله را بیش‌ازپیش به هم می‌پیچانند.